بسم الله الرحمن الرحیم

درسنامه‌فرهنگ

فهرست کلی

بخش اول: توسعه‌ی فرهنگی؛ راهکار دستیابی به فرهنگ آرمانی ۷

مقدمـــه ۹

فصل اول: اصول و سیاست‌های کلان در توسعه‌ی فرهنگی ۱۱

فصل دوم: راهبردهای کلان در توسعه‌ی فرهنگی ۴۷

فصل سوم: فرآیند توسعه‌ی فرهنگی ۱۴۷

خلاصه ۲۰۷

سوالات ۲۰۸

بخش دوم: کار فرهنگی ۲۰۹

مقدمـــه ۲۱۱

فصل اول: الزامات اجرایی در کار فرهنگی ۲۱۳

فصل دوم: وظایف مدیران فرهنگی ۲۴۷

خلاصه ۲۶۰

سوالات ۲۶۱

فهرست تفصیلی ۲۶۳

شناسنامه

اطلاعات

بخش اول

توسعه‌ی فرهنگی؛ راهکار دستیابی به فرهنگ آرمانی

مقدمه

مطالب این بخش دربارهٔی توسعه‌ی فرهنگی است که در قالب سه فصل ارائه می شود. در فصل اول به اصول و سیاست‌های کلان در توسعه‌ی فرهنگی پرداخته می شود. فصل دوم درباره‌ی راهبردهای کلان در توسعه‌ی فرهنگی است. در فصل سوم، فرآیند توسعه‌ی فرهنگی را بررسی می‌کند.

فصل اول: اصول و سیاست‌های کلان در توسعه‌ی فرهنگی

۱. پایبندی به فرهنگ ملی

در باب فرهنگ، آقایان و خواهران، آن چه که سیاست کلی کشور باید باشد، باید عبارت باشد از حفظ و پرداخت و وابستگی شدید و کامل به فرهنگ ملی، که فرهنگی ملی البته جزو مهمترین ارکانش اسلام است. فرهنگ ما امروز از هزار و سیصد سال قبل بلکه از ۱۳۵۰ سال قبل، ما مردم ایران مفتخریم که فرهنگمان، زبانمان و آدابمان و عاداتمان و لباسمان، همه چیزمان با اسلام آمیخته شده، هیچ ملت دیگری شاید این‌جور با اسلام آمیخته نشد که ما شدیم، اسلام و آداب اسلامی و فرهنگ اسلامی جزو فرهنگ میلی ماست، ملی در این‌جا مقابل اسلامی نیست، عین همان اسلامی است.[۱]

فرهنگ ملی یعنی فرهنگ خودی باید فرهنگ خودی حفظ بشود. البته فرهنگ خودی از فرهنگهای دیگر وام می‌گیرد، حرفی نداریم. «اطلبوا العلم ولو بالصین» این هم فرهنگ است. اینی که باید رفت از هر جای دنیا چیز خوب را آورد، این هم جزء فرهنگ ماست، این را هم باید حفظ کنیم؛ اما ما بیاوریم ما آن چه را که برای بدنمان لازم است، بجویم و مضغ کنیم و

۱. در مراسم تنفیذ حکم دور دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۲/۵/۱۲.

فرو بدهیم، نه این‌که ما آن‌جا بیفتیم، یکی دیگر بیاید هر چه که خودش مصلحت می‌داند به بدن ما تزریق کند، مثل مرده، مثل بی‌هوش. آن اقتصاد، این فرهنگی و سیاست استقلال که پایه‌ی و مبنای سیاست نظام جمهوری اسلامی است و شعار اصلی ماست، استقلال، استقلال کامل در همه جهت، یعنی زور را زورگویی را از هیچ کس را قبول نکردن. مسایلی جهانی را برطبق معیارهای خود حل کردن و راه آن را پیمودن.[۱]

۲. تلاش برای جذب حداکثری و هدایت همگان

دین خدا، رستگاری را برای مردمی خاص و زمانی خاص و منطقه‌ای خاص نمی‌خواهد؛ آن را بر مردم تحمیل نمی‌کند و آن را مخصوص بخشی از عرصه‌های زندگی آنان نمی‌داند؛ بلکه همهٔ مردم، در همه جا و همه وقت و نسبت به زندگی فردی و اجتماعی خود، مخاطب پیامبران خدایند و آنان با جلب ایمان و برانگیختن خرد و تلاش انسان‌ها، هدایت الهی را به آنان هدیه می‌کنند و صراط مستقیمِ به‌سوی فلاح و صلاح را در برابر آنها می‌گشایند.[۲]

نگاه اسلام به طبیعت و محیط - اعم از جاندار و بیجان - عاطفی، اخلاقی، معنوی و هدایت‌گرانه است و برخورداری از مواهب طبیعی نیز بر پایه‌ی اصولی متین، عادلانه، حکیمانه، متوازن و سازنده استوار گردیده است.[۳]

بعضی خیال می‌کنند حمله‌ی به دشمنان معنایش این است که انسان حتماً توپ و تفنگ یک جایی ببرد، یا فریاد سیاسی‌یی بلند کند؛ البته این هم یک وقتهایی هست، بله، لازم است انسان فریاد سیاسی هم بزند، چنین هم

۱. در مراسم تنفیذ حکم دور دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۲/۵/۱۲.

۲. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری، ص ۲۰۰؛ پیام به اجلاس هزاره ی رهبران دینی جهان، ۱۳۷۹/۶/۹.

۳. رهبر معظم انقلاب، پیام به مناسبت برگزاری همایش حقوق محیط زیست ایران، ۱۳۸۲/۳/۲۰.

خیال نکنند بعضی که وقتی ما به مسأله‌ی فرهنگ اشاره می‌کنیم، یعنی فریاد کشیدن بر سر دشمن نه؛ چرا، او هم جای خودش کار لازمی است؛ اما فقط آن نیست. کار سازندگی انسانی برروی خود، بر روی فرزندان، بر روی زیردستان، بر روی کسان، بر روی امت اسلامی، این بزرگترین کارهاست.[۱]

۳. حفظ صحت، سلامت و اخلاقی بودن روشهای کار فرهنگی

در اسلام، روشها بسیار مهمّند؛ روشها مثل ارزشها هستند. در اسلام همچنان که ارزشها بسیار اهمیت دارند، روشها هم اهمیت دارند و ارزشها باید در روشها هم خودشان را نشان دهند... همه باید سعی‌شان این باشد که برای کارها و پیشبرد اهدافشان، از روش سالم و اخلاقی استفاده کنند. استفاده از این روش ممکن است در جایی ناکامیها و دردسرهایی را هم به لحاظ کسب قدرت به وجود آورد؛ اما درعین‌حال این متعیّن است که از نظر اسلام و از نظر امیر المؤمنین، تشبّث به روشهای غیر اخلاقی به‌هیچ‌وجه صحیح نیست. راه علی این است و ما باید این‌گونه حرکت کنیم.[۲]

۴. چندبعدی بودن کار فرهنگی و توجه به ابعاد وجودی انسان

این طور نیست که اگر ما می‌خواهیم مردم، مسلمان تربیت بشوند، راهش این است که در تلویزیون دائماً برایشان قرآن بخوانیم، یا تفسیر قرآن بگوییم، یا احکام توضیح المسائل را بیان کنیم، نخیر، این کار راههایی دارد. انسان مسلمان فقط آن نیست که احکام اسلامی را بلد است، انسان مسلمان ابعادی

---

۱. دیدار فرماندهان و پرسنل سپاه و نیروی انتظامی به مناسبت سوم شعبان میلاد امام حسین(ع)، ۱۳۷۵/۹/۲۴.
۲. رهبر معظم انقلاب، خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۹/۱۲/۲۶.

دارد؛ بینش او، روشن‌بینی او، نیروی باطنی او، نیروی روحی او، نیروی جسمی او، معلومات وسیع او، احساس برتری او در میدانهای زندگی، همه‌ی اینها عناصر دخیل در ساخت انسان مسلمانند.[۱]

حیات طیبه معنایش این نیست که کسانی فقط نماز بخوانند، عبادت کنند و اصلا به فکر زندگی و مادیات نباشند، نه، حیات طیبه، یعنی دنیا و آخرت را با هم داشتن. حیات طیبه، یعنی ماده و معنا را با هم داشتن. حیات طیبه، یعنی آن ملتی که تلاش می کند، سازندگی می کند، صنعت و بازرگانی و کشاورزی را به اوج می رساند، قدرت علمی و تکنیکی پیدا می کند، پیشرفتهای گوناگون در همه جهت به دست می آورد، اما در همه این حالات، دل او هم با خداست و روزبه روز هم با خدا آشناتر می‌شود.[۲]

جسم و روح در همهٔ مراحل زندگی با هم هستند... تربیت جسمانی و هم معنوی هر دو با هم و در کنار هم و به موازات هم هستند؛ این نظر اسلام است.[۳]

۵. اولویت بندی مخاطبین و توجه به اولویت‌ها در کار فرهنگی

اولین هنر ما این است که مخاطب خودمان را بشناسیم؛ ببینیم ما داریم با کی حرف می‌زنیم و او در چه حال وهواست؛ و بر طبق آنچه که برای او مفید و لازم است، حرف بزنیم.

اوّلا، ببینید جوان چه میخواهد و سؤال ذهن و استفهام او چیست. باید روی محتواها کار کرد؛ ما باید استفهامهای ذهن جوان را بشناسیم تا پاسخ، بهجا

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با مدیران شبکه دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰/۱۱/۷.

۲. رهبر معظم انقلاب، در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا(ع)، ۱۳۷۰/۱/۲۹.

۳. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری، ص ۶۵؛ مصاحبه با مجله ورزش، ۱۳۶۶/۵/۲۱.

واقع شود؛ والا ممکن است شبهاتی در ذهنش باشد؛ ولی شما روی منبر، چیز دیگری بگویید.[۱]

جوان را باید بشناسید؛ فکر او را باید بشناسید؛ آنچه را که به او هجوم آورده، باید بشناسید. تا میکروب و بیماری را نشناسید که علاج نمی‌توان کرد.[۲]

ما باید سؤالهای ذهن او را که احیاناً بر زبان نمی‌آورد، یا نمی‌تواند به زبان بیاورد، یا خودش متوجّه نیست که این سؤالها را باید به زبان آورد، یا موقعیت مقتضی نیست، پاسخ دهیم. چطور می‌شود پاسخ داد؟ وقتی که استفهامهای او کشف شود و ما بدانیم در ذهن او چیست.[۳]

۵-۱. کودکان

ما در درجه‌ی اول باید به ساختن و پرداختن شکل روحی کودکانمان اهتمام بورزیم. اگر توانستیم هویت انسانی این کودک را از آغاز کودکی شکل بدهیم و خلقیاتی را در آن به وجود بیاوریم، این برای همیشه به درد خواهد خورد. عوارضی وجود دارد، معمولاً این عوارض اخلاقیات را تحت تأثیر قرار میدهد؛ اما اگر چنانچه شخصیت کودک از آغاز ساخته شد و شکل گرفت، تأثیرات عوارض کمتر خواهد بود و عوامل کمک کننده هم در بین راه کمک خواهد کرد.[۴]

یک کشور اگر بخواهد به سرافرازی برسد، به رفاه و غنا برسد، به علم و تفوّق علمی منتهی شود، اگر بخواهد مردم شجاع، آزاده، فهمیده، عاقل، خردمند و

---

۱. دبیرخانۀ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۳۷۴؛ دیدار با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹/۷/۱۵.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با روحانیون، ۱۳۸۵/۸/۱۷.

۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار با علما و روحانیون در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان، ۱۳۷۶/۱۰/۳.

۴ . بیانات در دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۰.

متفکر تحویل جامعه‌ی بشری دهد، باید این زیرساخت اصلی را درست کند؛ زیرساخت تعلیم دوران کودکی و نوجوانی. این، شأن معلم است. [۱]

۵-۲. نوجوانان و جوانان

توصیه‌ی مؤکد این‌جانب، اهمیت دادن به برنامه‌های جوانان و نوجوانان است که باید ضمن برخورداری از استحکام بنیادین، با شیوه‌های جذاب و سالم و شادی‌بخش همراه باشد. [۲]

نقاط ستایش‌برانگیز جوانها چی‌هاست؟ فراوان است. اگر یک فهرست صد نقطه‌یی را هم ما فراهم کنیم، باز زیادی نرفته‌ایم. اما حالا چند نقطه‌اش را من عرض می‌کنم.

جوان، آسان حق را می‌پذیرد؛ این خیلی مهم است. راحت و صادقانه اعتراض می‌کند؛ این هم بسیار مهم است. بی‌دغدغه و بدون هیچ گونه گرفتاری درونی، اقدام می‌کند. پذیرش آسان، اعتراض صادقانه، و اقدام بی‌دغدغه؛ شما همین سه عنصر را پهلوی هم بگذارید ببینید چه حقیقت زیبایی به وجود می‌آید و چه کلیدی برای حل مشکلات.

جوان به طور طبیعی طالب اصلاح است؛ اصلاح‌طلب است. البته من به این تعبیرهای رایج اصلاح‌طلب و محافظه‌کار و اینها هیچ کاری ندارم؛ اصلاح‌طلبی به عنوان یک پُز سیاسی مورد نظر من نیست. بعضی‌ها دم از اصلاح‌طلبی می‌زنند در حالی که اصلاً نمی‌دانند چه می‌خواهند، دنبال چه هستند. بعضی‌ها دم از اصلاح‌طلبی می‌زنند، در حالی که آن چیزی که ته ذهنشان هست، در واقع اصلاح‌طلبی نیست، نوعی ارتجاع است؛ برگشت به

---

۱. بیانات در تاریخ، ۱۳۹۰/۲/۱۸.

۲. حکم انتصاب آقای محمّد هاشمی به سمت ریاست سازمان صدا و سیما، ۱۳۶۸/۶/۲.

گذشته است؛ برگشت به عقب است. می‌بینید بعضیها زیر نام زیبا و جذاب اصلاح‌طلبی دنبال ایننند که برگردند به دورانی که دین فقط جنبه‌ی تشریفات در زندگی انسان داشته باشد و نه بیشتر؛ این دیگر اصلاح‌طلبی نیست. این نقطه‌ی مقابل اصلاح‌طلبی است. اصلاح‌طلبی، با تکامل و پیشرفت همراه است نه با عقبگرد؛ این عقب‌گرد است. حالا بعضی‌ها هم البته هستند اسم اصلاح‌طلبی را می‌آورند، مقصودشان از اصلاح اصلاحات امریکایی است که من یکی دو سال پیش در نماز جمعه مطرح کردم که ما اصلاحات انقلابی داریم و اصلاحات امریکایی. اصلاح امریکایی مظهرش این است که یک جرثومه‌ی فسادی مثل محمّدرضای پهلوی دوباره برگردد ایران، امور را در قبضه‌ی خودش بگیرد، بعد هم در سینی نقره، تقدیم کند به اربابان امریکایی؛ این شد اصلاح‌طلبی؛ از نظر امریکاییها اصلاح‌طلبی یعنی این. اینی‌که شما می‌بینید رسانه‌های امریکایی و انگلیسی و سیاستمدارانشان دم از این می‌زنند که در ایران اصلاحات، اصلاحات؛ اصلاحات از نظر آنها چنین چیزی است. یعنی یک جرثومه‌ی فسادی که تابع آنها، مرید آنها، آلت دست آنها و کوچک ابدال آنها باشد، این بیاید در کشور بر سر کار، همه چیز را در خدمت آنها قرار بدهد؛ این شد اصلاح‌طلبی. البته بعضی هم هستند که صادقانه اصلاح‌طلبند؛ در این هم شکی نیست. واقعاً از کمبودها، از نارساییها، از عقده‌ها، از انحرافها رنج می‌برند، دنبال اصلاح آنها هستند؛ که آن به جای خود مطلوب است. جوان، این‌جور اصلاح‌طلبی است؛ یعنی به طور طبیعی طالب عدالت است، طالب آزادیهای مشروع است، طالب تحقق آرمانهای اسلامی است. حقایق اسلامی و آرمانهای اسلامی، او را به هیجان می‌آورد، در او جاذبه ایجاد می‌کند. تصویری که در ذهن او از سیمای امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقش بسته، او را به هیجان می‌آورد،

نواقص ما را، نواقص موجود را با او تطبیق می‌کند، مقایسه می‌کند؛ طالب اصلاح می‌شود. این چیز بسیار برجسته‌یی است.

از جمله‌ی نقاط ستایش‌برانگیز جوانی، باز نیرو، قدرت، ابتکار، نشاط در جوانهاست؛ اینها در شما به طور طبیعی وجود دارد. خب، این فهرست بخشی از [فهرست] طولانی امتیازات جوانی. آیا جوان این امتیازات را کسب کرده؟ نه. شما برای این‌که امتیاز حق‌طلبی را، یا نیرو را، یا نشاط را، یا حوصله و همت جوانی را به دست بیاورید، تلاش بخصوصی نکرده‌اید؛ این یک مرحله‌ی طبیعی است از عمر، از زندگی؛ پس یک موهبت است. خب، وقتی موهبت شد، در مقابل این موهبت تکلیف وجود دارد؛ باید جواب داد.

... خب، حالا ما توجه کنیم که این تکلیف در دوران کنونی سنگین‌تر از همیشه است. چرا؟ چون جامعه‌ی جوان نقش‌آفرین شده است؛ به طور ویژه، در جامعه‌ی ما. چرا؟ چون جمعیت جوان افزایش پیدا کرده؛ کفه‌ی جوان در معادلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور یک کفه‌ی سنگین شده است. بنابراین این‌جا مسأله این نیست که جوان، حالا در رابطه‌ی با شخص خودش تکلیفی دارد یا ندارد؛ نه. مسأله این است که جمعیت عظیم جوانان و حضور جوانان در صحنه و بخصوص آگاهی‌یی که امروز جوانان کشور ما از آن برخوردارند - که این در کمتر جایی در دنیا این آگاهی، این حساسیت، این برانگیختگی وجود دارد -این، تکالیف جوان متعهد را سنگین می‌کند؛ تکالیف مهمی است. البته به شما بگویم: این تکلیف، از جمله‌ی آن تکالیفی است که اتفاقاً برای جوان هیجان‌انگیز هم هست... از آن تکلیفهای خسته‌کننده‌ی کسل‌کننده نیست؛ تکلیفی است که با طبیعت جوانی هم همراه است، هیجان‌انگیز است، مشوق است، پیش‌برنده است برای جوان.

باز هم عرض می‌کنم. به مدیران کشور، به برنامه‌ریزان و مسؤولان کشور عرض می‌کنم، این جمعیت عظیم جوان در کشور را یک رودخانه‌ی مواج و پُرفیض بدانید. این رودخانه به طور مستمر دارد می‌آید و سالها بعد از این هم خواهد آمد، دو جور می‌توان با آن برخورد کرد. یک جور این است که شما بنشینید عاقلانه، خردمندانه، با شیوه‌ی علمی، اولاً اهمیت این رودخانه را بشناسید، ثانیاً نقاط و مراکزی که به آب این رودخانه احتیاج دارد، بشناسید، بعد بنشینید برنامه‌ریزی کنید، کانال‌کشی کنید، آب را به آن‌جایی که نیاز هست، هدایت کنید. هزاران مزرعه، هزاران باغستان از این نعمت بی‌دریغ الهی سرسبز خواهد شد. هر نقطه‌ی ویرانی آباد خواهد شد. می‌توانید او را هدایت کنید به پشت سدهای انرژی‌ساز، یک منبع عظیم انرژی به وجود بیاورید و کل کشور را به فعالیت و تلاش وادار کنید. این یک جور برخورد و مواجه شدن با این پدیده است. آن وقت این پدیده، می‌شود یک پدیده‌ی پُربرکت، بی‌نظیر، استثنایی که اگر یک یک مردم ایران هر روزی صد بار خدا را به خاطر او شکر کنند، ادای شکر لازم و شایسته را نکرده‌اند. این یک جور برخورد است؛ برنامه‌ریزی کردن، هدایت کردن، راه را باز کردن، نقطه‌ی نیاز را مشخص کردن. این متاع گرانبهای الهی، این هدیه‌ی الهی را درست در نقطه‌ی نیاز قرار دادن؛ نتیجه‌اش سرسبزی، خرمی، آبادانی، نشاط، برکت خواهد بود؛ این یک جور.[۱]

بیش از دو سوم مردم ما، جواناناند... پس بیشتر از همه، آنها را باید مخاطب قرار داد. دوّم، این که دشمنان این کشور، دشمنان این انقلاب و دشمنان دین، با توجه به همین حقیقت، مدّتهاست که برای مخاطبین جوان، برنامهریزی میکنند؛ ممکن است ما غفلت کرده باشیم؛ امّا دشمن ما، غفلت نکرده است!...

۱. بیانات در دیدار جوانان در مصلای رشت، ۱۳۸۰/۲/۱۲.

این هم، دلیل دیگری است که باید توجّه بیشتر شما، به جوانان باشد.
دلیل سوم، این است که جوان، آسانپذیر و زودپذیر است؛ چون دل او، نورانی است؛ هنوز آلودگی در دلهای جوانان، به قدر افرادی از قبیل بنده که سنی از آنها گذشته است، نیست و سختپذیر نشدهاند! پس، از اوّل که شما به فکر تبلیغ هستید و میخواهید مطالبی را برای بیان دین و اخلاق و هر آنچه باید گفته شود، انتخاب کنید، هدف را مخاطبه با جوانان قرار دهید.[۱]
آن قیام عظیم مردمی و آن حرکت بی‌نظیر در عالم - یعنی انقلاب اسلامی ما - به رهبری امام و با پشتیبانی قاطبه‌ی ملت و با میدانداری جوانان به پیروزی رسید. این یک فتح بود؛ هم فتح میدان مبارزه با استکبار بود، و هم بالاتر از آن، فتح سرزمین دل جوانان بود؛ که این را اسلام و انقلاب و امام کرده بودند، و این فتح‌الفتوح بود. بزرگترین کار امام، ساختن جوانان بود.
بعد از آن هم در دوران جنگ، باز جوانان بودند که جنگ را با خسران دشمن تمام کردند. این شهدای جوان، این رزمندگان جوان، این دست‌اندرکاران جوان عرصه‌های جنگ، چیزی نیست که اهمیت نسل جوان را در حادثه‌ی سرنوشت‌سازی مثل جنگ از نظر دور بدارد. این حادثه اتفاق افتاد، اما چشمهای طراحان استکبار جهانی همه‌ی صحنه را دید و فهمید که جوان مؤمن در این کشور، زیر تربیت اسلام انقلابی، چه معجزه‌ها می‌کند.[۲]
در باب تحول اخلاقی، مخاطب اول و مسؤول اول جوانان هستند که برای آنها همه‌ی کارها آسانتر و راحت‌تر است. دلهای جوانان، نورانی است و فطرتهای

۱. دبیرخانهٔ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۴۷۳؛ دیدار با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹/۷/۱۵.
۲. سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از دانشجویان و دانش‌آموزان، به مناسبت سیزدهم آبان ماه (روز ملی مبارزه با استکبار)، ۱۳۷۰/۸/۱۵.

آنان، سالم و دست‌نخورده است. آلودگی آنان به زخارف و آلودگیهای دنیا؛ به بندهای گرانی که پولدوستی و مالدوستی و جاه‌طلبی و قدرت طلبی و این چیزها بر پای انسان می‌زند، خیلی کمتر است؛ لذا تحول اخلاقی در جوانان آسانتر است. البته میانسال‌ها، بلکه کم‌سال‌ها هم نباید از امکان تحول اخلاقی در خودشان مأیوس باشند.[۱]

همین جوان بودن، امتیاز است برای خوب فراگیری و شکلگیری ذهن به آنچه ما به او میدهیم. فرق میکند که کسی، ذهنِ شکل گرفتهای داشته باشد؛ یا این که ذهنِ آمادهٔ شکلگیری داشته باشد. جوان، این امتیاز دوم را هم دارد. امتیاز سوّم، این است که جوان، حقپذیر است و آنچه به او گفته بشود ـ در وهلهٔ اوّل برای همهٔ جوانها، باید اینطور فرض کرد ـ گوش میکند برای یادگرفتن و عمل کردن.

عزیزان! امروز، مخاطب شما، جوانان اند؛ روی آنها باید کار کنید: «علیکم بالأحداث»![۲] نمیگویم غیر جوانها را رها کنید؛ یا آنها به آموختن، احتیاج ندارند؛ امّا میگویم شما، روی جوانها کار کنید؛ سرریزش به غیرجوان ها هم میرسد و برای آنها... کافی است.[۳]

از منظر دینی، جوان یک نقطه‌ی امید و شکوفایی است. این نقطه‌ی امید و شکوفایی، در همه چیز است؛ در مبارزات، در مجاهدات اجتماعی، در فعالیتهای گوناگون جامعه و در مجاهدتهای شخصی و روحی و درونی. خطاب به جوان از سوی دین، همیشه یک خطاب ویژه است. با جوان، مخاطبه‌ی

۱. رهبر معظم انقلاب، پیام به مناسبت آغاز سال جدید، ۱۳۷۶/۱/۱.

۲. «عَلَیْکَ بِالأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَی کُلِّ خَیْر»؛ امام صادق(علیه السلام) فرمودند: به جوانان روی آورید که آنها به هر کار خیری شتابان‌ترند. (شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۸، ص ۹۳).

۳. دبیرخانهٔ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۴۷۴؛ دیدار با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹/۷/۱۵.

زیادی در مفاهیم اسلامی و فعالیتهای دینی شده است. علت هم این است که در جوان، گوهر شور و عشق و صفا و معنویت، فروزان است. هر انسانی از این گوهر بهره‌مند است، لیکن در جوان و در دوران جوانی، این جوهره‌ی انسانی کاملا نمایان و فروزان و تابناک است و از آن باید استفاده کرد. اولین استفاده‌ای هم که هر انسانی باید از این روح شور و عشق و صفا و معنویت و نورانیت ببرد، این است که خود را - نفس خود را، اندرون خود را، معنا و حقیقت خود را - تعالی ببخشد. این، قدم اول است.[۱]

جوان در هر جامعه و کشوری، محور حرکت است. اگر حرکتِ انقلابی و قیامِ سیاسی باشد، جوانان جلوتر از دیگران در صحنه‌اند. اگر حرکتِ سازندگی یا حرکتِ فرهنگی باشد، باز جوانان جلوتر از دیگرانند و دست آنها کارآمدتر از دست دیگران است. حتّی در حرکت انبیای الهی هم - از جمله حرکت صدر اسلام - محور حرکت و مرکز تلاش و تحرک، جوانان بودند...[۲]

امروز نسل نوخاسته‌ی کشور، با کمال صفا و پاکی به دنبال حقیقت می‌دود و تشنه‌ی آن است. در کجای کشور، شما جوانان نوخاسته - پسر و دختر - را می‌بینید که تشنه‌ی حقیقت و معنویت و فهمیدن و درست فهمیدن نباشند؟ این نسل پرعدد امروز کشور ما با صفای ذاتی جوانی خود و با تربیت اسلامی جامعه‌ی ما، دنبال حقیقت است؛ اما در کمین این نسل، گرگان درنده و روبهان حیله‌گری هستند. در کمین نسل نوخاسته‌ی جوان ما کسانی نشسته‌اند که می‌خواهند او را بفریبند، یا بدرند و از بین ببرند.[۳]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با گروه کثیری از دانش‌آموزان، دانشجویان و اقشار مختلف مردم به مناسبت یوم‌الله سیزده آبان، ۱۳۷۶/۸/۱۴.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با گروه کثیری از دانشجویان و دانش‌آموزان، به مناسبت سیزدهم آبان ماه (روز ملی مبارزه با استکبار)، ۱۳۷۰/۸/۱۵.

۳. رهبر معظم انقلاب، در جمع یکصدوده هزار نفر از نیروهای بسیجی شرکت‌کننده در اردوی رزمی - فرهنگی علویون، ۱۳۸۰/۸/۲۱.

عزیزان من! خودتان را در این دوران جوانی که آمادگی هست، از لحاظ معنوی بسازید. این عشق و شوری را که در باطن و نهاد شماست، درست به سمت آن مرکز و قطبی که شایسته‌ی این عشق و دلدادگی است - یعنی ذات مقدس حق و وجود باری تعالی که زیبایی مطلق و حقیقت مطلق است - هدایت کنید. خود را به آن مرکز متصل نمایید و تا آن‌جا که می‌توانید، رابطه‌تان را با خدا قوی کنید. در همه‌ی میدانهای زندگی، این برای شما یک مسأله‌ی اساسی است.[۱]

در دنیای امروزی، جوانان گرفتارند. آنها چوب ناپرهیزیهایشان را می‌خورند. اگر می‌بینید هیپی‌گری و انواع و اقسام بدبختیها از سی یا چهل سال قبل تا به امروز در دنیای غرب ادامه دارد و گریبان خانواده‌ها و جوامع اروپایی و امریکایی را گرفته است، به جهت دوری از خدا و غفلت از استغفار و ناپرهیزی در ارتکاب گناهان است. این مسأله هم دلایل متعددی دارد. عمده‌اش آن است که این جوامع، جوانان خود را از لحاظ معنوی سیراب نمی‌کنند. جوان به دنبال سیراب شدن از سرچشمه‌ای زلال است و اگر آن سرچشمه را پیدا نکند، به انحراف مبتلا خواهد شد. امروز در دنیای غرب، حتی سیاستمداران متوجه این امر شده‌اند؛ هر چند آنها در مسائل مادی هوشیارند، اما در امور معنوی خواب سنگینی دارند و خیلی دیر متوجه انحرافات و اشکالات می‌شوند.[۲]

بدانید که دشمن، اولین نقطه‌ای را که مورد توجه قرار میدهد، آن نقطه‌ی فعال است که یکی از بخشهای آن، عبارت است از نسل جوان؛ چون امید به

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با گروه کثیری از دانش‌آموزان، دانشجویان و اقشار مختلف مردم به مناسبت یوم‌الله سیزده آبان، ۱۳۷۶/۸/۱۴.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۳۷۴/۸/۱۰.

نسل جوان است و سازنده‌ی آینده، نسل جوان است، لذا آنجا را دشمن هدف قرار می‌دهد.[۱]

دشمن دارد از ابزارهای هنری استفاده می‌کند؛ از ابزارهای مدرن تبلیغی استفاده می‌کند و حرفها را پخش می‌کند؛ آماج عمده هم جوانهای ما هستند.[۲]

شماها جوانید. شما با ما فرق دارید؛ این را به شما بگویم. شما خیلی از این جهت جلوتر از ما هستید. دلهای شما پاک، نورانی، بی‌تعلق، بی‌آلایش، مثل یک آئینه‌ی روشن، بلافاصله نور را منعکس میکند؛ آلوده نشده‌اید؛ این را قدر بدانید.[۳]

توصیه‌ی من به شما جوانان عزیز - چه دختران و چه پسران - همین است. شما در صحنه‌ی فعالیتهای جوانانه، فعالیت علمی، فعالیت تحصیلی، فعالیت تحقیقی، فعالیت سیاسی، فعالیتهای اجتماعی گوناگون، کار فرهنگی و مطبوعاتی و هنری و ورزشی و امثال اینها، با همه‌ی نشاط و با همه‌ی قدرت حضور داشته باشید و طهارت و تقوا و ایمان و اخلاص و صفایتان را - که حقا و انصافا در بین جوانان دنیا، شما از این جهات نمونه‌اید - حفظ کنید. اگر این تلاش مؤمنانه و مخلصانه و باصفا، در بین بخصوص جوانان ما و در بین بقیه‌ی آحاد ملت هم - هر کدام به سهم خودشان - وجود داشته باشد، استکبار در مبارزه‌ی خود با ملت ایران، قطعا و یقینا، نه یک بار، بلکه بارها و بارها به زانو در خواهد آمد و شکست خواهد خورد. در این، تردیدی نیست.[۴]

...فردای این کشور، فردای این ملت، به احساس مسئولیت امروز شما نیازمند است. احساس مسئولیت کنید که چه بشود؟ که خود را بسازید؛ از لحاظ علمی بسازید، از لحاظ ایمان و تقوا بسازید، بصیرت خودتان را زیاد کنید،

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان، ۱۳۸۸/۲/۲۳.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۴/۶/۱۷.

۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای شیراز، ۱۳۸۷/۲/۱۴.

۴. بیانات به مناسبت روز مبارزه با استکبار جهانی، ۱۳۷۵/۸/۹.

آگاهی‌های خودتان را نسبت به امروز و دیروز و فردا افزایش بدهید. ده سال دیگر، دوازده سال دیگر، همه‌ی شما جمعیتی که اینجا هستید و نظائر شما در سرتاسر کشور، جوانان تحصیل‌کرده‌ای هستند که وارد میدان عرصه‌ی زندگی ملت ایران خواهند شد و بسیاری از شماها مسئولیتهائی در اختیارتان خواهد بود. رؤسای جمهور آینده، وزرای آینده، مدیران آینده و برجستگان گوناگون بخشهای مختلف آینده - آن کسانی که طراحند، برنامه‌ریزند، متفکرند، تئوریسین اداره‌ی کشور هستند - از میان شماها پدید می‌آیند؛ از میان شماها برمی‌خیزند. این مدیران و این برنامه‌ریزان، هم باید عالم باشند، هم به معنای حقیقی کلمه باید متدین، پاکدامن و بصیر باشند. این نمیشود، مگر اینکه شما از حالا خودتان را آماده کنید.[۱]

من جوانان عزیز را به یک مجاهدت حقیقی دعوت می‌کنم. مجاهدت فقط جنگیدن و به میدان جنگ رفتن نیست. کوشش در میدان علم، اخلاق، همکاریهای سیاسی و تحقیق نیز برای مردم جهاد محسوب می‌شود. ایجاد فرهنگ و اندیشه‌ی صحیح در جامعه نیز جهاد است. اینها، همه جهاد در راه خدا و جهاد فی‌سبیل‌الله است. طرف این جهاد، مستکبران، دشمنان و کسانی هستند که با اسلام، ایران، هویت، ملیت، اسلامیت و صفتهای اسلامی عناد و دشمنی دارند.[۲]

عزیزان من! کمبود علم و عقب‌افتادگی علمی ما را جبران کنید؛ و این با درس خواندن، فکر کردن، کار کردن و شجاعت علمی داشتن حاصل می‌شود. ایمان خود را تقویت کنید. احساسات پاک و دلهای روشن و نورانی و صفاهای شما، بهترین فرصت برای شماست تا پایه‌های ایمان را در دلهای خود مستحکم

---

۱. دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان در آستانه‌ی سالروز سیزده آبان، ۱۳۸۷/۰۸/۰۸.
۲. بیانات در دیدار جوانان استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۱/۱۲/۰۶.

کنید، که بحمدالله وجود دارد. خدا را شکر می‌کنیم که بسیاری از جوانان ما – شاید بشود گفت اکثریت بزرگی از آنها – پاکدامنند. مواظب باشید آلوده‌دامن طلبان عالم – که می‌خواهند همه جوانان دنیا آلوده‌دامن باشند – نتوانند به آرزوی خود در مورد شما برسند. نیروی اراده خود را تقویت کنید. به ورزش اهمیت دهید. من بخصوص روی ورزش تأکید می‌کنم. من ورزش را به عنوان یک کار بین‌المللی، نمایشی و هیجانی، در درجه دوم می‌دانم؛ در درجه اول، ورزش برای تقویت و سلامت جسم است، که این را برای همه جوانان کشورمان – از زن و مرد – لازم می‌دانم. خود را برای رساندن این بار به منزل آماده کنید. این بار مربوط به شماست؛ این کشور و این نظام متعلق به شماست. بخشی از راه را نسل قبل از شما طی کرده است. کسی که باید بخش بیشتر این راه را ان‌شاءالله با آگاهی وسیعتر طی کند، شما هستید.[1]

ما از جوان می‌خواهیم که در عین پاکی و پارسایی و دینداری، بانشاط باشد، پرشور باشد، اهل ابتکار باشد، خلاق باشد، کار کند، از تنبلی و بیکارگی بپرهیزد، تقوا را برای خودش شعار قرار دهد، واقعا دنبال تقوا باشد – همان معنای «پرهیزکاری» که در فارسی معنا می‌کنند و معنای خوبی هم هست. به نظرم من یک وقت شرحی هم راجع به آن در خطبه‌های نماز جمعه گفتم – خویشتندار باشد، از این نیروی عظیمی که اسمش جوانی است، در راه تکامل خودش، رشد خودش و خدمت به کشورش، به خانواده‌اش و به محیطش استفاده کند. ما از جوان این انتظار را داریم؛ هر وقت هم یک اقتضایی دارد. وقتی که در کشور جنگ هست، از جوان یک انتظار هست؛ وقتی که در کشور دوره‌ی ساختن و سازندگی و تلاش این‌گونه هست، یک انتظار هست؛ آن وقتی هم که میدان علم و پیشرفت علمی و تحقیق است و

---

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان استان اصفهان، ۱۳۸۰/۰۸/۱۲ .

نیاز کشور به این طرف است، از جوان این انتظار هست.[۱]

از همین‌جا شما جوانهای عزیز توجه کنید که ورود در میدان معرفت علمی - حالا هر علمی؛ چه علوم انسانی، چه علوم قرآنی، چه علوم طبیعی یا انواع و اقسام علومی که امروز شماها در آن تلاش و کار می‌کنید - و ورود در میدان تحقیق علمی باید شما را از غور و پیشرفت در میدان معرفت دینی، تمرین اخلاقی و کسب فضیلت باز ندارد؛ باید اینها را با هم داشته باشید. این آیه‌یی که این برادر عزیزمان در ابتدا قرائت کردند: «و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمۀ»، خدای متعال پیغمبر را فرستاد، تا او تعلیم بدهد و تزکیه کند.[۲]

جوانان خودسازی کنند - هم خودسازی علمی، هم خودسازی اخلاقی و معنوی و دینی، هم خودسازی جسمی - و روحیه و امید خود را برای دفاع از این کشور حفظ نمایند که این سرمایه‌ی بسیار بزرگی است؛ نقطه‌ی مقابل آن چیزی است که دشمن مایل است در ایران اتفاق بیفتد.[۳]

درس خواندن، پاکدامنی و پرهیز از سرگرمی‌های عاطل و باطل، جزو وظایف جوانهاست. البته من با سرگرمی و تفریح و شادی جوانها خیلی موافقم؛ اما بعضی از سرگرمی‌ها و تفریح‌های منحرف را دشمن به قصد غافل کردن ما و جوانان عمدا وارد جامعه‌ی ما می‌کند. این، مخصوص جامعه‌ی ما نیست؛ در خیلی جاهای دیگر هم این کار را می‌کنند. در یکی دو سال گذشته خبرهای متعددی داشتیم که در کشورهای مختلف آسیایی - مثل مالزی و چین و ... - و حتی کشورهای اروپایی، سی‌دی‌هایی که به صورت قاچاق وارد کشورشان شده بود و آنها برای جوانها گمراه‌کننده و مضر تشخیص داده بودند، جمع‌آوری و منهدم کردند. در واقع با این سی‌دی‌ها مثل مواد مخدر -

۱. بیانات در دومین روز از دهه‌ی مبارکه‌ی فجر (روز انقلاب اسلامی و جوانان)، ۱۳۷۷/۱۱/۱۳.

۲. بیانات در دیدار با جوانان نخبه و دانشجویان، ۱۳۸۳/۰۷/۰۵.

۳. بیانات در دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان به مناسبت گرامیداشت سالروز ۱۳ آبان، ۱۳۸۱/۰۸/۱۳.

که دوروبر اینها گشتن، برای جوانها گناه است - برخورد کردند. کسانی هم که این محصولات را قاچاق می‌کنند، غالبا صهیونیست‌های خبیث هستند؛ اینها عامل گمراهی و فساد جوانها در خیلی از کشورها، بخصوص در کشورهای اسلامی، و به‌طور ویژه در ایران هستند.[۱]

دعا و توجه شما، ذکر خدا در دلهای پاک و نورانی شما جوانان عزیز، معجزه‌ها و کارها می‌کند. خود را از اکنون آماده کنید. مخصوص این ایام هم نیست؛ در تمام عمرتان رابطه‌ی با خدا، در شما صفا و اخلاص را تقویت می‌کند و صفا و اخلاص، گره‌گشای همه‌ی کارهاست.[۲]

۵-۳. زنان

موضوع زن و برخورد جوامع با او، مسأله‌ای است که از دیرباز در میان جوامع و تمدنهای مختلف مطرح بوده است. همیشه نصف مردم عالم، بانوان هستند. قوام زندگی در عالم، به همان اندازه که به مردان وابسته است، به همان اندازه هم به زنان وابسته است. زنان، بزرگترین کارهای آفرینش را به‌طور طبیعی برعهده دارند. کارهای اساسی آفرینش، مانند تولیدمثل و تربیت کودک، در دست زنان است.[۳]

اگر زن در جامعه بتواند به علم و معرفت و کمالات معنوی و اخلاقی‌ای که خدای متعال و آیین الهی برای همه‌ی انسانها - چه مرد و چه زن - به طور یکسان در نظر گرفته است، برسد، تربیت فرزندان بهتر خواهد شد، محیط خانواده گرمتر و با صفاتر خواهد شد، جامعه پیشرفت بیشتری خواهد کرد و گره‌های زندگی آسانتر باز خواهد شد؛ یعنی زن و مرد خوشبخت خواهند شد.

---

۱. بیانات در دیدار اعضای اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان، ۱۳۸۳/۱۲/۲۴.

۲. بیانات در جمع بسیجیان به مناسبت هفته‌ی بسیج، ۱۳۷۶/۰۹/۰۵.

۳. بیانات در دیدار گروهی از خواهران پرستار، به مناسبت ولادت حضرت زینب، ۱۳۷۳/۰۷/۲۰.

برای این باید تلاش کرد؛ هدف این است. هدف، صف‌آرایی زن در مقابل مرد نیست. هدف، رقابت خصمانه‌ی زن و مرد نیست. هدف این است که زنان و دختران بتوانند همان سیر و همان حرکتی را انجام دهند که وقتی مردان آن حرکت را انجام دهند، به صورت یک انسان بزرگ در خواهند آمد؛ زنان انسان بزرگ شوند. این ممکن است و در اسلام تجربه شده است.[۱]

طبیعت زن و مرد، هر کدام ویژگی‌ای دارد. در داخل خانواده، کار و روحیات مرد را نباید از زنان توقع کرد؛ روحیات زن را هم در خانواده نباید کسی از مرد توقع کند. هر کدام یک خصوصیات طبیعی و روحی دارند که مصلحت بشر، مصلحت جامعه، مصلحت نظام اجتماعی زن و مرد این است که روحیات و خصوصیات مرد و زن در تعامل اینها در داخل خانواده دقیقا رعایت شود؛ که اگر رعایت شد، هم این خوشبخت است و هم آن.[۲]

چنانچه نگذارند زن به تحصیلات صحیح و به علم و معرفت دست پیدا کند، این ظلم است. اگر شرایط طوری باشد که زن فرصت پیدا نکند به خاطر زیادی کار و فشار کارهای گوناگون، به اخلاق خود، به دین خود و به معرفت خود برسد، این ظلم است. اگر زن امکان پیدا نکند که از مایملک خود به طور مستقل و با اراده‌ی خود استفاده کند، این ظلم است. اگر به زن در هنگام ازدواج، شوهری تحمیل شود - یعنی خود او در انتخاب شوهر نقشی نداشته باشد و اراده و میل او مورد اعتنا قرار نگیرد - این ظلم است. اگر زن، چه آن وقتی که داخل خانه با خانواده زندگی می‌کند و چه در صورتی که از شوهر جدا می‌شود، نتواند از فرزند خود بهره‌ی عاطفی لازم را ببرد، این ظلم است. اگر زن استعدادی دارد - مثلا استعداد علمی دارد، استعداد برای اختراعات و

۱. بیانات در همایش بزرگ خواهران در ورزشگاه آزادی به مناسبت جشن میلاد کوثر، ۱۳۷۶/۰۷/۳۰.
۲. بیانات در اجتماع زنان خوزستان، ۱۳۷۵/۱۲/۲۰.

اکتشافات دارد، استعداد سیاسی دارد، استعداد کارهای اجتماعی دارد - اما نمی‌گذراند از این استعداد استفاده کند و این استعداد شکوفا شود، ظلم است.[۱]

غربیها در زمینه‌ی شناخت طبیعت زن و چگونگی برخورد با جنس زن، دچار افراط و تفریط بوده‌اند. اساساً نگرش غربی نسبت به زن، یک نگرش مبنی بر عدم برابری و عدم تعادل است. شما به شعارهایی که در غرب داده می‌شود، نگاه نکنید؛ این شعارها پوچ است و حاکی از واقعیت نیست. فرهنگ غربی را از این شعارها نمی‌شود فهمید. فرهنگ غربی را باید در ادبیات غربی جستجو کرد. کسانی که با ادبیات اروپایی، با شعر اروپایی، با رمان و داستان و نمایشنامه‌های اروپایی آشنا هستند، می‌دانند که در چشم فرهنگ اروپایی، از دوران قرون وسطی و بعد از آن تا اواسط قرن فعلی، زن موجود درجه‌ی دوم بوده است! هر چه بر خلاف این ادعا کنند، خلاف می‌گویند. شما به نمایشنامه‌های معروف شکسپیر انگلیسی نگاه کنید، ببینید با چه نفسی و با چه زبانی و با چه دیدی در این نمایشنامه‌ها و سایر ادبیات غربی به زن نگاه می‌شود! مرد در ادبیات غربی، سرور و ارباب زن و اختیاردار اوست، که بعضی از نمونه‌های این فرهنگ و آثار آن، امروز هم باقی است.[۲]

در فرهنگ اروپایی، وقتی زن با همه‌ی موجودی و املاک خود ازدواج می‌کرد و به خانه شوهر می‌رفت، نه فقط جسم او در اختیار شوهر قرار می‌گرفت، بلکه تمام اموال و املاک و داراییهای او هم که از پدر و خانواده‌اش به او رسیده بود، متعلق به شوهر می‌شد! این حقیقتی است که غربیها نمی‌توانند آن را انکار کنند. این در فرهنگ غربی بود. در فرهنگ غربی، زن وقتی به خانه‌ی شوهر می‌رفت، شوهر در واقع اختیار جان او را هم داشت! لذا شما در داستانهای

---

۱. بیانات در همایش بزرگ خواهران در ورزشگاه آزادی به مناسبت جشن میلاد کوثر، ۱۳۷۶/۰۷/۳۰.

۲. همان.

غربی و در اشعار اروپایی بسیار می‌بینید که شوهر به خاطر یک اختلاف اخلاقی، همسر خود را می‌کشد و کسی هم او را ملامت نمی‌کند! دختر در خانه‌ی پدر هم حق هیچ گونه گزینشی را نداشت.[1]

از روزی که اروپاییها، صنایع جدید را به‌وجود آوردند - در اوایل قرن نوزدهم که سرمایه‌داران غربی کارخانه‌های بزرگ را اختراع کرده بودند - و احتیاج به نیروی کار ارزان و بی‌توقع و کم‌دردسر داشتند، زمزمه‌ی «آزادی زن» را بلند کردند؛ برای این‌که زن را از داخل خانواده‌ها به درون کارخانه‌ها بکشانند؛ به عنوان یک کارگزار ارزان از او استفاده کنند، جیبهای خودشان را پر کنند و زن را از کرامت و منزلت خود بیندازند. امروز آنچه که به عنوان «آزادی زن» در غرب مطرح است، دنباله‌ی همان داستان و همان ماجراست. لذا ظلمی که در فرهنگ غربی به زن شده است و برداشت غلطی که از زن در آثار فرهنگ و ادبیات غرب وجود دارد، در تمام دوران تاریخ بی‌سابقه است. در گذشته هم در همه جا به زن ظلم شده است، اما این ظلم عمومی و فراگیر و همه‌جانبه، مخصوص دوران اخیر و ناشی از تمدن غرب است. زن را به عنوان وسیله‌ی التذاذ مردان معرفی کردند و اسمش را «آزادی زن» گذاشتند! در حالی که به واقع آزادی مردان هرزه برای تمتع از زن و نه آزادی زن بود. نه فقط در عرصه‌ی کار و فعالیت صنعتی و امثال آن، بلکه در عرصه‌ی هنر و ادبیات هم به زن ظلم کردند. شما امروز، در داستانها، در رمانها، در نقاشیها، در انواع کارهای هنری نگاه کنید، ببینید با چه دیدی به زن نگریسته می‌شود؟ آیا جنبه‌های مثبت و ارزشهای والایی که در زن هست، مورد توجه قرار می‌گیرد؟ آیا آن عواطف رقیق، آن مهربانی و خوی مهرآمیزی که خدای متعال در زن به ودیعه گذاشته است - خوی مادری، روحیه‌ی نگهداری از فرزند و تربیت

---

۱ بیانات در همایش بزرگ خواهران در ورزشگاه آزادی به مناسبت جشن میلاد کوثر، ۱۳۷۶/۰۷/۳۰.

فرزند - مورد توجه است یا جنبه‌های شهوانی و به تعبیر آنها عشقی؟ (که این تعبیر غلط و نادرستی است. این شهوت است نه عشق!) زن را این‌گونه خواستند پرورش و عادت دهند: به‌عنوان یک موجود مصرف‌کننده. مصرف کننده‌ی دست و دل باز و کارگر کم‌توقع و کم‌طلب و ارزان.[۱]

زن را وادار می‌کردند که به وسیله‌ی جلوه‌گری و جلب چشمها به سمت خود، برای خویش یک شخصیت کاذب درست کند. این، برای زن انحطاط بود و پیشرفت نبود. آیا جنایتی بزرگ‌تر از این نسبت به زن وجود دارد که بیایند سر او را با آرایش و مد و جلوه‌گری و لباس و طلا و زیورآلات بند کنند و از او به عنوان یک ابزار و وسیله، در راه مقاصد گوناگون استفاده کنند و نگذارند در میدان سیاست و اخلاق و تربیت وارد بشود؟[۲]

ظلم به زنان، در کشورهای غربی - با همه‌ی ادعاهایی که نسبت به زنان دارند - اگر بیشتر از کشورهای اسلامی و شرقی نباشد، کمتر نیست. آمارهایی مبنی بر آزار زنان در خانواده از طرف مردان - چه شوهر، چه پدر و چه برادر - وجود دارد که من این آمارهای تکان‌دهنده را دیده‌ام. واقعا انسان را دچار تعجب می‌کند![۳]

مسأله‌ی زنان، مسأله‌ی مهمی است و از دیرباز، در جوامع، در بین متفکرین و در اخلاق و عادات گوناگون ملتها وجود داشته است. اسلام یک موضع برجسته را در این بین انتخاب کرده؛ از افراط و تفریط جلوگیری نموده، و هشداری به همه‌ی مردم عالم داده است. اسلام، مردانی را که به‌خاطر

---

۱. بیانات در دیدار گروهی از زنان، به مناسبت فرخنده میلاد حضرت زهرا و «روز زن»، ۱۳۷۱/۰۹/۲۵.

۲. سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از زنان شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، کرمان، قم، قزوین، یزد، کرج و استانهای چهارمحال و بختیاری و مازندران، ۱۳۶۸/۱۰/۲۶.

۳. بیانات در جمع خواهران ارومیه، ۱۳۷۵/۰۶/۲۸.

قدرتمند بودن جسمی یا توانایی مالی، زنان و مردان را به خدمت می‌گرفتند و زن را مورد آزار و احیانا تحقیر قرار می‌دادند، به کلی سرجای خود نشاند و زن را در جایگاه حقیقی خودش قرار داد و حتی از جهاتی، زن را در ردیف مرد قرار داد: «ان المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات ... » مرد مسلمان، زن مسلمان. مرد عابد، زن عابد. مرد متهجد، زن متهجد.[۱]

احترام به زن این است که به زن فرصت داده بشود تا آن نیروها و استعدادهای برجسته و عظیمی را که در درون هر انسانی خدای متعال به ودیعه نهاده است - از جمله زن و استعدادهائی که فقط در درون زنان وجود دارد - این استعدادها در سطوح مختلف بروز کند؛ در سطح خانواده، در سطح جامعه، در سطح بین‌المللی، برای علم، برای دانش و معرفت و تحقیق، برای تربیت و سازندگی. احترام به زن این است.[۲]

در زمینه‌ی مسائل معنوی، زنان جزو پیشگامان حرکت معنوی انسان به سوی پیشرفتها هستند. در قرآن وقتی می‌خواهد برای انسانهای مؤمن مثال بزند، می‌فرماید: «و ضرب الله مثلا للذین امنوا أمرأۀ فرعون»؛ از یک زن مثال می‌زند. آن‌جایی که بحث ایمان و اسلام و صبر و صدق و مجاهدت در راه به دست آوردن ارزشهای انسانی و اسلامی و معنوی است، می‌فرماید: «ان المسلمین والمسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرین و الصابرات». در این آیه ده عنوان برای ارزشهای معنوی ذکر می‌شود؛ اسلام، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع و دیگر چیزها. زن و مرد در این میدان، دوش به دوش حرکت می‌کنند و پیش می‌روند؛ هر دو را ذکر می‌کند. این بت مردگرایی را که در جاهلیتها همیشه به وسیله‌ی

۱. بیانات در دیدار گروهی از خواهران پرستار، به مناسبت ولادت حضرت زینب، ۱۳۷۳/۰۷/۲۰.
۲. بیانات در دیدار جمعی از بانوان قرآن‌پژوه کشور، ۱۳۸۸/۰۷/۲۸.

مردان و حتی به وسیله‌ی زنان پرستیده می‌شد، اسلام در این آیات می‌شکند. در میدان مسائل سیاسی و اجتماعی، بیعت زن را یک امر لازم و یک مسأله‌ی زنده معرفی می‌کند.[۱]

عقل و متانت، قدرت و شجاعت، شور و احساس عاطفی، صراحت زبان، متانت دل، استواری روح؛ درعین‌حال، مادرانه، خواهرانه، با همه‌ی انسانها برخورد کردن، در محیط خانه شمع محبت را روشن نگه داشتن، همسر و فرزندان را بر سر سفره‌ی محبت و عاطفه‌ی خود دور هم جمع کردن؛ اینها خصوصیات زن مسلمان است.

امروز در جامعه‌ی ما خوشبختانه از این نعمت بزرگ، سهم وافری باقی است؛ اگرچه دشمنان سعی می‌کنند آن را تاراج کنند و از بین ببرند. اما در کشورها و جوامعی که زن چنین هویتی ندارد، می‌بینید پایه‌های تربیت مردم می‌لنگد و فضای اخلاقی و معنوی جامعه هم دچار مشکل می‌شود. همه‌ی ارزشهای معنوی را می‌توان از درون کانون گرم خانواده - که محور آن، زن خانواده است؛ کدخدای این مجموعه، آن مجسمه‌ی عاطفه است - بیرون کشید و معنویات را در سطح جامعه گستراند.[۲]

در واقع، خانواده را هم زن به وجود می‌آورد و اداره می‌کند؛ این را بدانید. آن عنصر اصلی تشکیل خانواده، زن است، نه مرد. بدون مرد، ممکن است خانواده‌ای باشد. یعنی اگر فرض کنیم در خانواده‌ای، مرد خانواده حضور نداشته باشد، یا از دنیا رفته باشد، زن خانواده اگر عاقل و با تدبیر و خانه‌دار باشد، خانواده را حفظ می‌کند؛ اما اگر زن از خانواده‌ای گرفته شد، مرد نمی‌تواند خانواده را حفظ کند. بنابراین، خانواده را زن حفظ می‌کند.

---

۱. بیانات در دیدار با گروه کثیری از بانوان، ۱۳۷۹/۰۶/۳۰.
۲. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم، ۱۳۸۴/۰۳/۲۵.

علت این‌که اسلام این قدر به نقش زن در داخل خانواده اهمیت می‌دهد، همین است که زن اگر به خانواده پایبند شد، علاقه نشان داد، به تربیت فرزند اهمیت داد، به بچه‌های خود رسید، آنها را شیر داد، آنها را در آغوش خود بزرگ کرد، برای آنها آذوقه‌های فرهنگی - قصص، احکام، حکایتهای قرآنی، ماجراهای آموزنده - فراهم کرد و در هر فرصتی به فرزندان خود مثل غذای جسمانی چشانید، نسلها در آن جامعه، بالنده و رشید خواهند شد. این، هنر زن است و منافاتی هم با درس خواندن و درس گفتن و کار کردن و ورود در سیاست و امثال اینها ندارد.[۱]

در اسلام، تبرج ممنوع است. تبرج، یعنی همان خودنمایی زنان در مقابل مردان، برای جذب و فتنه‌انگیزی. این، یک نوع فتنه است و خیلی اشکالات دارد. اشکالش فقط این نیست که این دختر جوان، یا این پسر جوان به گناه می‌افتند - این اولیش است؛ شاید بتوانم بگویم کوچکترینش است - دنباله‌اش به خانواده‌ها می‌رسد. اساسا آن‌گونه رابطه‌ی بی‌قید و شرط و بی‌قید و بند، برای بنای خانواده سم مهلک است؛ چون خانواده با عشق زنده است. اصلا بنای خانواده با عشق است. اگر این عشق - عشق به زیبایی، عشق به جنس مخالف - در صد جای دیگر تأمین شد، دیگر آن پشتوانه‌ی قوی‌ای که استحکام خانواده باید داشته باشد، از بین خواهد رفت و خانواده‌ها متزلزل می‌شود و به همین وضعی درمی‌آید که امروز متأسفانه در کشورهای غربی هست؛ بخصوص در کشورهای اروپای شمالی و امریکا.[۲]

در اسلام به مرد اجازه داده نشده است که به زن زور بگوید و امری را بر او تحمیل کند. برای مرد در خانواده، حقوق محدودی قرار داده شده است که از

---

۱. بیانات در اجتماع زنان خوزستان، ۱۳۷۵/۱۲/۲۰.

۲. گفت و شنود در دیدار جمعی از جوانان به مناسبت هفته‌ی جوان، ۱۳۷۷/۰۲/۰۷.

روی کمال مصلحت و حکمت است. این حقوق، برای هر کس گفته و تشریح شود، مورد تصدیق قرار خواهد گرفت. همچنین، برای زن نیز در خانواده، حقوقی معین شده است که آن هم از روی مصلحت است. مرد و زن، هر کدام طبیعت، اخلاق، روحیات و غرایزی دارند که ویژه‌ی خودشان است. آنها اگر از خلقیات ویژه‌ی خود به طور صحیح استفاده کنند، در خانواده، زوجی کامل و هماهنگ و مساعد تشکیل می‌دهند. اگر مرد زیاده‌روی کرد، تعادل به هم می‌خورد. اگر زن هم زیاده روی کرد، تعادل به هم می‌خورد. اسلام در داخل خانواده، دو جنس زن و مرد را مانند دو لنگه‌ی یک در، دو چشم در چهره‌ی انسان، دو سنگرنشین در جبهه‌ی نبرد زندگی و دو کاسب شریک در یک باب مغازه قرار داده است. هر کدام از این دو، طبیعت، خصوصیات و خصلتهایی، هم در جسم و روح و فکر و هم در غرایز و عواطف دارند که ویژه‌ی خودشان است. این دو جنس، اگر با همان حدود و موازینی که اسلام معین کرده است در کنار هم زندگی کنند، خانواده‌ای ماندگار و مهربان و با برکت و پرفایده خواهند داشت.[۱]

اسلام با کار کردن زن موافق است. نه فقط موافق است، بلکه کار را تا آن‌جا که مزاحم با شغل اساسی و مهمترین شغل او، یعنی تربیت فرزند و حفظ خانواده نباشد، شاید لازم هم می‌داند. یک کشور که نمی‌تواند از نیروی کار زنان در عرصه‌های مختلف بی‌نیاز باشد! اما این کار نباید با کرامت و ارزش معنوی و انسانی زن منافات داشته باشد. نباید زن را تذلیل کنند و او را وادار به تواضع و خضوع نمایند. تکبر از همه‌ی انسانها مذموم است، مگر از زنان در مقابل مردان نامحرم! زن باید در مقابل مرد نامحرم متکبر باشد. «فلا تخضعن بالقول»؛ در حرف زدن مقابل مرد نباید حالت خضوع داشته باشد. این، برای

۱. بیانات در جمع خواهران ارومیه، ۱۳۷۵/۰۶/۲۸.

حفظ کرامت زن است. اسلام این را می‌خواهد و این الگوی زن مسلمان است.[۱]
زن را به چشم یک انسان والا نگاه کنید، تا معلوم شود که تکامل و حق او و آزادی او چیست. زن را به‌عنوان موجودی که می‌تواند مایه‌ای برای صلاح جامعه با پرورش انسانهای والا شود نگاه کنید، تا معلوم شود که حق زن چیست و آزادی او چگونه است. زن را به چشم آن عنصر اصلی تشکیل خانواده در نظر بگیرید؛ که خانواده اگرچه از مرد و زن تشکیل می‌شود و هر دو در تشکیل خانواده و موجودیت آن مؤثرند، اما آسایش فضای خانواده، آرامش و سکونتی که در فضای خانه است، به برکت زن و طبیعت زنانه است. با این چشم به زن نگاه کنند تا معلوم شود که او چگونه کمال پیدا می‌کند و حقوقش در چیست.[۲]
در اسلام، برای فعالیت زنان، سه عرصه معین شده است. اول، عرصه‌ی تکامل و رشد معنوی خود زن است. زن و مرد در این بخش، هیچ تفاوتی در میدان رشد و تکامل معنوی ندارند. یعنی مرد می‌تواند به عالیترین مقامات از لحاظ معنوی برسد؛ زن هم می‌تواند به بالاترین مقامات از لحاظ معنوی برسد. مرد می‌تواند به حد علی‌بن‌ابی‌طالب برسد و زن می‌تواند به حد فاطمه‌ی زهرا برسد.[۳]
امروز این راهی که ملت اسلام، بخصوص ملت بزرگ و شجاع ایران در پیش گرفته است - راه تحقق آرمانهای اسلامی - راه نجات انسانها، راه دفع ظلم، راه شکستن بتهای زر و زور قدرت در دنیاست؛ بایستی این راه را درست شناخت و از آن پاسداری و حراست و حفاظت کرد. به اراده‌های قوی، به دلهای محکم و ظرفیتهای بالا احتیاج است؛ و این جز با تربیت الهی و اسلامی مرد و زن ما امکانپذیر نیست. صلاح زنان در جامعه، به دنبال خود، صلاح مردان را هم

۱. بیانات در دیدار گروهی از زنان، به مناسبت فرخنده میلاد حضرت زهرا و «روز زن»، ۱۳۷۱/۰۹/۲۵.
۲. همان.
۳. بیانات در اجتماع زنان خوزستان، ۱۳۷۵/۱۲/۲۰.

می‌آورد. نقش زنان در این مورد، جزو نقشهای برجسته و شاید نقش اول است.[۱]
دائم فریاد می‌زنند که حق زن در اسلام یا در جمهوری اسلامی، پایمال شده است. خودشان هم به این قضیه اعتقادی ندارند و می‌دانند که حق زن در جمهوری اسلامی تضعیف نشده، بلکه تقویت شده است. شما نگاه کنید و ببینید که تعداد محصلین و دانشجویان زن - دختران تحصیل کننده در مراکز عالی - امروز در ایران بیشتر است یا در دوران حکومت طواغیت بیشتر بود؟ می‌بینید که امروز بیشتر است. تعداد دانشجویان دختر برجسته و دارای نمره‌ی اول در تحصیلات، امروز بیشتر است یا در آن زمان بیشتر بود؟ می‌بینید که امروز بیشتر است. عده‌ی زنانی که در مراکز پزشکی و درمانی و در مراکز گوناگون علمی در این کشور مشغول کار و تحقیق هستند، امروز بیشتر است یا آن روز بیشتر بود؟ می‌بینید که امروز بیشتر است. عده‌ی زنانی که در صحنه‌ی سیاست کشور و در عرصه‌های مجامع بین‌المللی حضور قدرتمند پیدا می‌کنند و در آن‌جا از حقوق و نظرات این کشور و این ملت - که کشور خود و ملت خودشان است - دفاع می‌کنند، امروز بیشتر است یا آن روز بیشتر بود؟ می‌بینید که امروز بیشتر است. آن روز زنان با هیأتهای مختلف به مسافرتهای گوناگونی می‌رفتند؛ اما تشریفاتی بود. برای هوسرانی و نشان دادن سر و کول خودشان به این و آن بود. لکن زن مسلمان امروز، در مجامع جهانی، در کنفرانسهای گوناگون جهانی، در مراکز علمی و در دانشگاهها، حضور علمی یا سیاسی یا خدماتی دارد. اینها ارزش دارد.[۲]
شما ببینید وقتی زن مسلمان به فطرت و به اصل خود برمی‌گردد، چه معجزه‌ی عظیمی درست می‌کند! آن‌چنان که در انقلاب ما و در نظام اسلامی

---

۱. در دیدار با جمع کثیری از پرستاران، به مناسبت میلاد حضرت زینب کبری و روز پرستار، ۱۳۷۰/۰۸/۲۲.
۲. بیانات در دیدار گروهی از خواهران پرستار، به مناسبت ولادت حضرت زینب، ۱۳۷۳/۰۷/۲۰.

ما بحمدالله مشاهده شد و امروز هم مشاهده می‌شود. ما کجا آن قدرت و عظمت را از زنان دیده بودیم که امروز از مادران شهدا می‌بینیم؟ کجا ما آن فداکاریها را از زنان جوان دیده بودیم، که با فرستادن همسران محبوبشان به جبهه‌های جنگ، آنها با خاطر آسوده در این میدانها باشند؟ این، عظمت اسلام است که در چهره‌ی زنان انقلابی ما، در دوران انقلاب و امروز، بحمدالله آشکار است. تبلیغ نکنند که با حفظ حجاب، با حفظ عفت، با خانه‌داری و با تربیت فرزند، انسان نمی‌تواند کسب علم کند. ما امروز بحمدالله چقدر زنان دانشمند و عالم در رشته‌های مختلف در جامعه‌مان داریم: دانشجویان کوشا و با استعداد و با ارزش، فارغ‌التحصیلان سطح بالا، پزشکان ممتاز و طراز بالا! امروز در جمهوری اسلامی رشته‌های گوناگون علمی در اختیار خانمهاست؛ زنهایی که عفاف و عصمتشان را هم حفظ کردند، طهارت زنانه را هم حفظ کردند، حجاب را هم - به شکل کامل - حفظ کردند، به تربیت فرزند هم به شیوه‌ی اسلامی می‌رسند، شوهرداری را نیز همان‌طوری که اسلام گفته است انجام می‌دهند، فعالیت علمی و سیاسی هم می‌کنند. الان در بین شما - مجموع خانمهایی که این‌جا تشریف دارید - عده‌ی زیادی هستند که فعالیتهای سیاسی و اجتماعی دارند؛ آن هم فعالیتهای ممتاز و برجسته؛ چه خانمهای مجرد، چه خانمهایی که متأهلند و همسران آنها افتخار می‌کنند و باید هم افتخار کنند که زنهایشان در میدانهای گوناگون پیشتازند. با روحیه‌ی اسلامی و در محیط اسلامی، زن می‌تواند به کمال واقعی خود برسد؛ دور از آن هرزگیها، دور از آن تجمل‌گراییها و دور از پست‌شدن و حقیرشدن در مقابل مصرف.[۱]

۱. بیانات در دیدار گروهی از زنان، به مناسبت فرخنده میلاد حضرت زهرا و «روز زن»، ۱۳۷۱/۰۹/۲۵.

یک مسأله هم مسأله‌ی تعلیم و تربیت بانوان است. من بر این همیشه تأکید کرده‌ام. خوشبختانه امروز در جامعه‌ی ما، تعلیم و تربیت زنان رایج است؛اما درعین‌حال هنوز خانواده‌هایی هستند که دختران خودشان را از تحصیل منع می‌کنند. اگر یک روز محیطهای تحصیلی، محیطهای ناسالمی بود، امروز بحمدالله در دوران اسلامی آن گونه نیست. باید اجازه بدهند که دختران درس بخوانند، مطالعه کنند، کتاب بخوانند، با معارف دینی و با معارف انسانی آشنا شوند و ذهن و مغزشان قوت و قدرت پیدا کند. این، کار بسیار لازمی است که باید انجام گیرد.[۱]

آنچه را که ما برای زن عرضه می‌کنیم، چیزی است که هیچ انسان اندیشمند با انصافی نمی‌تواند منکر شود که «این برای زن خوب است.» ما زن را به عفت، به عصمت، به حجاب، به عدم اختلاط و آمیزش بی‌حد و مرز میان زن و مرد، به حفظ کرامت انسانی، به آرایش نکردن در مقابل مرد بیگانه - برای آن‌که چشم او لذت نبرد - دعوت می‌کنیم. این بد است؟ این کرامت زن مسلمان است. این کرامت زن است. آنهایی که زن را تشویق می‌کنند که خود را به گونه‌ای آرایش دهد که مردان کوچه و بازار به او نگاه کنند و غرایز شهوانی خودشان را ارضا کنند، باید از خودشان دفاع کنند که چرا زن را تا این حد پایین می‌آورند و تذلیل می‌کنند؟! آنها باید جواب بدهند. فرهنگ ما، فرهنگی است که انسانهای والا و اندیشمند غرب هم آن را می‌پسندند و رفتارشان همین‌طور است. در آن‌جا هم خانمهای عفیف و سنگین و متین و زنهایی که برای خودشان ارزشی قائلند، حاضر نیستند خودشان را برای ارضای غرایز شهوانی بیگانگان و هرزه‌چشمها وسیله‌ای قرار دهند. فرهنگ منحط غربی، از این قبیل زیاد دارد.[۲]

---

۱. بیانات در همایش بزرگ خواهران در ورزشگاه آزادی به مناسبت جشن میلاد کوثر، ۱۳۷۶/۰۷/۳۰.
۲. بیانات در دیدار گروهی از زنان، به مناسبت فرخنده میلاد حضرت زهرا و «روز زن»، ۱۳۷۱/۰۹/۲۵.

باید مسائل ارزشی اسلام در جامعه‌ی ما احیاء بشود. مثلا مسأله‌ی حجاب، یک مسأله‌ی ارزشی است. مسأله‌ی حجاب، مسأله‌یی است که اگرچه مقدمه‌یی است برای چیزهای بالاتر، اما خود یک مسأله‌ی ارزشی است. ما که روی حجاب این‌قدر مقیدیم، به خاطر این است که حفظ حجاب به زن کمک می‌کند تا بتواند به آن رتبه‌ی معنوی عالی خود برسد و دچار آن لغزشگاههای بسیار لغزنده‌یی که سر راهش قرار داده‌اند، نشود.[۱]

زن مسلمان باید در راه فرزانگی و علم تلاش کند؛ در راه خودسازی معنوی و اخلاقی تلاش کند؛ در میدان جهاد و مبارزه - از هر نوع جهاد و مبارزه‌ای - پیشقدم باشد؛ نسبت به زخارف دنیا و تجملات کم‌ارزش، بی‌اعتنا باشد؛ عفت و عصمت و طهارتش در حدی باشد که چشم و نظر هرزه‌ی بیگانه را به خودی خود دفع کند؛ در محیط خانه، دلارام شوهر و فرزندانش باشد؛ مایه‌ی آرامش زندگی و آسایش محیط خانواده باشد؛ در دامن پرمهر و پرعطوفت و با سخنان پرنکته و مهرآمیزش، فرزندان سالمی را از لحاظ روانی تربیت کند؛ انسانهای بی‌عقده، انسانهای خوش روحیه، انسانهای سالم از لحاظ روحی و اعصاب، در دامان او پرورش پیدا کنند و مردان و زنان و شخصیتهای جامعه را به‌وجود آورد. مادر از هر سازنده‌ای، سازنده‌تر و باارزشتر است. بزرگترین دانشمندان، ممکن است مثلا یک ابزار بسیار پیچیده‌ی الکترونیکی را به وجود آورند، موشکهای قاره‌پیما بسازند، وسایل تسخیر فضا را اختراع کنند؛ اما هیچ یک از اینها اهمیت آن را ندارد که کسی یک انسان والا به‌وجود آورد. و او، مادر است. این، آن الگوی زن اسلامی است.[۲]

---

۱. بیانات در دیدار با اعضای شورای فرهنگی، اجتماعی زنان،(۳۳۱) جمعی از زنان پزشک متخصص، و مسؤولان اولین کنگره‌ی حجاب اسلامی، به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا، ۱۳۷۰/۱۰/۰۴.

۲. بیانات در دیدار گروهی از زنان، به مناسبت فرخنده میلاد حضرت زهرا و «روز زن»، ۱۳۷۱/۰۹/۲۵.

زن مسلمان، در عائله وظایفی دارد و آن، همان رکنیت اساسی خانواده و تربیت فرزندان و هدایت و تقویت روحی شوهر است. در دوران مبارزات ضد رژیم طاغوت در ایران، خیلیها در میدان مبارزه بودند، ولی زنان آنها نگذاشتند که آنها مبارزه را ادامه دهند؛ به‌خاطر این‌که طاقت نداشتند سختیهای مبارزه را تحمل کنند؛ گذشت هم نداشتند. خیلیها هم به عکس، شوهران خود را به ایستادگی در راه مبارزه تشویق می‌کردند، آنها را کمک می‌کردند و برای آنها تقویت و پشتیبانی روحی می‌آفریدند. در سال ۵۶ و ۵۷، آن روزی که خیابانها و کوچه‌ها از اجتماعات مردم پر شده بود، زنان در بسیج و فرستادن شوهران و فرزندان خودشان به میدانهای مبارزه و تظاهرات، نقش حیاتی داشتند.[۱]

به نظر من، آن چیزی که امروز مجموعه‌ی شما و هر مجموعه‌یی از زنان - که در شکلها و با هدفهای مختلف کار می‌کنند - بر عهده دارند، این است که باور غلطی را که فرهنگ غربی و اروپایی در این دهها سال اخیر در ذهن زن ایرانی وارد کرده است، بزدایید. البته باور غلطی هم در گذشته بوده است؛ یعنی گرایش به برخی از شکلهای غلط مصرف و تجمل، از گذشته هم وجود داشته است. با ورود فرهنگ اروپایی، این مدگرایی و نوگرایی در مصرف، به شکل عجیبی تشدید شد. این، محاسبه‌شده و پیش‌بینی شده بود. سردمداران سیاستهای غربی - که غالبا صهیونیستها و استعمارگران بودند - به قصدی و با نیتی این کار را کردند. این باورهای غلط را باید بزدایید؛ و این نمی‌شود، مگر با ارایه‌ی بحثها و کارهای اسلامی. اگر این کار بشود، ریشه‌ی این مشکلاتی که گاهی اوقات مطرح می‌شود - بدحجابی و رواج فساد و فحشا و این چیزها - به

۱. بیانات در اجتماع زنان خوزستان، ۱۳۷۵/۱۲/۲۰.

خودی خود کنده خواهد شد. اینها غالباً معلولند؛ علل، همان باورها و فرهنگها هستند که باید روی آنها کار بشود.[۱]

فکر رشد زنان از لحاظ معنوی و اخلاقی، بایستی یک فکر رایج در میان خود زنان باشد. خود بانوان باید بیشتر به این مسأله بیندیشند. خود آنها به معارف، به معلومات، به مطالعه و به مسائل اساسی زندگی رو کنند.[۲]

مهم این است که شما زنان مسلمان؛ بخصوص زنان جوان، دختران دانشجو، خانمهایی که به فعالیتهای علمی و اجتماعی و سیاسی اشتغال دارید، این روش اسلامی را با جدیت و اهتمام کامل دنبال کنید. تربیت اسلامی و انقلابی زن مسلمان، مایه‌ی افتخار و مباهات جمهوری اسلامی است. ما به زنان مسلمان خودمان افتخار می‌کنیم. در این راهپیماییها، وقتی دوربینها می‌رود روی چهره‌ی خانمهایی که با حجاب کامل، فرزندانشان را هم در بغل گرفته‌اند و در شرایط دشوار به راهپیمایی آمده‌اند، یا برای اعلام موضع سیاسی، یا در نماز جمعه شرکت کرده‌اند و یا برای کار عبادی، سیاسی به پای صندوقهای رأی رفته‌اند، برای ما افتخار است. خانمهایی که در دانشگاهها مراتب عالیه را در راه تحصیل علم به‌دست آورده‌اند و یا در کنکورهای سراسری در رشته‌های گوناگون رتبه‌ی اول و دوم شده‌اند، وقتی در جامعه‌ی ما نمود پیدا می‌کنند، جمهوری اسلامی سربلند می‌شود و افتخار می‌کند. این، افتخاری است برای احکام نورانی اسلام که در این دوران، این‌گونه مشغول سازندگی است و در جهانی که از همه طرف امواج تبلیغات غلط انحرافی در جریان است، زن مسلمان، با این شجاعت و استقلال رأی، خودش را می‌تواند نشان دهد. اینها از برکات اسلام است.[۳]

۱. بیانات در دیدار با اعضای شورای فرهنگی، اجتماعی زنان، ۱۳۶۹/۱۰/۱۶.
۲. بیانات در همایش بزرگ خواهران در ورزشگاه آزادی به مناسبت جشن میلاد کوثر، ۱۳۷۶/۷/۳۰.
۳. بیانات در دیدار گروهی از زنان، به مناسبت فرخنده میلاد حضرت زهرا و «روز زن»، ۱۳۷۱/۹/۲۵.

۶. اولویت بندی موضوعات کارها و توجه به نیازها

اولویت‌های کاری را مشخص کنید؛ معنایش این نیست که به کارهای غیر اولی نپردازید؛ نه، چند نقطه‌ی برجسته را که می‌تواند در بخشهای دیگر اثر بگذارد و حالت سرفصل و چهارراه به خود می‌گیرد، این‌ها را مشخص کنید- چه در زمینه‌های اقتصادی، چه در زمینه‌های فرهنگی و چه در بقیه‌ی زمینه‌هایی که موجود است- و به طور مداوم روی آن‌ها تکیه کنید؛ اگر امر دائر شد بین آن‌ها و غیر آن‌ها، آن‌ها را مقدّم بدارید.[۱]

بگردیم دنبال خلأها، دنبال آنچه که نیاز به آن هست، اینها را پیدا کنیم. هر کسی ذوقی دارد، استعدادی دارد، توانائی‌هایی دارد، ظرفیتی دارد، از این ظرفیت استفاده بشود برای اینکه کار انجام بگیرد.[۲]

آقای قرائتی یک نمونه‌ی بسیار خوب و درس‌آموزی است خود ایشان. اولاً کارهائی را که ایشان مباشر آنها شد، دنبال آنها رفت، همه‌اش خلأهائی بود که وجود داشت؛ ایشان خلأها را پر کرده؛ خیلی ارزش دارد. بعضی کارها خوبند، اما تکراری‌اند. اگر کسی توانست نیازها را، خلأها را پیدا کند، بشناسد و همت بگمارد بر اینکه این خلأها را پر کند، این ارزش مضاعفی دارد. ایشان اینجور عمل کرده است؛ هم در قضیه‌ی نماز - نمازِ با این عظمت، با این اهمیت، رکن دین، مایه‌ی قبول همه‌ی اعمال انسان، این مورد بی‌اعتنائی قرار بگیرد در جامعه، توجه لازم به آن نشود. این، خیلی خلأ بزرگی است - ایشان به این خلأ پرداخت، هم مسئله‌ی زکات، که واقعاً در جامعه‌ی ما مطرح نبود و خود این مطرح نبودن یک نقطه‌ی ضعف بود، یک نقیصه بود، ایشان همت کرد، وارد شد؛ همه جا برو، همه جا بگو، به همه اصرار کن، خسته نشو، تا این

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۵/۶/۶.

۲ . بیانات در دیدار اساتید و فارغ‌التحصیلان تخصصی مهدویت، ۱۳۹۰/۴/۱۸.

به جریان بیفتد. قضیه‌ی تفسیر همین جور است، قضیه‌ی مهدویت و بقیه‌ی قضایائی که حالا ایشان دنبال میکنند.[۱]

[یک آفت] دل خوش کردن به یک تفکر مجرد است، یعنی فکر کنیم که حالا ما مشغول کاریم، دیگر بیشتر از این چه کار کنیم. بدون اینکه با مسائل جاری جامعه‌ی خودمان در تماس باشیم، یدون اینکه سعی کرده باشیم که نیازهای فکری و عملی را بشناسیم و حتی بدون اینکه به خودمان زحمت بدهیم که از زبان‌ها و دهان‌ها و ذهن‌هایی، سؤال کنیم که چه اشکلاتی و چه نیازهایی دارند، بنشینیم برای خودمان ببافیم. این یک آفت بزرگی است. در این هیچ حرفی نیست و بایستی طرف فکر، طرز فکر مماس‌تر، عملی‌تر، قابل تطبیق‌تر و بیشتر متناسب با نیازها باشد.[۲]

۱ . همان.

۲. بیانات در تاریخ ۱۳۵۵/۱۰/۱۲

۱. لزوم ایجاد جبهه‌ی فرهنگی انقلاب و پویش جبهه‌ای در این عرصه

البته من شاید اکثر برادران و خواهرانی که این‌جاتشریف دارند باهاشان از نزدیک آشنا نیستم؛ لکن فی‌الجمله معتقدم که این مجموعه‌ی حاضر بخش مهمی از آن ۳۱۳ نفر «بدر» این روزگارند،[۱]

یک روزی بود که همه‌ی اسلام در سیصد و سیزده نفر خلاصه می‌شد، جنگ بدر اگر آن سیصد و سیزده نفر نابود می‌شدند، از بین می‌رفتند یا دست به شمشیر برای دفاع از اسلام نمی‌بردند اسلام می‌مرد، نهال اسلام می‌خشکید. این سیصد و سیزده سیصد و سیزده انسانند اما به قدر یک امت آن هم یک امت بزرگ و مبارز با ارزش‌اند. لذا رسول اکرم(ص) در جنگ بدر، قبل از شروع جنگ دستها را به آسمان بلند کرد عرض کرد » اللهم ان تهلک هذه الاصحابه لم تعبد علی وجه الارض« یعنی خدایا اگر همین عده کوچک را نابود کنی، اینها بمیرند تو در روی زمین دیگر عبادت نمی‌شوی. یعنی این سیصد و سیزده نفر تنها عبادتگران خدا بودند. پیداست که در چنین شرایطی یک نفر

۱ بیانات در دیدار با عناصر جبهه خودی در حوزه فرهنگ، ۱۳۷۳/۴/۲۲.

از اینها که می‌جنگد، شمشیر به دست می‌گیرد مثل این است که یک امت می‌جنگد. یک نفر که شهید شود مثل این است که یک امت شهید می‌شود.[۱] و بدیهی است که مثل بنده‌یی که مرید و مخلص اصحاب بدر و ۳۱۳ ها — به تعداد اصحاب بدر و اصحاب طالوت- هستم، به این برادران و خواهران هم به خاطر تأثیرشان و آثارشان اخلاص داشته باشیم.[۲]

می‌خواهم با همین احساسی که درباره شما دارم، یک مقداری آن قلاده‌ی معنوی تکلیفی را که بر گردنتان دارید، مایلم سنگین‌تر و محکم‌تر کنم. این تکلیف من است. تکلیف اصلاً معنایش همین است. یعنی کلفت را بر دوش کسی بار کردن و خدا بزرگترین مکلِّف است و انسان برترین مکلَّف است.[۳]

ما یک جبهه‌ی خودی روشنفکری و هنر داریم که از انقلاب جوشید؛ طبیعی هم بود. در همه‌ی صحنه‌ها انسانهایی در زیر باران پر برکت انقلاب از سرزمین حاصلخیز فطرت انسانی روییدند، در جبهه‌ی روشنفکری و در جبهه‌ی هنر. این دوتا دو مقوله است، روشنفکری غیر از هنر است. ای بسا هنرمندی که روشنفکر هم نیست، ای بسا روشنفکری که هنرمند نیست. اما خب اینها با هم جمع هم می‌شوند. هر دوی اینها مورد نظر من است. آن حد مشترک اینها مورد توجه من است امروز؛ یک جبهه‌یی بوجود آمد، به خودی خود، هیچکس هم نمی‌تواند منت این کار را به سر کسی بگذارد که بگوید من کردم یا من کمک کردم. نه آقا، مثل یک جنگلی خودش رویید. هیچکس چیزی در آن‌جا غرس نکرد. البته باران انقلاب بود و فطرت پاک و صافی که

---

۱. بیانات در دیدار با مردم آستانه اشرفیه، ۱۳۶۴/۱۲/۱.
۲ . بیانات در دیدار با عناصر جبهه خودی در حوزه فرهنگ، ۱۳۷۳/۴/۲۲.
۳ بیانات در دیدار هنرمندان و مسؤولان فرهنگی کشور. ۱۳۷۳/۴/۲۲.

زمینه‌ی این معنا بود. انقلاب هم که خب پرورانده است. یک جبهه‌ی خوبی و وسیعی پدید آمد.[۱]

در مقابل جبهه‌ی عظیمی در همین وادی روشنفکری و هنر که کفر به انقلاب آوردند و ایمان به انقلاب نیاوردند. این جبهه شد در مقابل آن جبهه. یعنی من می‌خواهم به شما عرض بکنم که انقلاب تیغش در هیچ جبهه‌یی کندتر از جبهه‌ی روشنفکری و هنر نبود. همه جا انقلاب توانست نفوذ کند، حتی در عرصه‌ی میدان جنگ و نظامیها و اینها. نظامی طاغوتی‌یی که از بن دندان انقلابی شد ما کم نداشتیم و کم نداریم. به تعداد آنها که هیچ، خیلی کمتر از آنها هم در جبهه‌ی روشنفکری چنین چیزی را هیچکس سراغ ندارد.

نه این‌که من سراغ ندارم، هیچکس سراغ ندارد. ما آن جبهه را، ما نه، انقلاب نتوانست آن جبهه را فتح کند و این عللی دارد. شماها که خودتان هنرمندید، خودتان روشنفکرید، خودتان لمس می‌کنید مسایلی را که برای یک هنرمند و یک روشنفکر مطرح است، بنظرم می‌رسد می‌توانید راحت علت این را پیدا کنید. روشنفکرها نوعی وابستگیهایی همواره دارند که تصرف آنها مشکل است ولو از ناحیه‌ی یک فکر زلال پاک خالص؛ یعنی اگر فرض کنیم که ما یک روح حساس را نتوانستیم یک وقتی جذب کنیم، این دلیل این است که ما بد می‌گوییم، یا غلط می‌گوییم، دلیل این نیست که حالا تصادفاً در ارتباط با این روح حساس، آن وضع و محاظات مناسب پیدا نشده برای این‌که او جذب بشود. روحی که با یک اخم، با یک تأخیر، با یک بی‌توجهی افسرده و پژمرده می‌شود، نمی‌شود توقع داشت که حالا حتماً هر فکر صحیحی او را جذب کند.[۲]

---

۱. همان.

۲. همان.

خب حالا ما بحثمان سر این جبهه‌ی خودی است که عرض کردم بنده آن را همان مجموعه‌ی ۳۱۳ نفری می‌دانم، امروز هم روز جنگ بدر کبری است. ای بسا همینهایی که در این بدر کبری امروز شرکت خواهند کرد، ان‌شاءالله همانهایی باشند که در ظهور ولی عصر)ارواحنافداه(هم جزو آن ۳۱۳ نفر هم باشند، یعنی اگر زنده بمانند اینهایی که تو این مجموعه هستند، بلاشک توی آن مجموعه هم خواهند بود مگر به شهادت یا به مرگ صحنه را خالی کنند.[۱]

در جبهه به یکی می‌گویند سر برانکار را بگیر و مجروحان را ببر؛ به یکی می‌گویند آر.پی.جی بزن؛ به یکی می‌گویند برو نگاه کن، هر وقت دیدی کسی می‌آید، ما را خبر کن. بنابراین، هرکسی کاری می‌کند. چنانچه هر کدام این کار را نکردند، جبهه شکست خواهد خورد. نمی‌شود ما بگوییم این هم کار شد که به دست ما داده‌اند؛ برو مجروحان را بردار حمل کن! در حقیقت، اهمیت حمل مجروح در جای خود، کمتر از زدن آر.پی.جی که نیست.

در جمهوری اسلامی، هر جا که قرار گرفته‌اید، همان‌جا را مرکز دنیا بدانید و آگاه باشید که همه‌ی کارها به شما متوجه است. چند ماه قبل از رحلت امام (رضوان‌الله‌علیه)، مرتب از من می‌پرسیدند که بعد از اتمام دوره‌ی ریاست جمهوری می‌خواهید چه‌کار کنید. من خودم به مشاغل فرهنگی زیاد علاقه دارم؛ فکر می‌کردم که بعد از اتمام دوره‌ی ریاست جمهوری به گوشه‌یی بروم و کار فرهنگی بکنم. وقتی از من چنین سؤالی کردند، گفتم اگر بعد از پایان دوره‌ی ریاست جمهوری، امام به من بگویند که بروم رئیس عقیدتی، سیاسی گروهان ژاندارمری زابل بشوم - حتّی اگر به جای گروهان، پاسگاه بود - من دست زن و بچه‌ام را می‌گیرم و می‌روم! والله این را راست می‌گفتم و از ته دل بیان می‌کردم؛ یعنی برای من زابل مرکز دنیا می‌شد و من در آن‌جا مشغول کار

---

۱. همان.

عقیدتی، سیاسی می‌شدم! به نظر من بایستی با این روحیه کار و تلاش کرد و زحمت کشید؛ در این‌صورت، خدای متعال به کارمان برکت خواهد داد.[۱]

نه تنها برای این مقطع، که برای همیشه خودتان را آماده نگه‌دارید تا انقلاب - به هر طریق که اقتضا می‌کند - از شما استفاده کند. این یادگاری را با هم داشته باشیم. یک وقت، بهترین استفاده از یک انسان زنده و عاقل و باشعور این است که مثل نردبان بشود و یک نفر پایش را روی دوش او بگذارد تا دستش به جایی برسد که کاری انجام بدهد. چه اشکالی دارد؟ اگر مصلحت انقلاب و کشور اقتضا می‌کند، باید چنین کاری هم کرد.

توصیه‌ام به شما برادران عزیز این است که هر جا هستید، هر کاری که احساس می‌کنید انقلاب بدان نیاز دارد، آن را انجام بدهید. انقلاب به کار آدمهای کارآمد و صادق نیاز دارد. صدق و اخلاص، شرط اول است. اگر ما در کسی صدق و اخلاص نبینیم، خیلی احتمال دارد که کار او هم به درد نخورد و یا در مواقعی مشکل درست کند. انسانی که صدق و اخلاص ندارد، ولی کارایی دارد، مثل ماشینی می‌ماند که اگر مراقبش نبودند و یک پیچ آن اشکال پیدا کرد، گاهی می‌بینید که ضربه‌یی هم به آدم می‌زند. کارایی انسانی به این است که هر فردی، از روی اخلاص و صدق و نیت صحیح، کاری را که به عهده‌اش است، انجام دهد تا انسان تلقی شود و ماشین نباشد.[۲]

می‌توانید آن شجره‌ی طیبه و مبارکه‌یی باشید که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء تعطی اکلها کل حین باذن ربها» می‌شود. این کاری شود. این با توکل به خدا، با استمداد از پروردگار، با اخلاص نیت که الحمدلله در شما هست. با هر چه نورانی‌ترکردن خود. بالاخره ماها باید خودمان را نورانی کنیم، ما دائم

---

۱. بیانات در دیدار با مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰/۱۲/۰۵.

۲. سخنرانی در مراسم تودیع کارکنان نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۶۸/۵/۱۸.

احتیاج به نورانیت داریم. مثل این هوای دودآلود تهران که انسان هر نصف روزی یک بار باید یک صابونی حتماً بزند دستش را والّا خیلی کثیف می‌شود. ما همین‌جوریم واقعاً، ارواح ماها همین‌جوریست، بخصوص شماها. شماها، نه این‌که دیگران را هدایت می‌کنید، لذا خودتان دچار مشکلاتی می‌شوید. مولوی یک داستان مثلی دارد یعنی، الان درست یادم نیست کجاست. اجمالش این است. می‌گوید مثل این ابری که این آبی که در اختیار ماست، این آبی که توی رودخانه‌ها و دریاهاست همه‌ی کثافتها و ناپاکیهای ما را این آب پاک می‌کند. همین هر چه بشر، ناپاکی و کثافت و زشتی دارد با این آب آن را برطرف می‌کند و از آن سلامت و زیبایی و طهارت می‌گیرد، اما خود این آب کثیف می‌شود. و احتیاج دارد به تمیز شدن. این تمیزشدن با عروج انجام می‌گیرد. عروج می‌کند و باران می‌شود و تمیز می‌شود برمی‌گردد. این حرکت دائمی لازم است. اگر ما این عروج نداشته باشیم، نمی‌شود. او می‌خواهد بگوید که کسانی که اهل معرفتند؛ معلم بشرند؛ انسانها به آنها مراجعه می‌کنند در گرفتاریها؛ اینها باید یک معراجی برای خودشان درست کنند. بدون معراج نمی‌شود، ماها فاسد می‌شویم. این معراج را شماها خیلی احتیاج دارید. چون شماها دارید مردم را هدایت می‌کنید. می‌نویسید، فکر می‌کنید، شبهات را به ذهن می‌آورید برای این‌که آنها را برطرف کنید از ذهنها. آن ناخالصیها را مجسم می‌کنید برای این‌که خالصیها را به مردم بگویید. خیلی زحمت بر دوش شماها هست. لذا شماها احتیاج دارید به این معراج، پس این معراج را فراموش نکنید، این معراج نماز است، ذکر است، توجه به خداست، بخصوص اجتناب از گناه است. بهترین مایه‌ی نورانیت همین پرهیز است. همه‌ی آن کارهای دیگر مثل درمان و دارو خوردن است و اجتناب از گناه مثل پرهیز است و ظاهراً پرهیز اثرش گاهی خیلی بیشتر از دوای مقوی و معالج است.

انسان سرماخوردگی که دارد، اگر پرهیز نکند، هرچه هم دوای مقوی بخورد شاید مؤثر نباشد.[۱]

و توصیه می‌کنم که از اختلاف‌نظرها، اختلاف سلیقه‌ها جدّاً پرهیز کنید. اختلاف سلیقه‌ها را کنار بگذارید، دنبال وجوه مشترک بگردید. من تعجب می‌کنم از کسانی که حاضرند را با افرادی که از لحاظ دارا بودن ایدئولوژی مادی و الحادی نقطه‌ی مقابل ما هستند وجه مشترکی پیدا کنند اما با برادران مسلمانشان حاضر نیستند. بگردید دنبال وجه مشترک، مشترکات بین ما زیاد است. الآن شاید به تعداد افرادی که در اینجا حضور دارند در جمع حاضر، نقطه نظرها و سلیقه‌ها وجود داشته باشد؛ اما بالاخره یک انگیزه‌ی واحدی، یک وجه مشترکی ما را اینجا جمع کرده است. این وجه مشترک را پیدا کنیم، تقویت کنیم. این یک هوشمندی بزرگ است، این یک هوشمندی لازم است و امروز مسلمان مبارز انقلابی باید این هوشمندی را داشته باشد.[۲]

۱-۱. لزوم تجمع اصحاب حق

ما در دایره‌ی محدودی هستیم، خیال می‌کنیم که همین‌طوری باید قالبی همه چیز را قبول کنیم؛ نخیر، در این برنامه‌ها واقعاً می‌شود بی‌نهایت کار کرد؛ چون بشر بی‌نهایت است. شما همین حجم محدود که نیستید؛ شما بی‌نهایتید؛ حتّی جسم انسان هم به بی‌نهایتی می‌زند. من یک بار به جمعی از دوستان می‌گفتم که من و شما جسمی داریم که راه می‌رود، می‌آید و یک حرکت معمولی را انجام می‌دهد؛ اما شما یک ژیمناست را نگاه کنید، ببینید او با همین جسم چه حرکاتی می‌کند. شما ببینید این سیرک‌بازها چه

۱. در دیدار اعضای مجمع نویسندگان مسلمان، ۱۳۷۱/۴/۱۴.

۲. بیانات در تاریخ، ۱۳۵۸/۳/۱۶.

کارهای عجیب و غریبی می‌کنند؛ اصلاً تصورش هم برای انسان مشکل است. آیا احساس نمی‌کنید که واقعاً حدی وجود ندارد؟ ما خیال می‌کنیم که حد جسم ما همین حرکاتی است که انجام می‌دهیم؛ احیاناً خیلی همت کنیم، صبحها چند دقیقه نرمش و ورزشی بکنیم؛ اما شما نگاه کنید، ببینید یک ژیمناست چه کار می‌کند. می‌دانید فاصله‌ی کار او با کار روزمره‌ی ما چه‌قدر است؟ فاصله‌ی عظیمی است. بشر تا این‌جاها پیش می‌رود؛ از آن بیشتر هم می‌تواند پیش برود. پس، این جسم محدود هم گویا می‌خواهد بگوید که من در امکانات و تمکنِ قدرتیِ خودم بی‌نهایتم. روح و مغز انسان هم که دیگر فوق‌العاده و واقعاً بی‌نهایت است. می‌شود خیلی کارها کرد؛ می‌شود خیلی ابتکارها بخرج داد؛ عمده این است که شما عناصر کارآمد را استخدام کنید؛ البته جهتگیری هم باید حفظ بشود.[۱]

بلکه در درجه‌ی اول نفس این گردهمایی است که بنده آن را خیلی لازم می‌دانم در این روزگار و هر چه می‌گذرد تجمع اصحاب حق را واجب‌تر و فوری‌تر احساس می‌کنم.[۲]

۱-۲. تقویت روحیه‌ی کار جمعی و تشکیلاتی

نکته‌ی دیگر، کار جمعی، تعاون و همکاری با یکدیگر و همت بلند است. کودکان و همچنین جوانان را از آغاز عادت بدهیم که با همتِ بلند نگاه کنند. مسائل گوناگونی وجود دارد که اینها را باید در سطح دنیا دید، در سطح جهانی باید مشاهده کرد، نه در سطح منطقه‌ای، چه برسد به این که انسان بخواهد آنها را در سطح کشوری یا در سطح ولایتی و استانی ببینند. مسائلی

۱. در دیدار با مدیران مراکز سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در استانها، ۱۳۷۰/۱۲/۰۷.
۲. در دیدار با عناصر جبهه خودی در حوزه فرهنگ، ۱۳۷۳۰/۴/۲۲.

وجود دارد که اینها را باید در آفاقِ صد ساله و صد و پنجاه ساله دید، نه در یک افق محدود پنج ساله و ده ساله و کمتر. اینها همت بلند لازم دارد؛ نگاه بلندهمتانه به مسائل گوناگون. این دانش‌آموز یا این دانشجوئی که شما امروز دارید تربیت میکنید، چند صباح دیگر یک استاد است، یک مدیر فعال است، یک کارشناس برجسته است، یک عنصر مؤثر در حرکت سیاسی جامعه است؛ چند صباح دیگر این وجود مؤثری در جامعه خواهد بود. این را آنجوری تربیت کنید که با این همتِ بلند بار بیاید. [1]

ما اعتقادمان این است که بهترین راهی و براترین حربه‌ای که می‌تواند این راه را باز کند و هدایت الهی را و هدایت انقلابی را در ذهنها و جانها بنشاند و به میوه بیاورد مثمر بکند یک تشکیلات است یک تهذیب است این اعتقاد ماست، ما عقیده داریم که اگر چنانچه کسانی بخواهند در خارج از کشور برای انقلاب کار کنند و اینها متشکل نباشند، مجتمع نباشند. نخواهند توانست از لحاظ کیفیت از لحاظ کمیت آن کاری را بکند که یک گروه متشکل انجام خواهد داد. [2]

تشکیلات یکی از فرایض هر گروه مردمی است که یک هدفی را دنبال می‌کنند. تشکیلات یعنی نظم، یعنی تقسیم وظایف، یعنی ارتباط و اتصال و زنجیره‌یی کارکردن؛ این معنای تشکیلات است. این چیزی است که نه فقط بدنیست بلکه یک چیز خوب و بلکه یک چیز ضروری است. هیچ کاری در دنیا بدون تشکیلات پیش نمی‌رود. انقلاب اسلامی ایران هم بدون تشکیلات پیش نرفت و پیروز نشد. [3]

---

۱ . بیانات در دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۰.

۲. اعضای واحد تبلیغات خارج از کشور حزب جمهوری، ۱۳۶۱/۹/۱۸.

۳. مصاحبه با روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۱۱/۲۷.

یک کار تشکیلاتی، یک کار جمعی خصوصیتش این است که فرد باید خودش را در جمع حل کند، گم کند؛ که این گم کردن عین بازیافتن به نحو درست است. چیزی کم نمی شود از آدمها، چیزها افزوده می شود. من مثال می زنم به این لیوان آبی که توی آن یک حبه قند را می اندازید. این یک حبه قند یک چیز مشخصی است، به قدر خودش شیرینی دارد، به قدر خودش همه چیزهایی که توی قند هست، در این است. وقتی در لیوان آب انداختی، تمام است، یعنی یک دانه از این ذرات ریزی که زیر دندان می آمد و صدا می کرد و خودش را نشان می داد که هان! منم؛ یک دانه از اینها باقی نمی ماند، تمام حل می شود در آب. در آنجایی که قبل از آن، یا بعد از آن، ده حبه قند دیگر حل شده. اما به نظر شما از این حبه قند یک ذره اش، یک سر سوزنش از بین رفت؟ هیچ چیز از آن از بین نرفت. این قند یک ذره کم نشد، بلکه یک خورده به آن زیاد شد. زیرا آن مقدار شیرینی که در این قند بود آمیخته شد با شیرینی های دیگر که در قندهای دیگر بود و در تمام اعضای این آب حل شد، سرایت پیدا کرد، چیزی هم از آن کم نشد، اما آن تشخص خودش را از دست داده، آن فردیت خودش را از دست داده؛ یک تشکیلات باید اینجور باشد. شکل کامل یک تشکیلات درست، این جوری است که باید فرد در جمع حل بشود. این شکل درست تشکلیات است، البته کاری است در اصل آسان، اصلاً انسان اینجوری است، اما در تجربه و عمل ما که پنجاه سال در اختناق رضا خانی و محمد رضا خانی گذراندیم و اگر خود ما هم این پنجا سال را با وجودمان لمس نکردیم، اما فرهنگش برای ما به ارث مانده است. ما بر اثر این تجربه طولانی حکومت مطلقه در ایران، در این پنجاه سال اخیر و البته در قبل از آنِ در ۲۵۰۰ سال اخیر، محکوم به نوعی فرد گرایی شدیم، البته شرقی‌ها کلاً فردگرایند، از قدیم تاریخ شرق، یک تاریخ فردگرایی است،

هنر شرق، موسیقی شرق، آهنگ شرق، ورزش شرق. آهنگ دسته جمعی آن طرف‌ها است. اینجا نیست، ورزش دسته جمعی آن جاها هست، اینجا ورزش کشتی است، مثلاً آنجا ورزشش والیبال است، فوتبال است مثلاً هنرهای گذشته، موسیقی، آن آهنگ های دسته جمعی و یک ارکستر مثلاً با همه انواع و اقسام و یک آواز برآمده از چندین حنجره و یاچندین دست، این در هنر شرق نیست. اینها اگر هست خیلی کم یاب است. به هر حال شرقی ها یک نوع فرد گرایی در تاریخ‌شان است. اسلام البته درست، نقطه مقابل این عمل کرده است. اسلام همه چیز را جمعی دارد، حتی عبادت، می‌دانید عبادت یعنی شخصی ترین کار آدم، کار آدم با خدا که هیچ ارتباط به کارهای معمولی و دنیوی و همکاری و تعاون ندارد دیگر، رابطه‌ای‌ست بین انسان؛ آن عبادت نوعی نیایش و تقدیس را می‌گوییم، نه مفهوم عامّ عبادت، همین عبادتی که در ذهن مردم هم بیشتر است؛ این یک رابطه انسان است با خدا. همین را اسلام می گوید دسته جمعی انجام بیشتر هست؛ این یک رابطه انسان است با خدا. همین را اسلام می گوید دسته جمعی انجام بدهید؛ نماز جماعت، حج و... به هرحال ما از این روح جمعی اسلام دور ماندیم.[۱]

یک تشکیلات واحد، اولین و واضح ترین معنایش این است که افرادی در این تشکیلات کار می کنند، اینها به دنبال یک جهت واحدی، به دنبال گمشده‌ی واحدی می گردند، آنهم با همکاری و همراهی و همگامی با یکدیگر. پس اخلاق تشکیلاتی یعنی اخلاق اسلامی؛ اخلاق تشکیلاتی یعنی اخلاق اسلامیِ منظّم، یعنی چگونگی برخورد دو برادر. دو همفکر، دو هم آهنگ، دو هم جهت. اگر دو نفر از دو طرف که باهم صدوهشتاد درجه اختلافِ جهت دارند،

۱. بیانات در تاریخ، ۱۳۵۹/۳/۲.

می‌آیند به طرف هم، این یک‌جور برخورد است، این برخورد اصطکاک است. اگر کسانی با هم به یک جهت حرکت می‌کنند، این نوع دیگر این برخورد است؛ برخورد همکاری، همگامی، و همراهی است.[۱]

۱-۳. لزوم حفظ آرایش اسلامی و انقلابی

آرایش نیروهای فرهنگی بایستی یک آرایش دینی، اسلامی و انقلابی باشد، این بروبرگرد ندارد.[۲]

بگذارید از شعار شما، بعضی‌ها از شما اجتناب کنند، من این را می‌خواهم. یک عده‌یی حریم انقلابی را حفظ کنند. الان روی مسائل اصلی انقلاب یک عده‌یی جرأت پیدا کرده‌اند، مثل همان گفت »بدهکار را رویش که بدهی، طلبکار می‌شود« یک زمانی جرأت نمی‌کردند در مسائل واضح، نظری‌تر از این هم اظهار نظر بکنند، حالا در مسائل واضح انقلاب، بینات انقلاب، سؤال می‌کنند، بحث می‌کنند، بحثهای موذیانه، والّا بحث درست اگر باشد که طرف، نفع ماست. نه، بحثهای جهتدار موذیانه.[۳]

۱-۴. لزوم دفاع از مرزهای فرهنگی

برای چی دارید آن‌جا جهاد می‌کنید و مبارزه می‌کنید و تلاش می‌کنید و با این کمبودهایی که اشاره شد می‌سازید؟ برادرانی هستند در این‌جا که دارند با نهایت دشواری آن چنان که در آثارشان هم منعکس می‌شود، آدم می‌فهمد، یک کار سختی را با دلخوشی انجام می‌دهند. چرا این‌جا هستید؟

---

۱. بیانات در تاریخ، ۱۳۵۹/۳/۲.
۲. در دیدار شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۶۸/۹/۲۳.
۳. در دیدار اعضای دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷۶/۸/۱۲.

چرا این مجموعه تشکیل شده؟ جز این است که شما دارید مرزبانی می‌کنید. یک مرزی به وجود آوردید، ترسیم کردید، این مرز را می‌خواهید حفظ کنید، می‌خواهید نگذارید که هنر وابسته‌ی به جناح زر و زور استکبار و آلوده‌ی به انواع ابتلائات بشری و حیوانی، بر ذهنیت مردم جامعه‌ی شما مسلط بشود و همان هدفهایی راکه امروز در بسیاری از جاها هنر دارد انجام می‌دهد، همان هدفها را دنبال کنید، این رامی‌خواهید دیگر. »هنر اسلامی« که ما می‌گوییم، یعنی چه «هنر اسلامی»؟ یعنی این‌که هنری با محتوا، با هدفها و غایات و آرمانهای اسلامی بوجود بیاید تا درمقابل آن هنری که انسانها را دارد گمراه می‌کند، جوانها را گمراه می‌کند، بشر را سرگرم به چیزهای غیر واقعی و دروغ می‌کند، بشر را از آن آرمانها و ایده‌آلهای خودش - که باید به آن سمت حرکت کند - باز می‌دارد؛ در صحنه‌ی عملی، کمک به ظلمه‌ی عالم می‌کند؛ از مظلومین عالم هرگز دفاعی نمی‌کند؛ در خدمت زر و زور استکبار است؛ در مقابل این هنر بایستید و نگذارید که آن هنر بر ذهنیت مردم تسلط پیدا کند؛ جز این‌که هدف دیگری نداریم ما.

خب، در مرز همه چیز باید مستحکم باشد. حرف ما با حوزه این است. شما مرزبانید. ما ممکن است که در داخل خیابانهای شهرتهران، دررفت وآمدها، یک سری مراقبتهایی را اصلاً نه خودمان بکنیم - که داریم رفت و آمد می‌کنیم - نه از مردمی که در کنار ما رفت و آمد می‌کنند توقع داشته باشیم، اما وقتی که برویم در مرزهای، بخصوص مرزهایی که از آن‌جا مورد تهاجم قرار می‌گیریم، فرض بفرمایید که مرز عراق برای کشورمان، وقتی آن‌جا راه می‌رویم، نمی‌توانیم این‌جور راحت و بی‌خیال و بی‌هوا راه برویم. ای بساکه در این‌جا شما حتی چکمه هم پایتان نکنید، اما آن‌جا اسلحه هم ناگزیر ببندید. همان آقا اگر چنانچه یک روزی آن‌جا جنگ نبود، یک روزی ان‌شاءالله مرزها

امن شد، یک روزی دشمن دور شد، قدرت تهاجم پیدا نکرد، همان جا را هم ما مزرعه درست می‌کنیم، همان لب مرزها را باغ درست می‌کنیم، یک قالیچه‌یی پهن می‌کنیم با آقای «معلم» می‌نشینیم گلی میگوییم و می‌شنویم، شعری ایشان می‌خواند ما هم به به خواهیم گفت. اما الان چی؟ ... الان آن‌جا مرز است، آن‌جا وقتی که راه می‌رویم ما، اگر شعری هم بنا شد برایمان بخوانند، باید شعر جنگی باشد و دایماً دشمن را به یاد ما بیاورد. ما را دائم تذکر بدهد که آقا اسلحه از تو ربوده نشود. طبیعت مرز این است؛ طبیعت مرز غیر از داخل محدوده‌ی زندگی عادی است. ما درزمینه‌ی هنر، اگر چنانچه آن گروه مرزبانمان، آن دقت را، آن وسواس را حتی - دقت وسواس گونه را – در حفظ و رعایت معیارها از دست بدهند، آن وقت مرزهامان آسیب پذیر خواهد شد. و مبادا بگذارید که دشمن که حالابه هردلیلی از یک امکاناتی برخوردار است - یا خودی بد عمل کرده یا دشمن سرمایه گذاری زیادتری دارد در این مقوله می‌کند، این هم یک احتمالش هست دیگر، و الّا آن چرب و چیلی که شمادرسفره‌ی آنها می‌بینید، آن از کجاست مگر؟ چه جوری ممکن است تأمین بشود؟ این لابد یک جناحی دارد روی آن سرمایه‌گذاری می‌کند، حالا هرکی هست، این خودش نشان دهنده‌ی اهمّیت بیشتر قضیه است - نبادا بگذاریم که دشمن با حالا آن امکاناتی که به هر دلیلی دارد، فضا را جوری برای ما بسازد که ما هم احساس کنیم که گویا ناچاریم که دنبال او حرکت کنیم! یک وقتی همین شما آقایان به من این را گفتید، شاید برادر عزیزمان خود آقای زم یا بعضی دیگر از برادران حوزه‌ی هنری به من می‌گفتند که در فیلمهایی که دارند می‌سازند، چون که امروز در جمهوری اسلامیٍ، زن بی‌حجاب مورد قبول اسلامی، توی فیلمها نمی‌تواند وارد بشود قهراً؛ اینها برای این‌که بالاخره آن مسأله‌ی جاذبه‌ی جنسی را که حسابش در جای

خودش معین شده و درباره‌اش بحث شده، یک جوری در داخل فیلمها وارد کنند، همان زن چارقد بسته را یک جوری واردش می کنند که آن مقصود را تأمین کند! خوب زن بالاخره توی چادر هم زن است آقا، مگر این‌جور نیست؟ اگر کسی بخواهد زن را با جاذبه‌ی جنسی ارائه بدهد، توی چادر هم می‌تواند چه برسد تو روسری! او دارد توی فیلم خودش برطبق همان نسخه و سرمشق شناخته شده‌ی قدیمی‌یی که همواره در اروپا و در فضای هنر غربی وجود داشته که زن بایستی به شکل متهتّر وجود داشته باشد و جاذبه‌ی جنسی بایستی توی فیلمها شکل غالب باشد، حتی توی بسیاری از آثار دیگر هنری آن هم به وسیله‌ی زن، خوب دارد به این شکل زن را در حقیقت به یک صورت رندانه‌یی وارد فیلمش می‌کند ظاهرش هم که نگاه کند نمی‌تواند بگوید آقا این چادر ندارد و یا مثلاً فرض کنید که روسری ندارد، دارد، اما دلبری و عیّاری لازم را برای این فیلم هم یک جوری به آن اشراب کردند و داخلش کردند؛ و دارد فیلم را به این طریق از محدوده‌ی مجاز وارد محدوده‌ی ممنوع می‌کند منتها با پوشش مجاز. این را برادرها یک وقتی به من گفتند. خب حالا اگر چنانچه دشمن آمد این کار را کرد و اتفاقاً وزارت ارشاد هم غفلت کرد و فیلمهای این‌جوری هم پشت سر هم رفتند بازار و مشتری بیشتری و درآمد بیشتری و پول بیشتری، خب حالا ما داریم که فیلم درست می‌کنیم باید چکار کنیم؟ آیا این صحیح است که ما بگوییم که آقا ببینید خب دشمن ما آدمهای ناجور، ناباب دارند همین‌طور فیلمها را با همین ترفندها، این همه مشتری برایش درست می کنند سینماها صف کشیدند جوانها، فیلم ما که می‌رود توی سینما اینقدر صف ندارد چون این را ندارد این درست است؟ این منطق، منطق صحیحی است به نظر شما یا نه؟ می‌گوییم خب حالا ما هم یک گوشه‌یی بالاخره حالا او خیلی نشان داده ما هم یک

بررویی بقول ما خراسانیها نشان بدهیم از آن مثلاً کنار یک چیزی که بالاخره خالی از چیزی نباشد حالا او، فیلم ما هم خشک خشک نباشد. درست است این؟ از این طریق می شود آن مرزی را که شما می خواهید حفظ کنید، حفظ کرد؟ نمی‌شود، پابندی به اصول آن چیزی است که در ـ عرض کنم که ـ یک جهاد حقیقی شرط لازم است. اول تا آخر بایستی پابند بود. حالا بالاخره مشتری نخواهد بود. امام (رضوان الله تعالی علیه) واقعاً حکیم واقعی امام بود. من این همه که در معنای حکمت و تفسیر حکمت چه در آثار فلسفی، چه در آثار اسلامی ما دیدیم، تجسم این حکمت را من در امام دیدم. حکیم آن کسی است که آن حرف آخر را که با مقدماتی ما باید به آن برسیم در همان اول با یک جمله خیلی کوتاهی بیان می کند. یک قاعده‌ی کلی دست انسان می‌دهد. ایشان بارها و بارها در جاهای مختلف گفتند همه‌ی شما هم قاعدتاً شنیدید که مابرای تکلیف‌مان کار می کنیم؛ ما برای وظیفه‌مان کار می کنیم؛ ما حتی برای نتیجه هم کار نمی‌کنیم. ببینید چقدر این حرف حکمت آمیز است. خیلی خوب حالا ما دلمان میخواست که فیلممان پرفروش بشود که جوانها استفاده کنند. با این ترفند پرفروشتر خواهد شد بیشتر به نتیجه خواهیم رسید؛ که یک گوشه‌یی از آن، جاذبه‌ی جنسی را ما هم به شکل نجیبانه تری بالاخره بیاوریم وسط. خب این نتیجه هم بیشتر مطلوب می شود اما آیا این تکلیف است؟ تکلیف این است؟ نه، تکلیف این نیست. تکلیف این است که ما آن اصلی را که به آن اعتقاد پیدا کردیم، پای آن را امضاء کردیم، با خون هم امضاء کردیم، رها نکنیم.

هشت سال جنگ بوده دیگر. شوخی که نیست. ما این همه در مقابل دشمن مقاومت کردیم. برای چی مقاومت کردیم؟ دشمن از ما چی میخواهد که ما نمی‌دهیم و این جور دارد فشار وارد می‌کند؟ این‌که دیگر جای ابهامی ندارد.

پای این فکر، پای این بلا، گفت «در روز الست بلا گفتی» این پای این بلا را با خرید هزاران بلا ملت ما امضاء کردند؛ و شماها خودتان بیشتر از همه. باید پای این اصول ایستاد. باید مقاومت کرد. البته من قبول دارم این مقاومت سخت است عده‌ی کمتری آن را برمی‌تابند. اما این عده‌ی کمتر همان کسانی هستند که «کم من فئته قلیلهٔ غلبت فئهٔ کثیرهٔ باذن الله» این آنهایید. شک در این نداشته باشید. یعنی در این هیچ شک نداشته باشید. این‌جوری است که این فئه‌ی قلیله از فئه‌ی کثیره که دارای اینها نباشند، این خصوصیت نباشند، این پایداری نباشند، جلوتر خواهد رفت و بیشتر غلبه خواهدکرد. باید راه را به طور مستقیم دنبال کرد و در صراط مستقیم ماند.[۱]

۲. مبارزه با شبهات و انحرافات فکری

شما اگر در میان جوانان بروید، می‌بینید جوان خوبِ ما هم گاهی در ذهنش شبهه وجود دارد.[۲]

دشمن دارد از ابزارهای هنری استفاده می‌کند؛ از ابزارهای مدرن تبلیغی استفاده می‌کند و حرفها را پخش می‌کند؛ آماج عمده هم جوانهای ما هستند.[۳]

ما باید خودمان را برای پاسخ صحیح و مناسب به هر سؤال احتمالی که بر زبانها بیاید و احیانا بعضی بر زبانها نیاید، ولی از ما وجود دارد، آماده کنیم و آن پاسخها را به صورت جزوه، کتاب، انسان آماده‌ی به حرف، و تماسهایی که باید گرفته بشود، حاضر کنیم.[۴]

---

۱. در دیدار با اعضای حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱/۱۱/۱۴.

۲. بیانات در دیدار علما و روحانیون استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۵.

۳ . بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۴/۶/۱۷

۴. بیانات در دیدار با اعضای بعثه‌ی حج، به همراه حجهٔالاسلام والمسلمین محمدی ری‌شهری، نماینده‌ی ولی‌فقیه و سرپرست حجاج ایرانی، ۱۳۷۰/۴/۲۳.

دانشگاههای ما بار دیگر در صف مقدم تمدن سازی اسلامی و رشد علوم و تولید فناوری و فرهنگ، قرار گیرند. بی‌شک هر دو نهاد از طرحهای پیشنهادی فضلاء دانشگاهی و حوزوی و از جمله طرح شما، استفاده خواهند کرد تا با رعایت همه جوانب مسأله، جنبش «پاسخ به سؤالات»، «مناظرات علمی» و «نظریه پردازی روشمند» را در کلیه قلمروهای علمی حوزه و دانشگاه، نهادینه و تشویق کنند. امیدوارم که مراحل اجراء این ایده، دچار فرسایش اداری نشده و تا پیش از بیست و پنجمین سالگرد انقلاب، نخستین ثمرات مهم آن آشکار شده باشد.[۱]

این عزم و بیداری و خودآگاهی در نسل دوم حوزه و دانشگاه نیز بیدار شده است، همین که این نسل از افراط و تفریط، رنج می‌برد و راه ترقی و تکامل را نه در «جمود و تحجر» و نه در «خودباختگی و تقلید»، بلکه در نشاط اجتهادی و تولید فکر علمی و دینی می‌داند و می‌خواهد که شجاعت نظریه‌پردازی و مناظره در ضمن وفاداری به اصول و اخلاق و منطق در حوزه و دانشگاه، بیدار شود و اراده کرده است که سؤالات و شبهات را بی‌پاسخ نگذارد.[۲]

چهره‌ی باز حکومت و دولتمردان در برخورد با مردم، آنها را متوجه قضایا کرده است. خود انقلاب اساساً مردم را بیدار کرده، اما سؤال در ذهنها هست. مگر می‌شود در آن منبری که ما می‌رویم، به این سؤالها پاسخ داده نشود؟[۳]

ما باید خودمان را برای پاسخ صحیح و مناسب به هر سؤال احتمالی که بر زبانها بیاید و احیانا بعضی بر زبانها نیاید، ولی از ما وجود دارد، آماده کنیم و

---

۱. پاسخ به نامه جمعی از دانش آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه، ۱۳۸۱/۱۱/۱۶.

۲. همان.

۳. سخنرانی در دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه‌ی جماعات و وعاظ نقاط مختلف کشور در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان، ۱۳۷۰/۱۲/۱۴.

آن پاسخها را به صورت جزوه، کتاب، انسان آماده‌ی به حرف، و تماسهایی که باید گرفته بشود، حاضر کنیم.[۱]

نبرد فرهنگی را با مقابله‌ی به مثل می‌شود پاسخ داد. کار فرهنگی و هجوم فرهنگی را با تفنگ نمی‌شود جواب داد. تفنگ او، قلم است. این را می‌گوییم، تا مسؤولان فرهنگ کشور و کارگزاران امور فرهنگی در هر سطحی و شما فرهنگیان عزیز ـ اعم از معلم و دانشجو و روحانی و طلبه و مدرستان، تا دانش‌آموزتان و تا کسانی که در بیرون این نظام آموزشی کشور مشغول کارند ـ احساس کنید که امروز، سرباز این قضیه شمایید و بدانید که چگونه دفاع خواهید کرد و چه کاری انجام خواهید داد.[۲]

غیر از علمای دین، غیر از مرزداران عقیده چه کسی باید در مقابل این تیرهای مسموم و زهرآگین بایستد و قرار بگیرد؟[۳]

در دوره‌های مختلف، علمای بزرگ ما را ملاحظه کنید؛ یکی از مسؤولیتهای خودشان را این می‌دانستند که با شبهات مقابله کنند.[۴]

فضلا، علما، دانشمندان و افراد صالح و شایسته از نظر علمی و فکری وجود دارند و باید حضور خود را در این میدان‌ها گسترش دهند و با امواج تبلیغاتی و شبهات جدید مقابله کنند و وظیفه خود را نسبت به اسلام ادا نمایند.[۵]

باید سعی کنیم پیرایه‌ها، خرافه‌ها، ادعاهای دروغین، کج‌فهمی‌ها، بدفهمی‌ها

---

۱. بیانات در دیدار با اعضای بعثه‌ی حج، به همراه حجةالاسلام والمسلمین محمدی ری‌شهری، نماینده‌ی ولی‌فقیه و سرپرست حجاج ایرانی، ۱۳۷۰/۴/۲۳.

۲. سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از معلمان و مسؤولان امور فرهنگی کشور و جمعی از کارگران، به مناسبت روز معلم و روز جهانی کارگر، ۱۳۶۹/۲/۱۲.

۳. بیانات در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان، ۱۳۸۸/۰۲/۲۳.

۴. بیانات در دیدار علما و روحانیون استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۵.

۵. پاسخ به نامه جمعی از دانش آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه، ۱۳۸۱/۱۱/۱۶.

دخالت نکند. البته نقش علمای دین، مبلغان برجسته، روشنفکران در این زمینه نقش برجسته‌ای است.[1]

حوزه‌های علمیه باید... در مقابل فلسفه‌ها و گرایشها و مذهبها، همیشه یک حالت برندگی و تهاجمی داشته باشند.[2]

باید سعی کنیم پیرایه‌ها، خرافه‌ها، ادعاهای دروغین، کج‌فهمی‌ها، بدفهمی‌ها دخالت نکند.[3]

در مبارزه‌ی با خرافات شجاع باشید. البته خرافه چیست؟ خود این مهم است. بعضیها هستند که حقایق دینی را هم به عنوان خرافه انکار می‌کنند. ما کاری با آنها نداریم... آنچه که با یکی از اصول دینی معارضه دارد و مدرک معتبری ندارد، ردش کنید. این می‌شود خرافه، و معیار خرافه این است. امروز شما ببینید مدعیان ارتباط با امام زمان و ارتباط با غیب، با شکلهای مختلف در جامعه دارند کار می‌کنند. البته این همه نشانه‌ی این است که گرایش به دین، یک عنصر اصلی در زندگی مردم است. مردم به مسائل دینی علاقه دارند که آدم خرافه ساز می‌رود خرافه درست می‌کند؛ چون آن کالای اصلی در اختیارش نیست، کالای تقلبی را به میدان می‌آورد تا اینکه مردم را جذب کند. این نشانه‌ی گرایش مردم به دین است. اما خوب، این خطرناک است.[4]

بزرگترین دشمنی در این قسمت با اسلام، همین است که کسانی به نام اسلام، به نام دین خدا و به نام محبّت اهل بیت علیهم‌السّلام، خرافاتی را اشاعه دهند که وقتی کسانی از این خرافات اطّلاع پیدا می‌کنند، بگویند «اگر اسلام این است، ما این اسلام را نمی‌خواهیم!» این، ضربه‌ی بزرگی است... گاهی

---

۱. دیدار اقشار مختلف مردم در روز نیمه‌ی شعبان، ۱۳۸۷/۵/۲۷.

۲. بیانات در آغاز درس خارج فقه، ۱۳۷۰/۶/۳۱.

۳. دیدار اقشار مختلف مردم در روز نیمه‌ی شعبان، ۱۳۸۷/۵/۲۷.

۴. دیدار با روحانیون، ۱۳۸۵/۸/۱۷.

دشمن از بعضی چیزها، این گونه علیه دین استفاده می کند. هر جا خرافات به میان آید، دین خالص بدنام خواهد شد.

مبلّغان دینی، علمای دینی، متفکّران دینی، عشّاق گسترش اسلام، علاقه‌مندان به اسلام و اهل‌بیت علیهم‌السّلام باید توجّه کنند که اسلام و قرآن، با استدلال و منطق همراه است. مکتب اهل بیت، با منطق و استدلال همراه است. اگر استدلال را از آن جدا کردند و به جای استدلال، خدای نکرده چیزی را وارد کردند که از منطق دور است و جنبه‌ی خرافی دارد، این درست ضدّ استدلال عمل خواهد کرد.[۱]

کار دیگر هم این بود که شبهه را درمان کنند؛ اگر شبهه‌یی پیش می‌آمد، مجالس کلامی و بحث و پاسخ به سؤالات تشکیل دهند و کتاب بنویسند تا شبهه‌ها را برطرف کنند.[۲]

نکته‌ی سوم، تقویت ایمانِ دینی، تأمین نیازهای فکری و استفهامهای نسل جوان است؛ که این عمدتاً متوجه به روحانیت و حوزه‌های علمیه است. دائماً شبهه القاء میکنند؛ باید به طور دائم و به‌روز پاسخ شبهه‌ها را داد.[۳]

امروز متأسفانه شبهه‌هایی مطرح می‌شود که از لحاظ محیط و محفل طلبگی هیچ اهمیتی ندارد؛ یعنی در عالم طلبگی، این شبهه‌ها راحت قابل حل است؛ منتها چون تحت اصطلاح روشنفکری بیان می گردد، خیال می‌شود شبهه‌ی مهمی است. بنابراین ممکن است در ذهن کسانی اثر بگذارد. اینها را باید با زبان و منطق و روحیه‌ی قوی پاسخ داد.[۴]

---

۱. دیدار با روحانیون، ۱۳۸۵/۸/۱۷.

۲. بیانات در دیدار علما و روحانیون استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۵.

۳ . بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

۴. بیانات در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره‌ی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸/۱۱/۴.

کار مراجعه‌ی به پایگاه‌های اینترنتی بیگانه هم خیلی کار خوبی است و کار مفیدی است که بدانید در آن میدان چه می‌گذرد.[۱]

دانشجو، غیر از آن جوانِ در بازار است که نه از مجله‌ی خارجی، نه از کتاب خارجی و نه از معارف بیرون این مرز اصلاً مطلع نیست. دانشجو، قاعدتاً اطلاع پیدا می‌کند و آگاه و هوشیار است و معارف دنیا برایش مطرح می‌شود. پس این فرد، در معرض نفوذ آسیبهای فرهنگی و بی‌مبالاتی در مقابل دین و بی‌تفاوتی در مقابل ارزشهای دینی و انقلابی است. این، یکی از مشکلات محیط دانشجویی و دانشجوست.[۲]

امروز حوزه نباید در صحنه‌های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه‌نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح میشود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید.[۳]

حوزه باید در متن حوادث علمی عالم باشد... چرا ما از اوّل، متوجه نباشیم که چه چیزی دارد در دنیا فراهم و فرآورده میشود تا به افکار بشر داده بشود؛ تا خودمان را از ریشه آماده کنیم؟ بنشینیم تا صد سال بعد از مرگ مارکس، که افکار او همه جا منتشر شد و وارد کشور ما گردید و چهار نفر از بچههای ما رفتند و توده ای یا مارکسیست شدند و خدا را انکار کردند، آن وقت تازه، به این فکر بیفتیم که حالا مثلا، علیه بیدینی و بیخدایی آنها، کتاب بنویسیم! این، درست است؟!

---

۱. بیانات در جمع مسئولین و دست اندر کاران مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات، ۱۳۸۰.
۲. بیانات در دیدار اعضای شورای مرکزی نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ها، ۱۳۶۹/۰۸/۷.
۳. بیانات در اجتماع بزرگ طلاب و فضلای حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

... پس، بایستی خودشان را با افکاری که به نحوی، با مسائل اسلامی ارتباط پیدا میکند، هماهنگ نمایند.[۱]
امروز، مباحث و شبهههای جدید و حرفهای تازهای در دنیا مطرح است؛ بعضی از آنها هم، دارای پایههای علمی یا شبهعلمی است. آن کسی که میخواهد دین را تبلیغ کند؛ نظر دین را بیان کند؛ یا به تعبیری، از دین دفاع کند ـ همیشه هم، دفاع نیست؛ گاهی تبیین است ـ او بایستی بداند که این جریانهای فکری و این حرفهای تازه در دنیا، چیست. این شناخت، برای حوزههای ما، لازم است.[۲]
امروز... هر چند صباحی، یک نفر در دنیا سر بلند میکند و کتابی مینویسد؛ کتاب او را به زبانهای دیگـر ترجمه می‌کنند و چهار نفر هم، مُروّجش میشوند؛ ما چه کار کنیم؟ ما اینجا در مدرسهٔ فیضیّه، یا در حوزهٔ قم، یا در مسجدمان در فلان شهرِ کشور، بنشینیم تا ببینیم چه حرفی از خارج آمد که فلان نقطهاش، اشاره یا تعریضی به مسائل دینی دارد؛ و بنا کنیم همان نقطه را ردّ کردن؟ این، درست است!... یا نه؛ حوزه باید در متن حوادث علمی عالم باشد؟ .... چرا ما از اوّل، متوجه نباشیم که چه چیزی دارد در دنیا فراهم و فرآورده میشود تا به افکار بشر داده بشود؛ تا خودمان را از ریشه آماده کنیم؟ بنشینیم تا صد سال بعد از مرگ مارکس، که افکار او همه جا منتشر شد و وارد کشور ما گردید و چهار نفر از بچههای ما رفتند و توده ای یا مارکسیست شدند و خدا را انکار کردند، آن وقت تازه، به این فکر بیفتیم که حالا مثلا، علیه بیدینی و بیخدایی آنها، کتاب بنویسیم! این، درست است؟!

۱. بیانات در آغاز درس خارج فقه، ۱۳۷۰/۶/۳۱، به نقل از کتاب حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۵۳۶.
۲. بیانات مقام معظم رهبری در آغاز درس خارج فقه، ۱۳۷۸/۶/۲۸، به نقل از کتاب حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۵۳۸.

... چنانچه حوزههای علمیّه، متوجه بودند و خودشان را هماهنگ میکردند و پیش میبردند، میتوانستند به موقع و بجا، آن افکار صحیح اسلامی را بدهند و نگذارند که در موضع تدافعی قرار بگیرند؛ همیشه، موضع تهاجمی و تبیینی داشته باشند. پس، بایستی خودشان را با افکاری که به نحوی، با مسائل اسلامی ارتباط پیدا میکند، هماهنگ نمایند؛... بایستی با تحوّلات جهانی آشنا بود تا برخورد انفعالی، پیش نیاید؛ بلکه برخوردِ فعّال پیش بیابد.[۱]

از شورای محترم انقلاب فرهنگی و بویژه ریاست محترم آن نیز می‌خواهم که این ایده [راه‌اندازی کرسی‌های پاسخ به سوالات و شبهات] را در اولویت دستور کار شورا برای رشد کلیه‌ی علوم دانشگاهی و نقد متون ترجمه‌ای و آغاز «دوران خلاقیت و تولید» در عرصه علوم و فنون و صنایع و بویژه رشته‌های علوم انسانی و نیز معارف اسلامی قرار دهند.[۲]

۳. اعمال قدرت در مواقع ضروری برای حراست از فرهنگ اسلامی

امروز ما در آغاز دهه‌ی سوم انقلاب اسلامی هستیم. انتظار داریم که از فرهنگ اسلامی، نظام اسلامی ما با اهرمهای مهمی چون ابلاغ دعوت ایجاد عادت، و اعمال قدرت حفاظت و حراست کند. انقلابی که حضرت امام (رحمةالله‌علیه) فرمودند، نگذارید به دست نااهلان بیفتد.[۳]

من در ذهن خودم، کار فرهنگی منفی را - یعنی آن چیزی که از نظر ما و با معیار ما بد است - به سه نوع تقسیم می‌کنم: یک نوع، آن نوشته یا کتابی

۱. بیانات در آغاز درس خارج فقه، ۱۳۷۰/۶/۳۱، به نقل از کتاب حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۵۳۶.
۲. پاسخ به نامه جمعی از دانش آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه، ۱۳۸۱/۱۱/۱۶.
۳. در دیدار ویژه‌ی بانوان به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها)، ۱۳۷۷/۷/۱۸.

است که یک منطق یا سخنی را ارائه می‌دهد که از نظر ما آن سخن غلط است. یک فکر است، یک پیشنهاد است، یک نظر است، در هر زمینه‌ای ممکن است؛ لیکن فقط آن صاحبِ نظر مخالف، در فکر این است که نظر مخالف خودش را مطرح کند و هیچ انگیزه‌ای دنبال آن نیست. طرح چنین فکر مخالف و غلطی - از نظر ما - در جامعه، مفید است؛ بودنش از نبودنش بهتر است؛ زیرا اگر اندیشه‌ی غلط طرح نشود، اندیشه‌ی درست نمی‌جوشد. این منطقی است و ما مایلیم آن چیزی که از نظر صاحبش البته درست است، اما از نظر ما غلط است، منتشر شود؛ در حوزه‌های مختلف هم منتشر شود؛ کما این‌که مثلاً در عالم فقاهت، یا در عالم فلسفه - حالا آن بخش کار ما؛ یعنی فلسفه‌ی اسلامی - و بقیه‌ی مباحث علمی، کسانی چیزهایی را می‌نویسند که از نظر یک جمع دیگر غلط است. آنها هم جوابش را می‌نویسند؛ نتیجه این می‌شود که مطلب رشد پیدا می‌کند، پرورش پیدا می‌کند، ذهنها قوی می‌شود و سخن و علم پیش می‌رود.[۱]

۴. حفظ محوریت علما و روحانیون در کار فرهنگی

یکی از کارهای رسول اکرم- صلی الله علیه و آله- این بود که فضای جامعه را یک فضای مهربان و سرشار از مهر و محبت بسازد تا همۀ مردم در آن، نسبت به یکدیگر محبت بورزند و به چشمِ «حسن ظن» و «خوشبینی» به یکدیگر نگاه کنند؛ امروز هم تکلیف ما همین است.[۲]

عشق و صمیمیت قادر به انجام کارهایی است که سرپنجه تدبیر، گاه از انجام آن ناتوان است.[۳]

۱. بیانات پس از بازدید از نمایشگاه کتاب در حسینیه‌ی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸/ ۲/۲۸.

۲. رهبر معظم انقلاب، خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۸/۸/۲۷.

۳. رهبر معظم انقلاب، پیام به ملت شریف ایران، در پایان چهلمین روز ارتحال حضرت امام خمینی(ره)،

با محبت و بزرگواری و گذشت؛ لمس‌کنندهٔ ارزش‌های موجود در افراد باشید و جوهر الهی را در افراد کشف و با جذب و رشد دادن به تربیت‌شان، آنها را به نموِ اسلامی تربیت کنید.[۱]

فضلا، علما، دانشمندان و افراد صالح و شایسته از نظر علمی و فکری وجود دارند و باید حضور خود را در این میدان‌ها گسترش دهند و با امواج تبلیغاتی و شبهات جدید مقابله کنند و وظیفه خود را نسبت به اسلام ادا نمایند.[۲]

علمای بزرگ ما را ملاحظه کنید؛ یکی از مسؤولیتهای خودشان را این می‌دانستند که با شبهات مقابله کنند... اگر شبهه‌یی پیش می‌آمد، مجالس کلامی و بحث و پاسخ به سؤالات تشکیل دهند و کتاب بنویسند تا شبهه‌ها را برطرف کنند. برای این کار، فقه و فلسفه و کلام و تفسیر و علوم مقدماتی می‌خواندند؛ از تاریخ مطلع می‌شدند و بسیاری از علوم عصر خود را فرا می‌گرفتند تا بتوانند دین را تبلیغ کنند.[۳]

۵. توجه به جایگاه وحدت و پرهیز از تفرقه افکنی

عزیزان من! در این میدانهای پیشرفت، همه باید تلاش کنید. این جا دانشگاه کردستان است. اکثریت شما دانشجوها، کُردید. من افتخار میکنم که در محیط کردستان و در بین دانشجویان کُرد، آنچنان شعارهای اسلامی زنده است و آنچنان احساس دل‌بستگی به آرمانهای ملی زنده است که دشمنان ما به خشم می‌آیند. این مایه‌ی افتخار ملی ماست. این همه اینها روی کردستان کار کردند؛ این همه در بلندگوها و شب‌نامه‌ها و روزنامه‌ها و در سرّ و علن،

.۱۳۶۸/۴/۲۳

۱. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری، ص ۲۵۸؛ دیدار با مربیان امور تربیتی سراسر کشور، ۱۳۶۱/۶/۶.

۲. رهبر معظم انقلاب، پاسخ به نامه جمعی از دانش آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه، ۱۳۸۱/۱۱/۱۶.

۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار علما و روحانیون استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۵.

جدائی بین اقوام ایرانی را تلقین کردند؛ شما نتیجه‌اش را امروز توی این جمع می‌بینید، در جمع میدان آزادی سنندج دیدید، در مریوان دیدید. ملت یکپارچه است؛ ملت دارای آرمان است. اقوام یکی‌اند. این مطالبی که عزیزان کُرد ما امروز در این جا راجع به دل‌بستگی‌ها و هم‌بستگی‌ها گفتند، اینها چیزهائی است که برای من جزو واضحات است، مثل روز روشن است. ممکن است بعضی درست ندانند، درست نفهمند؛ باید خودشان را اصلاح کنند.

من این را عرض بکنم: اقوام ایرانی یک فرصتند. ما اگر اقوام ایرانی را در میدان رقابت مسابقه‌آمیزِ به سمت خیرات بیندازیم، بسیار کار خوب و درستی انجام گرفته است. هر قومی از اقوام ایرانی - چه کُرد، چه فارس، چه ترک، چه بلوچ، چه عرب، چه ترکمن، چه لُر - سعی کند با همان روحیه‌ی قومی، در جهت پیشرفت ملی - نه صرفاً پیشرفت قومی - گامهای بلندتری بردارد. این خیلی چیز عالی‌ای است. آن روز در جمع نخبگان سنندج و کردستان - که در یکی از سالنهای این جا تشکیل شد - یکی از دوستان کُرد، یک حرف خوبی زد؛ گفت همچنانی‌که شهید مطهری کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام را نوشته، چقدر خوب است که یک نفری بیاید خدمات متقابل کُرد و ایران را بنویسد؛ خدمات کُردها به ایران، خدمات ایران به کُردها. این خیلی خوب است. مشخص کنید که این قوم برای آرمانهای ملی و برای آرمانهای اسلامی، چه گام بلندی میتواند بردارد. آنوقت مسابقه قرار بدهید: مسابقه‌ی بین فارسها، کُردها، ترکها، عربها، لُرها، ترکمنها، بلوچها؛ این بهترین مسابقه‌ی ملی است. آنوقت معلوم میشود که استعدادها چقدر جوشان و خروشان است. این میشود یک فرصت. البته دشمن میتواند این را تبدیل به تهدید هم بکند که خوشبختانه همه‌تان هوشیارید. دعواهای تنگ‌نظرانه و ناسیونالیسم‌های

قومیِ محدود، بکلی با دیدگاه اسلام و با دیدگاه بلند و بازی که همه‌ی ما به آن احتیاج داریم منافات دارد.[۱]

نظام جمهوری اسلامی مطلقاً با نگاه تبعیض‌آمیز نگاه نمیکند؛ نه به کردستان و نه به هر نقطه‌ی ویژه‌ی دیگری در سرتاسر کشور...

نگاه نظام جمهوری اسلامی به تنوع قومی و تنوع مذهبی مطلقاً نگاه تعصب‌آمیز، قوم‌گرا، یک‌جانبه‌نگر نیست؛ این را به طور قاطع من اعلام میکنم. نه امروز هست، که من از نیت خودم و دل خودم حرف میزنم، نه در طول زمانهای گذشته - در دهه‌ی ۶۰، زمان حیات مبارک امام (رضوان الله تعالی علیه) - چنین چیزی نبوده. نظام جمهوری اسلامی محور قضاوتش اسلام و ایرانی بودن است؛ اسلام و ایرانیت. همه‌ی مسلمانها و همه‌ی ایرانی‌ها در این نگاه، در محدوده‌ی جغرافیائی کشور دارای ارزش هستند. این فکر را نظام جمهوری اسلامی میخواهد نهادینه کند.[۲]

الحمدلله چیزهای خوبی انسان از افراد میشنود؛ البته گوشه‌کنار حرفهائی هم هست. یکی از چیزهائی که من بخصوص میخواهم تکیه کنم، مسئله‌ی «انسجام اسلامی» است که ما گفتیم. انسجام اسلامی یعنی عصبیتهای بین‌المذاهبی مسلمانها نباید تحریک شود. شما نباید کاری کنید که عصبیت آن مسلمانِ غیرشیعه علیه شما تحریک شود؛ او هم متقابلاً نباید کاری کند که غیرت و عصبیت شما را علیه خودش تحریک کند. آنها همین را میخواهند. الان شما ببینید دو تا گروه فلسطینی در فلسطین دارند با هم میجنگند! برای اسرائیل چه از این بهتر! به جای اینکه تفنگها به طرف آنها متوجه شود، علیه همدیگر دارند میجنگند! خوب، این خیلی چیز خوبی برای اسرائیل است.

۱. در دیدار استادان و دانشجویان کردستان، ۱۳۸۷/۲/۱۴،

۲. بیانات در دیدار برگزیدگان استان کردستان، ۱۳۸۸ /۲/۲۴.

چقدر خرج کند، می‌ارزد که یک چنین وضعی پیش بیاید. فرض بفرمائید در لبنان هم یک گروهی پیدا میشوند و بنا میکنند با یک گروه دیگری مبارزه کردن و جنگیدن. چه نعمتی بزرگتر از این برای اسرائیل و امریکا! این بهتر است یا اینکه یک گروهی مثل حزب‌الله بیاید جلو، همه هم دنبالش - بعضی از روی دل و ایمان، بعضی هم از روی ترس از افکار عمومی - و اسرائیل را شکست بدهند؟ معلوم است که وضعیت اختلاف برای آنها بهتر است. در دنیای اسلام، قضیه همین است. آیا مسلمانهای مصر و اردن و عراق و پاکستان و هند و ترکیه و جاهای دیگر، اگر به خیابانها بیایند و به نفع جمهوری اسلامی شعار بدهند، برای امریکا بهتر است یا کاری کند که اگر در یک مسئله‌ای، ایران اسلامی صدائی بلند کرد، همه‌ی این ملتها خاموش بشوند؛ بعضیها اظهار مخالفت هم بکنند؟ پیداست دنبال دومی‌اند. چه جوری میشود؟ چطور ممکن است این کار؟ خیلی آسان است. کاری کنند که عصبیتهای شیعه و سنی را زنده کنند. به آنها تفهیم کنند اینها شیعه‌اند؛ اینها صحابه را سب میکنند؛ اینها مقدسین شما را چنین و چنان میکنند. جدائی بیندازند؛ آنها این را میخواهند. منادی وحدت شیعه و سنی، از اوّلی که این فکرها پیدا شده، این چیزها مورد نظرش بوده است. یک عده‌ای چرا نمیفهمند؟ امام بزرگوار ما که منادی اتحاد بین مسلمین بود، از همه‌ی اینهائی که مدعی‌اند، ولایتش و اعتقادش و ارادتش و عشقش به ائمه (علیهم‌السّلام) بیشتر بود. او بهتر میفهمید ولایت را یا فلان آدم عامی که حالا به اسم ولایت کارهای خلاف میکند، حرفهای بی‌ربط میزند در مجالس عام و خاص؟ وحدت را حفظ کنید.

اگر دیدید در جامعه بین شما کسانی هستند که عکس این رفتار میکنند، آنها را طردشان کنید؛ مخالفت خودتان را به آنها ابراز و اعلام کنید؛ اینها ضرر میزنند؛ ضربه میزنند. ضربه‌ای به اسلام میزنند، ضربه‌ای به تشیع میزنند،

ضربه‌ای به جامعه‌ی اسلامی میزنند. این از جمله مسائل بسیار مهم است. امروز وحدت اسلامی به نفع نظام اسلامی است؛ به نفع جمهوری اسلامی است. علیه این جهتگیری حرکت کردن، به نفع امریکاست؛ به نفع صهیونیستهاست؛ به نفع همان گردن کلفتهائی است که در دنیای اسلام جیبهایشان را از دلارهای نفتی پُر کردند و دلشان نمیخواهد که عنصری مثل جمهوری اسلامی، مثل ملت ایران اصلاً وجود داشته باشد. به هر حال، از خدای متعال میخواهیم همه‌ی ما را هدایت کند.[۱]

شما نگاه کنید ببینید آن کسانی که می‌خواهند وحدت ملت ایران را به هم بزنند، کی‌ها هستند؟ بدانید که اینها عوامل دشمنند، یا خودشان از متن دشمن دارند حرف می‌زنند، یا سرانگشت دشمنند، برو برگرد ندارد. آن کسی که ندای تفرقه‌ی بین شیعه و سنی را سر می‌دهد و به بهانه‌ی مذهب، می‌خواهد وحدت ملی را به هم بزند، چه شیعه باشد و چه سنی، مزدور دشمن است، چه بداند، چه نداند. گاهی بعضیها مزدور دشمنند و خودشان نمی‌دانند. خیلی از این مردم بیچاره‌ی بی‌خبرِ سلفی و وهّابی که بوسیله‌ی دلارهای نفتی تغذیه می‌شوند تا بروند در اینجا و آنجا عملهای تروریستی انجام بدهند - در عراق یکجور، در افغانستان یکجور، در پاکستان یکجور، در نقاط دیگر یکجور - نمی‌دانند که مزدور دشمنند. آن مرد شیعی هم که می‌رود به مقدسات اهل سنت اهانت می‌کند و دشنام می‌دهد، او هم مزدور دشمن است، ولو نداند که چه می‌کند. من عرض می‌کنم: عوامل اصلی دشمنانند. بعضی از این سرانگشتان - هم در بین اهل سنت، هم در بین شیعه - غافلند، نمی‌دانند و نمی‌فهمند چکار می‌کنند، نمی‌دانند برای دشمن دارند کار می‌کنند.[۲]

برادران، خواهران، عزیزان! امروز کشور به اتحاد کلمه خیلی نیازمند است. بنده

۱. در دیدار مداحان و ذاکران اهل بیت(ع) به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا(س)، ۱۳۸۶/۰۶/۱۴.
۲. در جمع مردم استان کردستان در میدان آزادی سنندج، ۱۳۸۸/۲/۲۲.

مخالفم با سخنی و حرکتی و نوشتاری که - حتی اگر با انگیزه‌ی درست و با انگیزه‌ی صادقانه است - موجب شقاق و شکاف میشود؛ بنده موافق نیستم. اگر کسی نظر من را میخواهد بداند، نظر من این است که عرض کردم. ما بایستی انسجام را ایجاد کنیم. ما بایستی تلائم را در مجموعه‌ی این ظرفیت عظیم به وجود بیاوریم. حالا مگر نمیشود این جمعی که شما اینجا نشسته‌اید به بهانه‌های گوناگون به ده تا جمع تقسیم کرد؟ راحت میشود؛ کسانی که رنگ لباسشان این است، کسانی که سنشان این است، کسانی که اهل فلان نقطه‌ی کشورند؛ میشود جدا کرد؛ میشود دیوارکشی کرد. هنر انقلاب این بود که آمد دیوارها را از وسط برداشت. ما توی خانه‌های کوچک کوچک، با دیوارهای بلند زندگی میکردیم و از هم خبر نداشتیم؛ انقلاب آمد این دیوارها را برداشت و این خانه‌های کوچک را تبدیل کرد به یک عرصه‌ی وسیع؛ عرصه‌ی ملت ایران؛ ملت انقلابی. دانشجومان با طلبه بد بود؛ طلبه‌مان با دانشجو بد بود؛ استادمان با بازاری بد بود؛ بازاری‌مان با کشاورز بد بود؛ بین خودمان دیوارکشی کرده بودیم. انقلاب آمد این دیوارها را برداشت. ما حالا باز دوباره بیائیم دیوارکشی کنیم؟! آن هم دیوارهای نادرست و ناحق. نه، مبانی روشن است؛ اصول روشن است؛ جهت روشن است. هر کی در این جهت با این مبانی دارد حرکت میکند، جزو مجموعه است. این را توجه داشته باشید.[۱]

بدیهی است دو تا مذهب در برخی از اصول، در برخی از فروع با هم اختلاف دارند؛ البته در بسیاری هم با هم اتحاد دارند. اما اختلاف به معنای دشمنی نیست. فتاوای فقهای شیعه در مواردی صد و هشتاد درجه با هم اختلاف دارد. فتاوای ائمه‌ی اهل سنت در مواردی بسیار با همدیگر اختلاف دارد؛ اما لزومی ندارد وقتی اختلاف دارد، انسان به همدیگر بدگوئی کنند و فحش

---

۱. همان.

بدهند. خیلی خوب، او مذهبش این است، آن هم مذهبش این است. ... بله، اهل سنت همین است. یعنی هیچکس نباید خیال کند که اهل‌بیت پیغمبر مخصوص و متعلق به شیعه‌اند؛ نه، مال همه‌ی دنیای اسلامند. چه کسی است که فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) را قبول نداشته باشد؟ چه کسی است که حسنین(علیهماالسّلام) سیّدا شباب اهل الجنّة را قبول نداشته باشد؟ چه کسی است که ائمه‌ی بزرگوار شیعه را قبول نداشته باشد؟ حالا یکی او را امام و واجب‌الاطاعه و مفروض‌الطاعه میداند، یکی نمیداند؛ اما قبولشان دارند. اینها حقایقی است، باید اینها را فهمید، باید اینها را نهادینه کرد. بعضی البته این را نمیفهمند، متحرک به تحریک دشمن میشوند. در حالی که خیال میکنند که کار درست را انجام میدهند. «قل هل ننبّئکم بالاخسرین اعمالا. الّذین ضلّ سعیهم فی الحیاة الدّنیا و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعا»؛ خیال میکنند کار خوب میکنند، غافل از اینکه دارند برای دشمن کار میکنند. این خصوصیتِ زمان ماست.[۱]

۶. داشتن نگاه جهانی و حساسیت نسبت به حوادث و وقایع فرامرزی

حوادثی که اخیراً در منطقه اتفاق افتاده است ـ حوادث مصر، تونس، لیبی، بحرین ـ حوادث بسیار مهمی است. یک تحول بنیانی دارد در این منطقه‌ی اسلامی و عربی انجام میگیرد؛ این نشانه‌ی «بیداری امت اسلام» است. همین چیزی که ده‌ها سال است شعار آن در جمهوری اسلامی داده میشود، امروز در متن زندگی این کشورها دارد خود را نشان میدهد.[۲]

---

۱. همان.

۲. رهبر معظم انقلاب، حرم مطهر رضوی در آغاز سال ۹۰، ۱۳۹۰/۱/۱.

امروز در دنیای اسلام یک بیداری حس میشود؛ این را دیگر ما نمیگوئیم. در این سالها ما میگفتیم[۱] که حرکت «بیداری اسلامی» شروع شده است، جنبش اسلامی شروع شده است. خیلی‌ها به ظاهر قضیه نگاه میکردند، میگفتند خبری نیست، اینها چه میگویند؛ اما امروز چشمهای سر دارد می‌بیند، گوشها

۱. در تمام طول ۲۲ سال زعامت رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای(مدظله العالی) بر جهان اسلام، ایشان با بصیرت و تیز بینی بی‌مانندی سیر رشد جریان بیداری اسلامی را مورد توجه و تذکر قرار می‌دادند؛ تنها به عنوان نمونه به این موارد توجه کنید:

«دولتهای استکباری تصور می‌کنند... خواهند توانست به ما ضربه زنند؛ غافل از آن‌که اسلام و بیداری مسلمانان، تختهای قدرت آنها را به لرزه درآورده است، و هر روز که بگذرد، امواج سهمگین بیداری اسلامی، تختهای قدرت فرعونهای عالم را بیشتر خواهد لرزاند.» (۱۳۶۸/۰۴/۲۲)

«امروز بحمدالله جوامع اسلامی به اهمیت نظام اسلامی واقف شده‌اند. در طول سالهای متمادی، نویسندگان و گویندگان بزرگ و دلهای فراوانی به این سمت متوجه شده‌اند. بیداری اسلامی شروع شده است؛ جوامع اسلامی به اهمیت این ذخیره‌ای که در اختیار آنهاست، واقف شده‌اند. (۱۳۷۸/۰۴/۱۰)

دنیای اسلام، نسیم بیداری اسلامی را بر چهره‌ی ملتهب و رنج کشیده‌ی خود حس می‌کند و نشانه‌های آن را در جابجای جهان اسلام، بویژه در ایران مجاهد و سربلند و نیز در فلسطین و لبنان به چشم می‌بیند.» (۱۳۷۹/۱۲/۱۲)

«نخستین مخاطب این الهام خدائی ملتهای مسلمانند. بیداری اسلامی، شرق و غرب جهان اسلام را به جنب و جوش آورده و احساس هویت و شخصیت را در آنان باز آفریده است.» (۱۳۸۰/۱۲/۰۱)

«امروز اوضاع در دنیای اسلام تفاوت کرده است؛ بیداری اسلامی در سرتاسر دنیای اسلام محسوس است؛ حرکت و نهضت عظیمی در مراحل مختلف در همه‌ی دنیای اسلام مشاهده می‌شود؛ میل برگشت به اصول و مبانی اسلامی، که مایه‌ی عزت و پیشرفت و ترقی است.» (۱۳۸۲/۰۲/۲۹)

«بیداری اسلامی حقیقتی است که به‌وجود آمده است؛ چه دشمنان امت اسلامی بخواهند، چه نخواهند.» (۱۳۸۲/۰۷/۰۲)

«نسیم بیداری اسلامی در همه جای جهان اسلام وزیده و پا نهادن اسلام به عرصه عمل، به مطالبه ای جدی بدل شده است... آنان [دشمنان] بیداری اسلامی را حس می‌کنند و از فراگیری اندیشه «اسلام سیاسی» و حاکمیت اسلام بشدت احساس خطر می‌کنند. آنان از فکر روزی که امت اسلامی یکپارچه و امیدوار، بپاخیزد به خود می‌لرزند.» (۱۳۸۲/۱۱/۰۸)

«این یک واقعیت مسلم است که امروز بیداری اسلامی، بلکه نهضت اسلامی، در دنیای اسلام یک حقیقت روشن است؛ هیچ کس نمی‌تواند این را انکار کند.» (۱۳۸۴/۰۶/۱۱)

«اکنون که به برکت فداکاری مبارزان و شجاعت و صداقت رهبران در برخی از نقاط دنیای اسلام، بیداری اسلامی امواج خود را گسترش داده و جوانان و نخبگان و آحاد مردم را در بسیاری از کشورهای اسلامی به میدان آورده و چهره‌ی غدار سلطه‌طلبان برای بسیاری از سیاستمداران و زمامداران مسلمان آشکار گشته است.» (۱۳۸۴/۱۰/۱۹)

«وضع دنیا عوض شده است؛ ملتها بیدار شده‌اند؛ خوشبختانه این بیداری در ملتهای مسلمان بیشتر است؛ ملتهای مسلمان، حکومتهای مسلمان، اهمیت اسلام و عظمت اسلام و عظمت این تکیه‌گاه مورد اعتماد و قابل اطمینان را دارند درک میکنند. امروز بیداری اسلامی در دنیای اسلام موجب شده است که قدرتها دیگر آن توانائی گذشته را نداشته باشند.» (۱۳۸۹/۰۴/۱۹)

دارد فریادها را میشنود. صحنه، صحنه‌ای است که همه چیز در آن واضح و آشکار است.[۱]

امروز به برکت اسلام ملتها بیدار شده‌اند؛ این بیداری را در سطح دنیای اسلام انسان میتواند مشاهده کند.[۲]

ما در دنیا یک میلیارد و نیم جمعیتیم و در حساس‌ترین نقاط از لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی، از لحاظ امکانات طبیعی و منابع زیرزمینی قرار گرفتیم؛ اما دیگران بر ما حکومت میکنند، دیگران دارند سرنوشت ما را معین میکنند، نفت ما را دیگران تکلیفش را معین میکنند، دیگران برای حکومتهای ما تکلیف معین میکنند. این وضعیت باید دگرگون شود و بلاشک دگرگون خواهد شد؛ که امروز نشانه‌های آن دیده میشود. این همان «بیداری اسلامی» است به برکت اسلام.[۳]

گسترش موج «بیداری اسلامی» در دنیای امروز، حقیقتی است که فردای نیکی را به امت اسلامی نوید می‌دهد.[۴]

دشمنان سعی میکنند این حرکت را غیر اسلامی نشان دهند؛ این خطاست؛ قطعاً اسلامی است؛ گذشته‌ی مصر این را نشان میدهد؛ حرکت امروز مصر هم این را نشان میدهد؛ شعارهای مردم، حضورشان در نمازجمعه، اینها را نشان میدهد. بنابراین قطعاً اسلامی است؛ اگرچه دشمنان سعی میکنند نگذارند که این اسلامی بودن در مصر یا در جاهای دیگر تثبیت شود. این حرکت را باید تقویت کرد.[۵]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار هزاران نفر از مردم آذربایجان شرقی، ۱۳۸۹/۱۱/۲۷

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار مسئولان نظام درروز میلاد پیامبر(ص)، ۱۳۸۹/۱۲/۲

۳. همان.

۴. پیام ولی‌امر مسلمین به حجاج بیت‌الله‌الحرام، ۱۳۸۹/۸/۲۴.

۵. رهبر معظم انقلاب، دیدار شرکت‌کنندگان درکنفرانس وحدت اسلامی، ۱۳۸۹/۱۲/۱.

حضور مردم با جسم خودشان؛ همان اتفاقی که در انقلاب اسلامی افتاد. احزاب و پشت میز نشین‌ها و برج عاج نشین‌ها و تحلیلگرهای ذهنی هیچ کاری نتوانستند انجام دهند. هنر بزرگ امام بزرگوار ما این بود که توانست مردم را وارد صحنه کند. وقتی مردم به عرصه آمدند، جسم خودشان را، دل خودشان را، نیت و همت خودشان را وارد عرصه کردند، گره‌های کور باز شد، راه‌های بن‌بست گشوده شد. امروز همین اتفاق دارد در کشورهای دیگر می‌افتد. در مصر یا در تونس مردم آمدند وارد صحنه شدند؛ والّا روشنفکران و برج عاج نشین‌ها همیشه بودند، همیشه هم حرف میزدند؛ خیلی از اوقات هم مردم را دعوت میکردند، کسی به حرف آنها چندان توجهی نمیکرد. اینجا خود مردم وارد صحنه و عرصه شدند.[۱]

اینکه شما می‌بینید امروز در بعضی از کشورها این حرکات عظیم وجود دارد، اینها که دفعتاً به وجود نمی‌آید؛ در طول زمان، انگیزه‌ها و خواستها و معرفتها متراکم میشود و در یک مقطع مناسب بُروز میکند. امروز، روز بُروز آنهاست. تراکم این انگیزه‌ها، پی‌درپی آمدن این معرفتها و خواستها، مربوط به سالهای گذشته است.[۲]

اینکه میگوئیم یک مقطع است، معنایش این نیست که در طول این سی سال دنیای اسلام آرام بوده، ساکت بوده، بی‌تفاوت بوده؛ نه. من اعتقادم این است و واقعیت قطعاً همین است؛ در طول سالهای متمادی، حرکت بزرگان، حرکت مصلحان، خون فداکاران، تعلیمات اصحاب فکر، و در نهایت انقلاب اسلامی ایران، در دنیای اسلام تأثیر گذاشته است؛ دلها را منقلب کرده، جهتها را نشان

۱. رهبر معظم انقلاب، حرم مطهر رضوی در آغاز سال ۹۰، ۱۳۹۰/۱/۱.
۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار فرماندهان وخلبانان نیروی هوائی ارتش، ۱۳۸۹/۱۱/۱۹.

داده و بتدریج انگیزه‌ها متراکم شده و در یک فرصتی حالا این انگیزه‌ها دارد بروز میکند.[۱]

آنچه که برای غرب و برای آمریکا اتفاق افتاد، حقیقتاً غیر قابل تحمل بود و هست. مصر یکی از ستونهای اصلی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکاست؛ به این سیاست متکی بودند. آنها نتوانستند این ستون را به نفع خودشان حفظ کنند؛ ملتها فائق آمدند.[۲]

این حوادث، بسیار مهم است؛ یک زلزله‌ی واقعی است. اگر ملت مصر به کمک الهی، به توفیق الهی بتواند این کار را پیش ببرد، آنچه برای سیاستهای آمریکا در منطقه به وجود خواهد آمد، یک شکست غیرقابل جبران است. امروز شاید بیش از خود مسئولین فراری تونس و مصر، اسرائیلی‌ها نگران این حوادثند. اسرائیلی‌ها و دشمنان صهیونیست بیش از همه نگرانند. اینها میدانند که اگر مصر از همپیمانی با آنها دست بکشد و در جایگاه حقیقی خود قرار بگیرد، چه اتفاق عظیمی در این منطقه خواهد افتاد؛ همان پیش‌بینی‌هائی که امام بزرگوار ما میکردند، تحقق پیدا خواهد کرد. لذا حوادث، فوق‌العاده مهم است.[۳]

در قضایای منطقه، موضع نظام جمهوری اسلامی روشن است. موضع ما، دفاع از ملتها و حقوق ملتهاست. ما با ملتهای مسلمان و ملتهای مظلوم در هر نقطه‌ی عالم موافقیم؛ با زورگویان و مستکبران و دیکتاتورها و خبیثها و سلطه‌گران و غارتگران در هر نقطه‌ی دنیا مخالفیم؛ این موضع ملت ایران و موضع نظام اسلامی است؛ این موضع آشکار و عیان نظام جمهوری اسلامی

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار شرکت‌کنندگان درکنفرانس وحدت اسلامی، ۱۳۸۹/۱۲/۱.

۲. رهبر معظم انقلاب، حرم مطهر رضوی در آغاز سال ۹۰، ۱۳۹۰/۱/۱.

۳. همان.

است. سیاستها این است، دلها این است، منطقها و بیانها هم این است؛ هم از سوی ملت، هم از سوی مسئولین.[۱]

ما بین غزه و فلسطین و تونس و لیبی و مصر و بحرین و یمن تفاوتی نمیگذاریم. در همه جا ظلم به ملتها محکوم است. حرکت ملتها با شعار اسلام و در جهت آزادی، مورد تأیید ماست.[۲]

دلشان میخواست جمهوری اسلامی یک تماشاگر بی‌تفاوت باشد؛ چنین چیزی ممکن نیست، این طبیعت جمهوری اسلامی نیست. نه ملت، نه مسئولین، نه دولت، نه نخبگان سیاسی، معلوم است که در این درگیری ظالمانه‌ای که از سوی مستکبرین با مردم به وجود آمده است، نمیتوانند بی‌تفاوت و تماشاگر بمانند. آن وقت میگویند ایران دارد دخالت میکند! چه دخالتی؟! کدام دخالت؟! در بحرین، در لیبی، در یمن، ایران چه دخالتی کرده؟ بله، دخالت همین است که ما نظرمان را صریح گفته‌ایم؛ ما از اخم قدرتهای پوشالی دنیا هرگز نترسیدیم، ملاحظه نکردیم و نخواهیم کرد. ما حرف حق و موضع حق را صریح بیان میکنیم.[۳]

من بارها به دانشجویان گوناگونی گفته‌ام که مثلاً در قضایای مربوط به فلسطین، قضایای مربوط به بوسنی و قضایایی که در اروپا این چند ساله اتّفاق افتاده ـ بعضی از قضایای جاریِ جهانی ـ چه عیبی دارد که مجموعه‌های دانشجویی ما موضعگیری کنند؟ «یعنی از اعماق این ملت، ناگهان قشر عظیمی موضع خودشان را درباره... برخوردی که در دنیا با قضایای گوناگون می‌شود اعلام کنند.»[۴]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، حرم مطهر رضوی در آغاز سال ۹۰، ۱۳۹۰/۱/۱.

۲. همان.

۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار هزاران نفر از مردم استان فارس، ۱۳۹۰/۲/۳.

۴. رهبر معظم انقلاب، دیدار ویژه بانوان به‌مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا(سلام‌الله‌علیها)، ۱۳۷۷/۷/۱۸.

میگویند چرا ایران از مردم بحرین پشتیبانی میکند. خب، ما از همه پشتیبانی کردیم. ما سی و دو سال است که از مردم فلسطین داریم پشتیبانی میکنیم؛ کدامیک از کشورها، دولتها و ملتها در این سی و دو سال این پشتیبانی را کردند؟ مگر ملت فلسطین شیعه‌اند؟ در مورد غزه مردم ما چقدر تلاش کردند. جوانهای ما رفتند فرودگاه که راه بیفتند بروند غزه! عازم بودند بروند غزه، علیه اسرائیل بجنگند. خیال می‌کردند راه باز است. راه بسته بود، نمیشد بروند. ما گفتیم نروید؛ جلوشان را گرفتیم که وسط راه سرگردان نشوند؛ راه نمی‌دادند که...[۱]

در این حوادث، دست قدرت خداوند محسوس است. چون دست قدرت الهی هست، بنابراین پیروزی هم در آن قطعی است.[۲]

طبیعت کار، همین است. اگر ملتی با نام خدا، با یاد خدا، برای خدا، در راه خدا، به سمت اهداف الهی حرکت کند، خدای متعال او را کمک میکند. امروز ملت ما بحمدالله اینجوری است. مسئولین ما، ملت ما، دولت ما زحمت میکشند، تلاش میکنند. در این کشور، در جهت اهداف الهی دارد کار میشود؛ لذا خدای متعال کمک میکند.

نقطه‌ی مقابل آن، کسانی هستند که علیه بندگان خدا، علیه راه خدا، علیه اهداف الهی کار میکنند. سرنوشت آنها، سرنوشت بدی است. حالا یک چند صباحی هم جولانی میکنند. «للباطل جوله»؛[۳] باطل یک جولانی میکند، اما این جولان سرانجامی ندارد. نتیجه‌اش همین چیزی است که الان مخالفین، دشمنان و مستکبرین دارند نگاه میکنند. به حول و قوه‌ی الهی، فردای این منطقه از امروزِ این منطقه بمراتب بهتر خواهد بود و ان‌شاءالله به برکت همت

۱. رهبر معظم انقلاب، حرم مطهر رضوی در آغاز سال، ۱۳۹۰/۱/۱.
۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۹/۱۲/۱۹.
۳. عبدالواحد بن محمد تمیمی، غررالحکم، ص ۷۱.

ملتها و حرکت ملتها در راه اسلام، تفضلات الهی بر ملتها بیشتر خواهد بود.[۱]
آنچه که من به طور قاطع عرض میکنم، این است که به توفیق پروردگار یک حرکت جدیدی در این منطقه آغاز شده است. این حرکت، حرکت ملتهاست؛ حرکت امت اسلامی است؛ حرکت با شعار اسلام است؛ حرکت به سمت اهداف اسلامی است؛ نشان‌دهنده‌ی بیداری عمومی ملتهاست و طبق وعده‌ی الهی، این حرکت قطعاً و یقیناً به پیروزی خواهد رسید.[۲]

۷. الگوسازی و سوق دادن مخاطب به سمت اسوه‌های دینی

امروز دستگاه‌های تبلیغاتی دنیا برای گمراه کردن انسانها دائم الگو جلوی چشم نسلهای بشر در همه‌ی دنیا می‌آورند. البته الگوها کم‌جاذبه و ناموفق است، اما دست‌بردار نیستند؛ هنرپیشه می‌آورند، نویسنده می‌آورند، آدمهای پرهیاهوی خوش‌ظاهرِ بدون باطن می‌آورند، هیکلهای پوچ و بی‌معنا را می‌آورند و مرتب نمایش می‌دهند، تا بتوانند به وسیله‌ی این الگوها، انسانها را به سمتی حرکت بدهند و به راهی بکشند. آنها برای این‌کار، پولها خرج می‌کنند و فیلمهای هالیوودی و چیزهایی از این دست که می‌بینید و می‌شنوید و می‌دانید، اغلبش جهت‌دار است. با این‌که می‌گویند هنر بایستی فارغ از سیاست و جهتگیری سیاسی باشد، رفتار خودشان بعکس است و این‌جوری نیست؛ مستکبران عالم هنر، سینما، فیلم، شعر، نوشتن، مغز و استدلال و فلسفه را در راه منافع استکباری و چپاولگری خودشان استخدام کرده‌اند؛ همین چیزی که امروز مظاهر سرمایه‌داری دنیاست؛ قدرت نظامی‌اش امریکاست، قدرتهای اقتصادی‌اش هم شرکتهای پشت‌سر دولت امریکایند. آنها از همه‌ی امکانات

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار هزاران نفر از کارگران سراسرکشور، ۱۳۹۰/۲/۷.
۲. رهبر معظم انقلاب، حرم مطهر رضوی در آغاز سال ۹۰، ۱۳۹۰/۱/۱.

استفاده می‌کنند برای الگوسازی، ملتها هم دستشان خالی است و الگو و نمونه‌یی که بتوانند در مقابله‌ی با آنچه که آنها می‌آورند، از خودشان نشان بدهند، ندارند. ما دستمان پُر است، ما زنان بزرگی داریم؛ اگر حالا بخواهیم وارد وادی مسأله‌ی زن بشویم. زنان باعظمتی در تاریخ اسلام هستند که اوج و قله‌ی این عظمت‌ها، فاطمه‌ی زهرا، صدیقه‌ی کبری (سلام‌الله‌علیها)، است. حضرت زینب و حضرت سکینه هم ماجراهایشان ماجراهای شگفت‌آور برای انسانهای متفکر و باهوش و خردمند و اهل فکر است. امام حسن و امام حسین را گفته‌اند: «سیّدی شباب اهل الجنّهٔ». با این‌که اینها همیشه جوان نبودند و این دو بزرگوار به سنین پیری و کهولت هم رسیده‌اند، اما «سیّدی شباب» به آنها گفته‌اند؛ یعنی جوانی اینها باید به عنوان یک الگو همیشه در مقابل چشم جوانهای دنیا باشد. جوانی خود پیغمبر و جوانی امیرالمؤمنین هم همین‌جور است.[۱]

تشبه به بزرگان و انتساب به اولیاء، کار زیرکان عالم است. هر کس الگویی میخواهد؛ دنبال نمونه و اسوهیی میگردد؛ اما همه در جستن الگو، راه صواب نمیروند. زیرکترین انسانها کسانی هستند که اولیاءالله را الگو قرار میدهند. چون بزرگترین خصوصیت اولیاءالله، این است که تا آن حد شجاع و قوی و مقتدرند، که میتوانند امیر نفس خود باشند؛ ذلیل نفس خود نشوند.[۲]

۷-۱. اهل بیت(علیهم السلام)

خدای متعال به ما مسلمانان دستور داده است، که از پیامبر تبعیّت کنیم. این تبعیت، در همه چیز زندگی است. آن بزرگوار، نه فقط در گفتار خود، بلکه در رفتار خود، در هیأت زندگی خود، در چگونگی معاشرت خود با مردم و

---

۱. بیانات در دیدار مداحان به مناسبت میلاد حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها)، ۱۳۸۳/۵/۱۷.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۵/۹/۲۴.

با خانواده، در برخوردش با دوستان، در معاملهاش با دشمنان و بیگانگان در رفتارش با ضعفاء و با أقویا، در همه چیز اسوه و الگوست. جامعه اسلامی ما آن وقت به معنای واقعی کلمه، جامعه اسلامی کامل است، که خود را بر رفتار پیامبر منطبق کند. اگر به طور صددرصد مثل رفتار آن حضرت عملی نیست ـ که نیست ـ لااقل شباهت به آن بزرگوار باشد؛ عکس جریان زندگی نبی اکرم بر زندگی ما حاکم نباشد؛ در آن خط حرکت بکنیم.[۱]

این مقام معنوی و میدان وسیع و قله رفیع، در مقابل همه‌ی زنهای آفرینش و عالم است. فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها) را قله‌ی این بلندای عظیم ایستاده و به همه‌ی زنان عالم خطاب می‌کند و آنها را به پیمودن این راه دعوت می‌نماید... اسلام، فاطمه ـ آن عنصر برجسته و ممتاز ملکوتی ـ را به عنوان نمونه و اسوه زن معرفی می‌کند... الگوی زنی که اسلام می‌خواهد بسازد، این است.[۲]

به یکی از فیلسوفان و حکمای قدیم است که به اسکندر رومی – مقدونی – گفت که تو غلام غلامان منی! اسکندر تعجب کرد و خشمگین شد. گفت: خشمگین نشو! تو غلام شهوت و غضب خود هستی. وقتی یک چیزی را بخواهی، بی‌تابی؛ وقتی از چیزی خشمیگن بشوی هم، بی‌تابی! این بردگی توست در مقابل شهوت و غضب؛ درحالی که شهوت و غضب غلام منند. ممکن است این داستان راست باشد، ممکن است واقعیت نداشته باشد، نسبت به این شخص بخصوص. اما نسبت به اولیاء خدا، نسبت به پیغمبران، نسبت به شاخصهای راه هدایت بشر، هدایت الهی، این راست است. یک نمونه یوسف است، یک نمونه ابراهیم است، یک نمونه موسی است، و نمونه های متعدد در زندگی اولیاء خدا وجود دارد. زیرکترین انسانها کسانی اند که این بزرگان را،

۱. رهبر معظم انقلاب، خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۰/۷/۵.
۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با جمع کثیری از زنان، ۱۳۶۸/۱۰/۲۶.

این انسانهای شجاع و مقتدر را الگو قرار می‌دهند و از این طریق کسب اقتدار و عظمت می‌کنند برای خودشان در باطن و در معنا. در میان این بزرگان هم باز شاخصهایی هست که بلاشک حضرت ابی‌عبدالله (علیه‌الصّلاةوالسّلام) یکی از آن بزرگترین این شاخصهاست. حقاً باید گفت که همه‌ی عوالم وجود - نه فقط ما انسانهای خاکی حقیر و ناقابل، بلکه ارواح اولیاء و بزرگان و فرشتگانِ مقرب و ... - در تمام این عوالم تودرتوی وجود که برای ما روشن و آشنا هم نیست، نورمبارک حسین‌بن‌علی (علیه‌السّلام) مثل خورشید می‌درخشد. انسان خود را در پرتو این خورشید قرار بدهد، این خیلی کار برجسته یی است. بنابراین پاسداران از جمله‌ی کسانی هستند که این زیرکی را بخرج دادند. این را برای خودتان حفظ کنید، آن را جدی بگیرید؛ عمده این است که، جد لازم است. یک کار سرسری و توهم و تخیلی به حساب نیاید. در همه چیز جد لازم است: «وهب لی الجدّ فی خشیتک»؛ در امور معنوی هم جدیت لازم است. کار را باید جدی بگیرید ودنبال کنید. جداً خودتان را متشبّه به آن بزرگوار بدانید، کمااین‌که هر کس از اول انقلاب در این هفده سال، صفحه‌ی انقلاب را بنگرد و این کتاب قطور پربرگ را ورق بزند، درباره‌ی پاسداران همین را خواهد هم دید. پاسداران خیلی ارزش آفریدند به برکت تشبّه به رفتار حسین‌بن‌علی(علیه‌الصّلاةوالسّلام).[۱]

یک مسأله دیگر این است که ما از همه‌ی ستارگان باید راه را بیاموزیم - و بالنجم هم یهتدون - انسان عاقل این‌جوری است. از ستاره باید استفاده کرد. ستاره در آسمان است، می‌درخشد. او، آن‌جا یک عالم عظیمی است. مگر این ستاره همینی است که من و شما می‌بینیم. بعضی از همین ستاره‌هایی که در آسمان است، شما سوسو می‌زنند مثل یک نقطه، یک کهکشانی هستند - از این کهکشان راه شیری که شما می‌بینید - که میلیاردها ستاره داخل

---

۱. دیدار فرماندهان و پرسنل سپاه و نیروی انتظامی به مناسبت سوم شعبان میلاد امام حسین(ع)، ۱۳۷۵/۹/۲۴.

این کهکشان راه شیری است می‌گویند آن ستاره سوسوزن از این کهکشان بزرگتر است. قدرت الهی که حدو اندازه‌یی ندارد که، ولی من و شما یک ستاره‌ی درخشانی او را می‌بینیم خوب حالا چه؟ انسان عاقلی که خدا به او چشم داده است، باید از این ستاره استفاده کند برای یک چیزی در زندگی. حالا قرآن می‌گوید و بالنجم هم یهیدون؛ راه را پیدا می‌کنند. عزیزان من، این ستاره‌ی درخشان عالم خلقت، آنی که به چشم ما می‌آید نیست، خیلی از این بالاتر است. فاطمه‌ی زهرا ما یک درخشندگی فقط می‌بینیم. خیلی بزرگتر از این حرفهاست. اما من و شما چه استفاده‌یی می‌کنیم حالا؟ همین قدر که بدانیم او زهرا است، که یک روایتی من خواندم یک وقتی این‌جا که «تظهرالاهل‌السماء»؛ این درخشندگی، - من و شما که چیزی نیستیم.[1]

ما این بزرگوار را خواسته‌ایم به عنوان الگو میان خودمان مطرح کنیم. یک زن جوان، یک دختر جوان، که زندگی‌اش، زندگی معمولی. لباسش، لباس فقرا. کارش در خانه جمع و جور کردن بچه‌ها و مدیریت خانه و کدبانویی این خانه‌ی کوچک‌و دستاس کردن است و آن کوه معرفت و دریای عظیم علم و دانش در وجود اوست.

قرآن چهار زن را اسم آورده که این چهار زن الگویند. دو الگوی نیکان عالم، دو الگوی بدان عالم. «ضرب الله مثلاً للّذین‌کفروا امرأۀ نوح و امرأۀ لوط». زن نوح و زن لوط. «کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما». این دو نمونه‌ی زنانه برای‌مردمان کافر در طول تاریخ هستند. وقتی خدای متعال در قرآن می‌خواهد کفار - نمونه‌ی وجود کفرآمیز و کفران‌کننده‌ی نعمت‌خدا - را معرفی کند، به جای فرعون و نمرود و افراد دیگر، دو زن را مثال می‌زند. زن نوح و زن لوط، که درهای رحمت الهی به‌روی اینها باز و همه‌ی امکانات

---

۱. در دیدار مداحان به مناسبت ولادت حضرت زهرا(س)، ۱۳۷۳/۹/۳.

برای عروج و رفعت اینها آماده بود و دو پیغمبر، آن هم پیغمبری مثل نوح و لوط، شوهران اینهابودند که در خانه‌ی آنها زندگی می‌کردند و حجت بر آنها تمام بود. اما این دو زن قدر این نعمت‌ها را ندانستند و «فخانتاهما». به شوهرهایشان خیانت کردند. این خیانت، لزوماً خیانت جنسی نیست. خیانتِ اعتقادی است. خیانتِ مسلکی است. راه راکج کردند. شوهرها با این‌که پیغمبر بودند و مقام عالی داشتند، به درد این زنها نخوردند. «فلم یغنیا عنهما من الله شیئا». خدای‌متعال رودربایستی و رفاقت و خویشاوندی با کسی ندارد. اگر کسی را مورد محبت و لطف و رحمت قرار می‌دهد، با حساب وکتاب است. با تعاریف نیست. خدا قوم و خویش کسی نیست. اینها هم با این‌که شوهرهایشان پیغمبر بودند، این شوهرهای‌پیغمبر نتوانستند این دو زن را از شر غضب الهی نجات بدهند. اینها شدند نمونه‌ی کافران همه‌ی تاریخ.

در نقطه‌ی مقابل، باز خدای متعال دو زن را به عنوان نمونه‌ی مؤمنان ذکر می‌کند: «و ضرب الله مثل للّذین امنوا امرأةفرعون اذ قالت ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجنّة و نجّنی من فرعون و عمله». یکی زن فرعون و دیگری، حضرت مریم: «و مریم‌ابنت عمران». آن زن اول، قصر فرعونی او را مجذوب نکرد. زن پرورش‌یافته در بساط فرعونی، کسی که زن فرعون است ولابد پدر و مادر و خاندانش هم از همین طواغیت بودند، در نهایت راحت و نعمت و رفاه و عزت ظاهری بود و زندگی می‌کرد. اما ایمان موسی دل او را برد و تصرف کرد. به موسی ایمان آورد. وقتی ایمان آورد و راه را شناخت، همه‌ی آن راحت و رفاه راکنار گذاشت و دیگر آن قصر باعظمت در مقابل او جاذبه‌یی نداشت. گفت: «ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجنّة». من خانه‌ی‌بهشتی را ترجیح می‌دهم. زندگی دنیا ارزشی ندارد. حضرت مریم هم: «و مریم ابنت عمران الّتی احصنت

فرجها فنفخنا فیهامن روحنا». دامن خود را پاک و پاکیزه نگهداشت. اینها ارزشهای انسانی است.
این چهار زن فقط نمونه و نماد برای زنها نیستند، بلکه نمونه و نماد برای همه‌ی زنها و مردها هستند. آن دو زن با این‌که‌باب رحمت جلوی آنها باز بود، به آن راه نرفتند و از آن استفاده نکردند. به معنویت به‌خاطر چیزهای پست و حقیر - عواملش‌را قرآن ذکر نکرده، حتماً چیزی است مانند اخلاق بد و یا یک خصلت بد - پشت کردند. یک چیز کوچک این دلهای ضعیف‌را به خودش جذب می‌کند و آنها را از راه حق منحرف می‌کند و می‌شوند نماد کفار و انسان ناسپاس در مقابل خدا. اما دو زن‌دیگر، نماد ارزشهایند. او برایش جاذبه‌ی معنویت و جاذبه‌ی سخن حق آن‌قدر زیاد است که به همه‌ی بساط و دستگاه‌فرعونی پشت‌پا می‌زند، این یکی هم پاکیزگی و پاکدامنی و وارستگی دارد.
فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) همه‌ی این فضایل را با هم داراست. چون «و اصطفاک علی نساء العالمین» درباره‌ی مریم‌در قرآن هست و سیده‌ی نساء عالمین، در روایت هم دارد که او سرور زنان عالم در زمان خودش بود، ولی فاطمه‌ی زهراسرور زنان عالم در همه‌ی ادوار تاریخ است. این الگوست. برادران عزیز! ما امروز به این الگو احتیاج داریم.[۱]
هر چه بگوییم درباره‌ی فاطمه زهرا کم گفته‌ایم و نمی‌دانیم هم حقیقتاً که ما چه باید بگوییم و چه باید بیاندیشیم. به قدری ابعاد وجود این انسیه‌ی حوراء، این روح مجرد، این خلاصه‌ی نبوت و ولایت بقدری پهناور و بی‌پایان و درک ناشدنی است برای ما که حقیقتاً متحیر می‌مانیم. می‌دانید که هم زمانی، هم عصری یکی از چیزهایی است که مانع می‌شود که انسان درست شخصیتها را

---

۱. در دیدار مداحان به مناسبت میلاد حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها)، ۱۳۸۳/۵/۱۷.

بشناسد. غالباً در زمان حیاتشان ستارگان درخشان عالم بشریت بوسیله هم عصرانشان شناخته نشده‌اند، مگر عده‌ی کمی از برجستگان که انبیاء و اولیاء باشند، آن هم بوسیله‌ی عده‌ی معدودی. اما فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) آن چنان است که در زمان خودش، نه فقط پدرش و همسرش و فرزندانش و شیعیان خاصشان، بلکه حتی آن کسانی که شاید رابطه‌ی صمیمانه و گرمی هم با آن بزرگوار نداشتند، زبان به مدح آن بزرگوار گشودند. نگاه کنید کتابهایی را که درباره‌ی فاطمه‌ی زهر(سلام‌الله‌علیها) نوشته شده است بوسیله محدثین اهل سنت، می‌بینید که بسیاری از این روایاتی که از زبان پیغمبر (صلّی‌الله‌علیه‌واله‌وسلّم) در ستایش صدیقه‌ی طاهره(علیهاسلام) صادر شده است، یا رفتار پیغمیر با آن بزرگوار را نقل می‌کند، خیلی از این روایات از زبان کسانی است که از آن قبیل بوده‌اند که عرض کردیم؛ بعضی از زوجات پیغمبر و دیگران. این حدیث معروف از عایشه است که گفته است «والله ما رأیت فی سمته و هدیه اشبه برسول‌الله (صلّی‌الله‌علیه‌واله‌وسلّم) من فاطمۀ»؛ هیچ کس را از لحاظ هیأت، چهره، سیما، درخشندگی، حرکات، رفتار، به شباهت فاطمه به پیغمبر اکرم ندیدم. «وکان اذا دخلت الیه، اذا دخلت علی رسول‌الله قامت قام الیها»؛ وقتی که فاطمه‌ی زهرا بر پیغمبر وارد می‌شد - قام الیها - برمی‌خاست و به سمت او مشتاقانه می‌رفت. این معنای تعبیر قام الیها است. این‌جور نبود که فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) وقتی وارد اتاق می‌شود پیغمبر جلوی پای او فقط بلند شود. قام‌الیها، پا می‌شد به سمت او می‌رفت. آن وقت در بعضی از همین نقلها باز از همین را وی این‌جور آمده است که، «وکان یقبلها و یجلسها مجلسۀ» فاطمه‌ی زهرا را می‌بوسید، دست او را می‌گرفت، می‌آورد، در جای خودش او را می‌نشاند. این مقام فاطمه زهراست. چه بگوید انسان درباره‌ی این دختر؟ چه بگوید درباره‌ی این موجود باعظمت؟ و عظمت فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها)

عزیزان من، در سیره‌ی آن بزرگوار آشکار است. ما، یک مسأله این است که چه شناختی از فاطمه زهرا(سلام‌الله‌علیها) داریم، این یک حرف است. خب بالاخره دوستان اهل بیت در طول زمان تا آن‌جایی که توانستند سعی کردند معرفت پیدا کنند به حق دختر پیغمبر، فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها). این‌جور هم نیست که کسی خیال کند که در زمان ما این بزرگوار این‌قدر در دلها عزیز و در چشمها شیرین است. امروز بحمدالله دوران اسلامی است، دوران حکومت قرآن است، حکومت علوی است، حکومت اهل بیت است، آنچه در دلها هست، بر زبانها جاری می‌شود. همیشه همین‌جور بوده. قدیمی‌ترین دانشگاه اسلامی در دنیای اسلام مربوط به قرن سوم و چهارم به نام فاطمه‌ی زهراست - همین دانشگاه معروف الازهر در مصر که از نام فاطمه‌ی زهرا گرفته شده است - آن روز به‌نام فاطمه‌ی زهرا دانشگاه درست می‌کردند. خلفای فاطمی که بر آن‌جا حکومت می‌کردند و شیعه بودند. قرنهاست که شیعه سعی کرده است معرفت به حق این بزرگوار پیدا کند. این یک مسأله است.[1]

بخشی از قضیه برای ما قابل فهم است. من می‌خواهم روی نکته‌ی کوتاهی از این بخش تکیه کنم. می‌خواهم عرض کنم که ارزش فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) به عبودیت و بندگی خداست. اگر بندگی خدا در فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) نبود، او صدیقه‌ی کبری نبود. صدّیق یعنی چه؟ صدّیق کسی است که آنچه را می‌اندیشد و می‌گوید، صادقانه در عمل آن را نشان دهد. هرچه این صدق بیشتر باشد، ارزش انسان بیشتر است؛ می‌شود صدّیق؛ «اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین». «صدّیقین» پشت سر «نبیین»اند. این بزرگوار صدیقه کبری است؛ یعنی برترین زن صدیق. این صدیق بودن به بندگی خداست. اگر بندگی خدا نمی‌کرد، صدّیقه‌ی کبری نمی‌شد. اساس،

---

۱. در دیدار مداحان به مناسبت ولادت حضرت زهر(س)، ۱۳۷۳/۹/۳.

بندگی خداست. نه فقط فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها)، بلکه پدر فاطمه هم - که مبدأ و سرچشمه‌ی فضائل همه‌ی معصومین اوست و امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) قطره‌هایی هستند از دریای وجود پیغمبر - ارزشش پیش خدا به خاطر عبودیت است؛ «اشهد ان محمداً عبده و رسوله»؛ اول، عبودیت اوست؛ بعد رسالت او. اصلاً رسالت - این منصب والا - به او داده شد، به خاطر عبودیت؛ چون خدا صنیعِ دست و مخلوقِ خود را می‌شناسد. مگر در زیارت حضرت زهرا عرض نمی‌کنیم: «امتحنک الله الذی خلقک قبل ان یخلقک»؟ در علم خدای متعال معلوم است که عمل من و شما چیست. ما در مقابل گناه و هوس و پول و نام نیک قرار می‌گیریم؛ آیا به‌خاطر به‌دست آوردن اینها حاضریم از شرف و ایمان و تکلیفِ خود و امر و نهی الهی درباره‌ی خود صرف‌نظر کنیم یا نه؟ این اختیار ماست. چه راهی را انتخاب خواهیم کرد؟ وقتی گفتن سخنی برای انسان ضرر مادی دارد، وقتی حرکتی هوس‌های گناه‌آلود انسان را برآورده می‌کند، ما سر دو راهی قرار می‌گیریم. کدام راه را انتخاب خواهیم کرد؟ راه هوس و گناه و پول را، یا راه پاکدامنی و تقوا و بندگی خدا را؛ یکی از این دو را انتخاب خواهیم کرد. انتخاب و اختیارِ ماست، اما خدای متعال می‌داند که ما چه راهی را اختیار خواهیم کرد؛ این در علم الهی هست. اگر شما انسانی هستید که این قدرت در شما وجود دارد که در مقابل کوهی از ارزش‌های مادی و برآورنده‌ی هوس‌ها محکم بایستید و تکان نخورید، خداوند برای شما شایستگی‌هایی در نظر می‌گیرد. «و مریم ابنهٔ عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا»؛ خدای متعال بیهوده به مریم این‌قدر لطف نمی‌کند. این، کلام قرآن است. او با همه‌ی وجود پاکدامنی خود را حفظ کرد، لذا شایسته‌ی این شد که مادر عیسی شود. حضرت یوسف در عین جمال و جوانی و برخورداری از عزت مادی در خانه‌ی عزیز مصر،

روی هوس خود پا گذاشت؛ لذا شایسته‌ی مقام والایی شد که خدا به او داد؛ یعنی پیغمبری. خدا این را می‌داند که این بنده چنین جوهری دارد و این‌چنین اراده‌ی خود را صرف راه او خواهد کرد؛ لذا برای او مسؤولیت‌های بزرگ و سنگین دیگری - که هر کدام باز به نوبه‌ی خود اجرهای بزرگی دارد - در نظر می‌گیرد. «امتحنک الله الذی خلقک قبل ان یخلقک فوجدک لما امتحنک صابرة»؛ خدای متعال می‌داند که فاطمه‌ی زهرا در دوران زندگی چگونه انتخاب و اختیار خواهد کرد و چگونه قدم خواهد برداشت. عبودیت خدا معیار است. این شد برای ما خط روشن.

برادران و خواهران عزیز! من و شما باید دنبال عبودیت خدا باشیم. تمجید از فاطمه‌ی زهرا نتیجه‌اش باید این باشد. شما برادران عزیز مداح کسانی هستید که از زبان و حنجره‌ی شما امواج نورانی و معطر مدیحه‌ی دختر پیغمبر و ائمه‌ی هدی (علیهم‌السّلام) ساطع می‌شود و در دل مخاطبانتان می‌نشیند؛ این خیلی ارزش است. الان بیست‌وچند سال است که ما این جلسه را با همین دوستان آقای سازگار و بقیه‌ی دوستان داریم؛ به نظرم از سال ۶۲ و ۶۳ این جلسه هر سال در چنین روزی برقرار است. من بارها این مطلب را به شما عرض کرده‌ام که رتبت مداحی و منبر مداحی یکی از باشرافت‌ترین رتبه‌ها و منبرهاست. در این زمینه ما خیلی صحبت کرده‌ایم، که دیگر نمی‌خواهیم تکرار کنیم. امروز هم بحمدالله اقبال مردم و جوان‌ها به نوای مداحان، اقبال خوبی است. می‌بینید مردم، استقبال می‌کنند، علاقه نشان می‌دهند، اجتماع می‌کنند، صحبت می‌کنند، پول می‌دهند؛ این یک موقعیت است. موقعیت وقتی حساس شد، وظیفه حساس و خطیر می‌شود. اول جلسه، قاری عزیزمان آیاتی را تلاوت کردند که خیلی مهم است و من چند آیه قبل از آن را عرض می‌کنم. «یا نساء النبی من یأت منکنّ بفاحشة مبیّنة یضاعف لها العذاب

ضعفین» - خطاب به زنان پیغمبر است - هر که از شما گناه کند، عذابش دو برابر است.چرا؟ زن پیغمبر چون زن پیغمبر است، اگر گناه کرد، عذابش دو برابر است. «و کان ذلک علی الله یسیرا». «و من یقنُت منکنّ للّه و رسوله و تعمل صالحا نؤتها اجرها مرّتین»؛ آن طرف قضیه هم همین‌طور است: اگر عبادت کردید، اگر کار خوب کردید، اگر عمل صالح انجام دادید، دو برابر مردمِ دیگر به شما اجر می‌دهیم. یعنی نماز زن پیغمبر به‌طور معمولی دو برابر نماز دیگران اجر دارد؛ عبادتش دو برابر عبادت دیگران اجر دارد. اگر هم خدای نکرده غیبت کسی را بکند، غیبتش دو برابر غیبت دیگران گناه دارد. بعد، آیه‌یی که این قاری خواندند، از این‌جا شروع می‌شود: «یا نساء النّبی لستنّ کأحد من النّساء اِن اتّقیتن»؛ شما اگر تقوا پیشه کنید، مثل دیگر زنها نیستید؛ از بقیه‌ی زنهای دیگر امتیاز دارید. آن وقت بعد دنباله‌اش می‌فرماید: «فلا تخضعن بالقول فیطمع الّذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا». این، خطاب به زنهای پیغمبر است. اما زنهای پیغمبر خصوصیتی ندارند؛ خصوصیت زنهای پیغمبر، انتصاب به پیغمبر است. من و شما هر کدام انتصاب بیشتر و موقعیت خطیر و ممتازی در جامعه داشته باشیم، همین خصوصیت در ما هم هست. البته نمی‌گویم دو برابر - این را ادعا نمی‌کنم - اما با دیگر مردم فرق داریم، و من از شما بیشتر. اگر ما خطایی انجام دهیم، خطای ما مثل خطای مردمِ عادی نیست؛ سنگین‌تر و سخت‌تر است. اگر ما خدای نکرده کسی را به وادی ضلالت و گمراهی انداختیم، با عمل مشابهِ دیگری تفاوت دارد.[۱]

مگر هر کسی می‌تواند همسر امیرالمؤمنین باشد؟ عظمت علی، عظمتی است که کوههای عظمت را در مقابل خود آب می‌کند. نفس همسری امیرالمؤمنین، یک نشانه‌ی عظیم عظمت است، لکن شما ببینید تعامل این زن و شوهر را؛

۱. بیانات در سالروز ولادت حضرت فاطمه زهرا (س)، ۱۳۸۴/۵/۵.

دو بزرگ خارج از ابعاد ذهن انسان با هم چگونه حرف می‌زنند، چگونه زندگی می‌کنند، چگونه این زندگی الگو و نمونه‌ی تاریخ را اداره می‌کنند و چگونه هرکدام نقشی به عهده می‌گیرند. اینها تصادفی نیست. آن شوهر در دوران مبارزات و جنگها، نقشش این است که نفر اول و خط شکن درجه‌ی یک و گره گشای اول و آخر باشد. بعد در دوران بعد از رحلت پیغمبر این نقش تغییر پیدا می‌کند. همان شجاعت، همان قدرت، همان عظمت، منتها در یک نقش دیگری ظهور می‌کند. مگر هرکسی می‌تواند آن حادثه‌ی عظیم بعد از پیغمبر را تحمل بکند؟ اما علی تحمل کرد. این همان شجاعت خیبر است‌ها؛ این همان قدرت احد است که این‌جا طاقت می‌آورد. این نقش امیرالمؤمنین و دیگر دنباله‌ی این نقش در همه دوران بیست و پنج ساله، بعد در دوران خلافت که هر کلمه کلمه‌ی آن، هر قدم به قدم آن یک اثری در تاریخ اسلام و تاریخ بشر گذاشته است، زندگی امیرالمؤمنین؛ آن وقت نقش همخوان با این، نقش فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) است. اگر آن مظلومیت عظیم و جانسوز در تاریخ خود را نشان نمی‌داد، حقایق اسلام آن چنان که بعداً آشکار شد، آشکار نمی‌شد. اینها تصادفی نیست. اینها همه طراحی شده‌ی با تدبیر الهی است. منتها کسانی برای این میدانها و این نقشهای دشوار انتخاب می‌شوند که جوهر آنها، جوهر برگزیده‌ی خداست. در بین همه‌ی انسانهای طول تاریخ، خدای متعال انتخاب می‌کند. »امتحنک الله قبل ان یخلقک«؛ «فوجدک لما امتحنک صابرهٔ»؛ میدان، میدان امتحان است. میدان کار تصادفی نیست. میدان امتیاز دادن بیخودی نیست. خدای متعال بیخودی به کسی امتیاز نمی‌دهد. این جوهر، این اراده‌ی قوی، این عزم راسخ، این گذشت و فداکاری در فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) کار را به آن‌جا می‌رساند که او می‌شود آن سنگ الماسی که همه‌ی این چرخها بر روی او می‌چرخد. دشوارترین چرخها را باید

بر روی سخت‌ترین پایه‌ها و قاعده‌ها بچرخانند. این چرخ عظیم تاریخ اسلام و امتحانهای دشوار بر روی دوش فاطمه‌ی زهرا، در همان دوران کوتاه. خدا او را انتخاب کرد و او توانست بشریت را نجات بدهد. یعنی تاریخ اسلام که نجات پیدا کرد، در واقع بشریت نجات پیدا کرد. فرشته‌ی نجات انسانهاست در طول تاریخ. برای همین هم هست که ائمه (علیهم‌السّلام) این‌قدر برای این بزرگوار تکریم و حرمت قایلند؛ همه‌ی ائمه (علیهم‌السّلام). هیچ مقامی از این بالاتر می‌شود[۱]

این مقام معنوی و میدان وسیع و قله رفیع، در مقابل همه‌ی زنهای آفرینش و عالم است. فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها) را قله‌ی این بلندای عظیم ایستاده و به همه‌ی زنان عالم خطاب می‌کند و آنها را به پیمودن این راه دعوت می‌نماید... اسلام، فاطمه ـ آن عنصر برجسته و ممتاز ملکوتی ـ را به عنوان نمونه و اسوه زن معرفی می‌کند... الگوی زنی که اسلام می‌خواهد بسازد، این است.[۲]

تکریم پیامبر خاتم و ائمه هدی از حضرت فاطمه زهرا و ستایش همه علما و متفکران شیعه و اهل سنت از آن حضرت، نشان دهنده عظمت توصیف ناپذیری حضرت فاطمه زهرا به عنوان گوهر صدف نبوت و لایت است.

حضرت زهرا در همه ابعاد فردی واجتماعی الگوی سعادی دنیا و آخرت زنان و مردان هستند.[۳]

شاید در بین چهره های معروف جهان - و به طور خاص در میان شخصیتهای اسلامی - هیچ شخصیتی را نتوانیم پیدا کنیم که در میان ملتهای مختلف، در زمانهای مختلف، پیروان ادیان مختلف، به قدر امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) محبوب باشد؛ حتّی خود پیغمبر اسلام. شما وقتی نگاه می‌کنید، می‌بینید از

۱. در دیدار مداحان به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها)، ۱۳۷۷/۷/۱۹.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با جمع کثیری از زنان، ۱۳۶۸/۱۰/۲۶.

۳. ۱۳۸۳/۰۵/۱۷، ؟؟؟ یافت نشد، تایپ کرد.

همان زمان خود این بزرگوار، که شمشیر عدالتش دلهای متمرّد و روحهای خودخواه را از خود بیزار می‌کرد و شدّت عدل او،یک جبهه‌ی دشمنی بزرگی علیه او به وجود می‌آورد، حتّی در همان زمان هم دشمنانش وقتی به اعماق روح خود مراجعه می‌کردند؛ نسبت به آن بزرگوار یک احساس ارادتی - یعنی عقیده‌ی همراه با تعظیم و تکریم و محبّتی - را می‌کردند و این ادامه داشت تازمانهای بعد. بیشترین دشمنان را علی داشته است (علیه‌الصّلاةوالسّلام)؛ اما بیشترین ستایشگران را هم آن بزرگوار داشته است، حتّی در میان کسانی که به دین او و راه او اعتقادی نداشتند.

لذاست که یکی از فرزندان خاندان زبیر - که معروف بودند خاندان زبیر در قرن اول هجری به اشخاصی که غالباً نسبت به بنی هاشم و بخصوص آل علی بغض وعدالت داشتند، غالباً این‌جور بودند، بیشتر هم ناشی بود ازعبدالله بن زبیر، پسر زبیر - یکی از افراد این خاندان، از نوه های زبیر، ازپدر خود پرسید که، چه علّت دارد که نام علی و خاندان علی روزبه‌روز بیشتر در میان مردم گسترش پیدا می‌کند، در حالی که نام دشمنان آنها هرچه هم تبلیغات می‌کنند اما افول و غروب می‌کند زود؛ باقی نمی‌ماند؟ او گفت چون - قریب به این مضمون تقریباً - که اینها به خدا دعوت کردند، به حق دعوت کردند، لذاست که کسی نتوانست فضل اینها را بپوشاند؛ دشمنانشان به باطل دعوت کردند. در طول زمان همین‌جور بوده است. یعنی متفکرین بزرگ را که نگاه می‌کنید - اعمّ از مسلمان و غیر مسلمان - نسبت به امیرالمؤمنین ابراز ارادت می‌کنند. قهرمانان بزرگ، کسانی که برای ملتهای خود تلاش کرده اند، قیام کرده اند، به آنها که نگاه می‌کنید، می‌بینید نام امیرالمؤمنین درنظر آنها عزیز و گرامی است. به شعرا و ادبا و هنرمندان که نگاه می‌کنید همین‌جور؛ به انسان دوستان معروف نگاه می‌کنید، می‌بینید اسم‌امیرالمؤمنین را گرامی می‌دارند؛

خلاصه هر کسی که تاریخ اسلام را مطالعه کرده است واسم علی و حالِ، احوالاتِ امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) به گوش او رسیده است، جوان باشد، پیر باشد، عالم باشد، عامیّ باشد، هر که هست، نسبت به امیرالمؤمنین احساس محبت و شیفتگی و ارادت می‌کند. که در زمان خود ما، چند کتاب از نویسندگان و ادبای عصری، نوشته شد در باره‌ی امیرالمؤمنین، دوتا یا بیشتر آنها از طرف نویسندگان مسیحی است که اسلام را قبول ندارند؛ اما امیرالمؤمنین را قبول دارند. این خصوصیت امیرالمؤمنین است در بین چهره های اسلامی. شاید یک علت این باشد که این بزرگوار در دوره های مختلف عمر و در شرایط و اوضاع مختلف، هرجا که قرار گرفت، همه‌ی وجود خود را به بهترین وجهی در راه اهداف عالیه خرج کرد.

شما امیرالمؤمنین را به عنوان یک جوان در مکّه یا اوایل ورود به مدینه - که باز هم این بزرگوار، یک جوان بیست و چندساله بود - در نظر بگیرید، یک جوان شانزده، هفده ساله، هجده، نوزده ساله، بیست و چهار، پنج ساله، در دوره‌ی های مختلف عمر این بزرگوار نگاه کنید، ببینید حقیقتاً برای بهترین جوانهای همه‌ی زمانها، برترین الگوست این جوان. از شهوات جوانی، لذات دنیایی، زیبایی هایی که در نظر جوانها ارزش پیدا می‌کند، از همه‌ی جهان، هیچ نمی خواهد؛ مگر آن هدف عالی و والایی که بعثت نبی اکرم به خاطر آن هدف است. تمام وجود او در خدمت این هدف است. همه چیز برای او در درجه‌ی دوم است؛ خیلی چیز عظیمی است. یک جوان یک لحظه هم به دنیا وشیرینی‌ها و لذتهای دنیا التفات نکند و جوانی خود و نیروی خود و نشاط خود و روحیه‌ی خود، همه‌ی آن چیزهایی را که در جوان از طراوت و زیبایی و تازگی هست، همه را در راه خدا مصرف بکند؛ حدّ اعلاست، دیگر از این بالاتر، حقیقتاً چیزی نمی شود.

همین مرد را در دورانی در نظر بگیرید که به سن کمال وپختگی رسیده است ویکی از شخصیتهای جامعه‌ی خود هست، به حساب می‌آید؛ همه به او احترام می‌گذارند، هزاران نفر شاید از زبان پیغمبر، تعریف او را، تمجید اورا، ستایش او را شنیدند. این تعریف و تمجیدهایی که از زبان پیغمبر برای امیرالمؤمنین نقل شده است، ظاهراً هیچ محدّث مسلمانی، گمان می‌کنم به این اندازه و با این کیفیت برای هیچ کس دیگر نقل نکرده است. حالا فضایل دیگری هم برای دیگر صحابه نقل شده است؛ اما با این کمیّت، با این کیفیّت، با این محتوا، گمان نمی کنم هیچ یک از محدّثین مسلمان - اعم از فرق مختلف اسلامی - درباره‌ی کس دیگری که غیر از امیرالمؤمنین نقل کرده باشند. خب یکی ازاین تعریفها کافی است، یک انسان را مغرور کند، معجب به نفس کند او را از خود بیخود کند، درانتخاب وظیفه دچار اشتباه کند. حالا صدها تعریف از زبان پیغمبر همه‌ی آنها شنیدند، بعد نوبت امتحان پیش آمد، مسأله‌ی خلافت مطرح شد. کاری نداریم به مسأله‌ی حق و باطل و وصیت و فلان؛ آنچه مسلم است این است که امیرالمؤمنین مدعی خلافت بود، در این‌که دیگر کسی تردید ندارد. وقتی که مشاهده کرد، صلاح عالم اسلام این است که او از صحنه خارج بشود، خارج شد. یعنی همه‌ی آن تعریفها، همه‌ی آن تمجیدها، همه‌ی آن استحقاقها، همه‌ی آنچه که برای خود قایل بود و هزارها نفر شنیده بودند، دانسته بودند، همه را امیرالمؤمنین پیچید لای یک محفظه ای از فراموشی موقت، گذاشت کنار. البته فراموش که نمی شد اینها، فراموش که نمی شود، تا ابدالدهر هم باقی است؛ لکن مطرح نکرد. یعنی همه‌ی آن چیزی را که برای او در امر خلافت و ریاست دنیای اسلام و مسؤولیت بزرگ مطرح بود، چون احساس کرد «فلمّا رایت راجعهٔ النّاس قد رجعت ترید محق دین محمّد(صلّی‌الله‌علیه واله)»؛ وقتی دیدم خطرناک است اوضاع و ممکن است دین

پیغمبر به خطر بیفتد، دست بستم، نشستم کنار. برای یک انسان سیاسی مخلص، برای یک انسان بزرگوار، برای کسی که می‌خواهد هوای نفس خود را به کار نبندد، از این بالاتر، از این بهتر، از این گویاتر! تسلط بر نفس، از این شگفت آورتر! همین انسان را در موضع رئیس دنیای اسلام، حالا در نظر بگیرید، رئیس دنیای اسلامی شد، مردم آمدند، خواه و ناخواه او را انتخاب کردند، همه‌ی رقبا و منافسین و دوستان و دشمنان و هر که بود یا بیعت کرد یا اعلام عدم مخالفت کرد، یک تعداد معدودی، چند نفری، بیعت نکردند لکن گفتند ما مخالفتی نمی کنیم، نشستند کنار؛ یک چهار، پنج، شش نفری. بقیه همه بیعت کردند، شد رئیس کل دنیای اسلام. و دنیای اسلام آن روز می‌دانید یعنی چه؟ یعنی از مرزهای هندوستان تا مدیترانه؛ این دنیای اسلام است. عراق و مصر و شام و فلسطین و ایران و همه و همه و همه؛ این مجموعه‌ی دنیای اسلام است، رئیس نصف دنیای آباد آن روز شاید؛ با قدرت کامل. آن وقت زندگی امیرالمؤمنین، آن زهد امیرالمؤمنین که شنیدید، مال حالاست، مال این دوران است. یعنی این دنیای شیرین، این لذت زندگی، این راحت، این خوشی، این چیزهایی که بزرگانی را یکی از اینها به خود جذب می‌کند و در یک مرحله‌ی حساس می‌غلطاند، از گردونه خارج می‌کند، همه‌ی اینها با هم نتوانست یک لحظه امیرالمؤمنین را دچار تردید و اضطراب و از راه ماندگی بکند. از همه قویتر؛ از همه‌ی عوامل گمراهی انسانی، این انسان بزرگ نشان داد قویتر و مقتدرتر است. عظمت یعنی اینها. عظمت یعنی اینها، اینهاست که نسلها و تاریخها و انسانها و اجتماعات را در مقابل خود خاضع می‌کند، کسی نمی تواند در مقابل یک چنین شخصیتی سرکشی و گردنکشی بکند، اگر بخواهد انصاف را به خرج بدهد. اصلاً دلها در مقابل او خاضع می‌شود؛ اینهاست. بی‌خودی نمی شود. هر کسی رشحه‌ای از آنچه که در امیرالمؤمنین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) بود، در وجود

خود داشته باشد، بردنیایی از سرکشی‌ها و تمایلات درون خود و بیرون خود می‌تواند فایق بیاید. این امام بزرگوار ما که شما دیدید در زمان ما بزرگترین شخصتیهای دنیا در مقابل او احساس حقارت کردند، نمایندگان او هم در دنیا، هر جا می‌رفتند، چون نام امام همراه آنها بود و یاد امام همراه آنها بود، بزرگان عالم و سرکشان عالم و قدرتمندان عالم را وادار به خضوع و تواضع می‌کرد، این امام بزرگوار ما، بخشی، بخشی، گوشه ای از آن معدن زیبایی و خلوص در آن بزرگوار را توانسته بود در خود به وجود بیاورد. که البته این بخشی که ما می‌گوییم، خیلی است، خیلی عظیم است؛ منتها در مقابل اقیانوس بیکران شخصیت امیرالمؤمین ناچیز است و یک قطره‌یی است؛ اما خودش خیلی زیاد است، خیلی بزرگ است. امیرالمؤمنین را نمی شود این‌جوری شناخت عزیزان من، نمی شود. با این مقایسه‌ها مگر انسان یک قدری احساس کند که اوچه بود. بزرگان عالم، امام سجاد (علیه‌الصّلاۀوالسّلام) در مقابل یکی از اصحابش که به او عرض کرد یابن رسول الله، شما این قدر به خودتان فشارآورید، این قدر زحمت می‌دهید، این قدر عبادت می‌کنید، این قدر زهد می‌ورزید، آخر این‌جور زهد ورزیدن و این قدر به نفس خود فشار آوردن، آخر چرا؟ وادار می‌کرد که حضرت سجاد یک قدری به خودشان رحم کنند،گفت یک قدری به جسم خودتان، به نفس خودتان رحم کنید. امام سجاد گریه کرد، گفت من را مقایسه کن با امیرالمؤمنین، ببین من کجا و امیرالمؤمنین کجا؟! حالا زین‌العابدین است. شخصیت امام سجاد از آن شخصیتهای دست نیافتنی است. نه این‌که در عمل دست نیافتنی است، در ذهن حتّی دست نیافتنی است، از آن خورشیدهای تابانی است که ما فقط از دور می‌توانیم شعاعش را ببینیم. او، وقتی که به امیرالمؤمنین نگاه می‌کند، با آن چشم تعظیم و تجلیلی

نگاه‌کند که یک بچه‌ی کوچکی به یک قهرمان بزرگ نگاه می‌کند. این‌جور است امیرالمؤمنین!

خب، حالا این امیرالمؤمنین با این عظمت، عزیزان من آنی که به من و شما خیلی ارتباط پیدا می‌کند، این بخش قضیه است، چون پیرو این مرد بودن که با زبان که نمی شود. شما توی میدان جنگ، هی بگویید فلانی فرمانده‌ی ماست، فلانی فرمانده‌ی ماست، هی اظهار ارادت به فلان فرمانده بکنید، بعد آن فرمانده همه را به صف کند، شما نروید. به تمرین دعوت کند، شما حاضر نشوید. به حمله دستور بدهد، شما پشت بکنید! این چه فرماندهی است؟! این‌که فرمانده نشد. خب، انسان با دشمنش، با یک آدم بیگانه همین‌جور رفتار می‌کند. امیرالمؤمنین آقای ماست، امام ماست، پیشوای ماست، رهبر ماست، ماشیعه‌ی علی هستیم، به این افتخار می‌کنیم، اگر کسی اسم امیرالمؤمنین را با تجلیل کمتری بیاورد، دلمان از بغض او پر می‌شود، خب، این لازم است یک منشأ اثری باشد در زندگی ما. نمی گویم مثل امیرالمؤمنین، خب امام سجاد هم فرمود که مثل امیرالمؤمنین نمی تواند عمل کند. خود امیرالمؤمنین فرمود: «علی و انّکم لاتقدرون علی ذلک»؛ به کی؟ به عثمان بن حنیف به آن عظمت به او فرمود که شما نمی توانید این‌جوری که من می‌کنم عمل کنید. خب، این‌که واضح است. اما در آن راه، در آن جهت، در آن سمت، در جبهه‌ی او لااقل قرار بگیرید. این لازم است. خب، اگر می‌خواهید در جبهه‌ی امیرالمؤمنین قرار بگیرید، بارزترین خصوصیت امیرالمؤمنین در دوران حکومتش که مربوط به امروز من و شما می‌شود، این دوچیز است: یکی عدل اجتماعی، یکی زهد نسبت به دنیا؛ این دو چیز است. این دو چیز را باید ما مثل پرچم در جامعه‌ی خودمان بلند کنیم عزیزان من.

»عدالت اجتماعی»؛ «عدالت اجتماعی» یعنی نظر و نگاه دستگاه قدرت و حکومت نسبت به آحاد مردم، نگاه یکسان باشد؛ در مقابل قانون،در مقابل امتیازات، درمقابل برخوردها، یکسان. خب، البته با یکی انسان دوست است، با یکی خویشاوند است؛ ارتباطات یک جور نیست با همه. آن کسانی که مسؤولیتی دارند یک جایی - حالا مسؤول یک اداره، مسؤول یک میز، مسؤول یک ناحیه‌ی کوچک، فرقی نمی کند - یامسؤولیتهای بزرگ، همه مثل هم است. دلها، بالاخره با یکی انسان آشناست، با یکی آشنانیست، با یکی رفیق است، با یکی نیست؛ این را نمی خواهیم بگوییم. برخورد و رفتار قانونی؛ آن جایی که پای امتیازات به میان می‌آید؛ آن جایی که حرکت و نگاه و اشاره از سوی این مسؤول منشأ اثر می‌شود. این جاباید یکسان باشد. باید همه احساس کنند که از خیرات نظام اسلامی به طور یکسان بهره‌مند می‌شوند. البته بعضیها تنبلند، دنبال کار نمی روند؛ بعضیها کوتاهی می کنند، بعضی به خودشان ظلم می کنند، حساب آنها جداست. اما باید، عدل اجتماعی معنایش این است که قانون، مقررات، رفتارها، نسبت به همه‌ی افراد جامعه یکسان باشد، کسی امتیاز ویژه‌یی بدون دلیل نداشته باشد، این معنای عدل اجتماعی است. امیرالمؤمنین این کار را کرد. اساس دشمن تراشی علی (علیه‌السّلام) این بود. آن کسی که برای امیرالمؤمنین و علیه دشمنان او آن همه شعر گفته بود و آن همه محبت کرده بود و - نجاشی شاعر - او هم وقتی که روز ماه رمضان حد خدا را شکست، امیرالمؤمنین حد خدا را بر او جاری کرد. گفت حدود الهی را نقض کردی. روز ماه رمضان علناً شرب خمر کرده بود، هم شرب خمر بود، هم شکستن حرمت ماه رمضان بود. آمدند که خب آقا ایشان این قدر برای شما شعر گفته است، این قدر به شما محبت کرده، این قدر دشمنهای شما آمدند دنبالش، نرفت سراغ دشمنهای شما، خب این را نگه‌اش دارید یک

جوری. فرمود خب نگه که - مثلاً حالا شاید به این مضامین - خب، بله بماند، قدمش - مثلاً - روی چشم؛ اما حدّ خدا را باید جاری کنیم. حدّ خدا را جاری کرد. او هم بلند شد رفت پیش معاویه. یعنی این‌جوری با حکم خدا، با حدود الهی، این‌جور رفتار می‌کند امیرالمؤمنین.

همین امیرالمؤمنین کسی می‌آید که یکی از گناهان را انجام داده است - دزدی - حضرت فرمود قرآن چی بلدی؟ آیه‌ی قرآن خواند. گفت: «قد وهبت یدک بسورهٔ البقرهٔ»؛ دست تو را - که باید قطع می‌کردم - به سوره‌ی بقره بخشیدم؛ برو! این تمایز بی‌جانیست، این امتیاز به خاطر سوره‌ی بقره است، به خاطر قرآن است. امیرالمؤمنین در ملاحظه‌ی اصول و ارزشها و معیارها، هیچ ملاحظه‌یی از کسی نمی کرد. آن‌جا آن آدم را که فسق و فجور ورزیده است، به خاطر فسق و فجورش، حدّ شرعی می‌زند وملاحظه‌ی این‌که او به حال من خیری دارد، نمی کند؛ اما این‌جا به خاطر قرآن، از حدّ دزدی صرف نظر می‌کند. این، امیرالمؤمنین این است. یعنی صددرصد براساس معیارها و ارزشهای الهی، و نه چیز دیگر، حرکت می‌کند. این عدل امیرالمؤمنین است. اینی که گفته شده است »قتل فی محراب عبادته لشدّت عدله« - که نمی دانم البته این حرف دقیقاً مال کیست - اما حرف درستی است، حرف درستی است. عدالت امیرالمؤمنین موجب شد که نتوانند کسانی که صاحب نفوذ بودند، او را تحمل بکنند.[1]

حالا یک چیز درباره‌ی زندگی امیرالمؤمنین را من امروز عرض کنم و آن، این خصوصیت است که من از آن تعبیر می‌کنم به توازن در شخصیت امیرالمؤمنین. یک توازن عجیبی در شخصیت امیرالمؤمنین هست. یعنی چه؟ یعنی صفات ظاهراً متضاد و ناسازگار، در وجود امیرالمؤمنین آن چنان

۱. در دیدار اقشار مختلف امت حزب‌الله بمناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی(ع)، ۱۳۷۵/۹/۵.

کنار هم زیبا چیده شده است که خود یک زیبایی به وجود آورده است. چیزهایی که با هم سازگار نیست علی‌الظاهر. در انسانهای دیگر هم، انسان نمی‌بیند که این صفات با هم در کسی جمع بشوند. از این قبیل صفات متضاد در امیرالمؤمنین الی ماشاءالله هست، نه یکی، نه دو تا، خیلی زیاد است. حالا چند تا از این صفات متضادی که در کنار هم در امیرالمؤمنین حضور و وجود پیدا کرده است، من عرض کنم.

مثلاً رحم و رقّت قلب در کنار قاطعیت و صلابت، اینها با هم نمی‌سازد. اما در امیرالمؤمنین، عطوفت و ترحم و رقت قلب در حدّ اعلیٰ که واقعاً برای انسانهای معمولی، این‌جور حالتی کمتر پیش می‌آید. مثلاً فرض بفرمایید کسانی که به فقرا کمک کنند، به خانواده‌های مستضعفین سر بزنند، البته زیادند. اما آن کسی که اولاً این کار را در دوران حکومت و قدرت خود انجام بدهد؛ ثانیاً کار یک روز و دو روزش نیست، کار همیشه‌ی اوست؛ ثالثاً به کمک کردن مادی اکتفا نمی‌کند، می‌رود با این خانواده، با این پیرمرد، با این آدم کور و نابینا، با این بچه‌های صغیر می‌نشیند، مأنوس می‌شود، دل آنها را خوش می‌کند، البته کمک هم می‌کند و بلند می‌شود، این‌جور آدمی شما چند تا می‌توانید در بین انسانهای رحیم و عطوف پیدا کنید؟ امیرالمؤمنین در ترحم و عطوفتش این‌جوری است. یعنی فرض بفرمایید خانه‌ی این بیوه‌زن صغیردار که می‌رود، تنورش را که آتش می‌کند، نان که برایش درست می‌کند، غذا که برایش برده است، تو دهن بچه‌های او با دست مبارک خودش غذا که می‌گذارد، اینها بماند؛ برای این‌که این بچه‌های گرفته و غمگین، لبخندی بر لبانشان بنشیند، با اینها بازی می‌کند، خم می‌شود اینها را روی دوش خود سوار می‌کند، راه می‌رود توی کلبه‌ی محقر اینها، سرگرم می‌کند، تا گُل خنده بر لبان این بچه‌های یتیم بنشیند! این رحم و عطوفت امیرالمؤمنین است که

یکی از بزرگان آن وقت گفت: آن‌قدر دیدم که امیرالمؤمنین با انگشتان مبارک خودش عسل در دهان بچه‌های یتیم و فقیر گذاشت که «لوددت ان اکون یتیما»؛ تو دلم گفتم کاش من هم یک بچه‌ی یتیمی بودم که علی این‌جور من را مورد لطف و تفضّل خودش قرار می‌داد! این ترحم امیرالمؤمنین، رقت و عطوفت امیرالمؤمنین. همین امیرالمؤمنین در قضیه‌ی نهروان آن‌جایی که یک عده انسانهای کج‌اندیش و متعصب تصمیم دارند اساس حکومت را با بهانه‌های واهی براندازند، وقتی در مقابل آنها قرار می‌گیرد، نصیحت می‌کند، فایده نمی‌بخشد؛ احتجاج می‌کند، فایده نمی‌بخشد؛ واسطه می‌فرستد، فایده نمی‌بخشد؛ کمک مالی می‌کند، وعده‌ی همراهی می‌دهد، فایده نمی‌بخشد؛ در آخر سر که صف‌آرایی می‌کند، باز هم نصیحت می‌کند، فایده نمی‌بخشد؛ بعد حالا بنای قاطعیت است دیگر، دوازده هزار نفرند، این پرچم را می‌کوبد به دست یکی از یارانش این‌جا، می‌گوید هر کس آمد تا فردا زیر این پرچم، در امان است. با بقیه‌تان خواهم جنگید که از این دوازده هزار، هشت هزار نفر آمدند زیر این پرچم. گفت شماها که بروید، رفتند. حالا اینها سابقه‌ی جنگ دارند، دشمنی کرده‌اند، بدگویی کرده‌اند، اینها را دیگر امیرالمؤمنین اهمیت نمی‌دهد. بنای جنگ و ستیز داشتید، گذاشتید کنار، بروید پی کارتان. چهار هزار نفر دیگر ماندند، فرمود مصممید شماها بجنگید؟ دید بله، بنا دارند بجنگند. گفت خیلی خب، پس از چهارهزار نفر شما، ده نفر زنده نخواهید ماند! جنگ را شروع کرد، از این چهار هزار نفر، نه نفر زنده ماندند. بقیه، همه را به خاک هلاک انداخت! صلابت؛ این همان علی است. این، همان علی است. چون می‌بیند طرف مقابل، انسان بدی است، انسان خبیثی است. مثل کژدم است، توجه بکنید! خوارج را درست ترجمه نمی‌کنند. من می‌بینم متأسفانه در صحبت و شعر و سخنرانی و فیلم و همه چیز، خوارج را به خشک

مقدس‌ها تعبیر می‌کنند، این غلط است. خشک مقدس کدام است. خشک مقدس زمان امیرالمؤمنین خیلی بود، برای خودشان کار می‌کردند. خشک مقدس یعنی چه؟ خوارج را اگر می‌خواهید بشناسید، نمونه‌اش را من در زمان خودمان معرفی می‌کنم به شما. مثل این منافقین، گروه منافقین یادتان هست که؟ آیه‌ی قرآن می‌خواندند، خطبه‌ی نهج‌البلاغه می‌خواندند، ادعای دینداری می‌کردند، خودشان را از همه مسلمان‌تر و انقلابی می‌دانستند؛ آن وقت بمب‌گذاری می‌کردند، ناگهان یک خانواده را بزرگ و کوچک و بچه و صغیر و همه چیز را سر افطار ماه رمضان می‌کشتند! چرا؟ چون اینها طرفدار امامند؛ چون طرفدار انقلابند. بمب‌گذاری می‌کردند، ناگهان یک جمعیت بی‌گناه را توی فلان میدان شهر مثلاً، نابود می‌کردند. شهید محراب هشتاد ساله، پیرمرد نورانی مؤمن مجاهد فی‌سبیل‌الله را، بمب‌گذاری می‌کردند، می‌کشتند. چهار؛ پنج شهید محراب را از علمای پیرمرد مؤمنِ عالمِ فاضل برجسته را اینها کشتند. یعنی نوع کارها این‌جور کارهایی است. خوارج اینها بودند. عبدالله‌بن‌خبّاب را می‌کشند، عیالش را که حامله است، شکمش را می‌شکافند، جنین او را هم که یک جنین مثلاً چند ماهه است، او را هم نابود می‌کنند؛ مغزش را متلاشی می‌کنند! چرا؟ چون اینها طرفدار علی‌بن‌ابیطالبند، باید نابود بشوند، باید کشته بشوند. خوارج اینهایند. خوارج را درست بشناسید. کسانی با تمسک به ظاهر، به دین، با تمسک به آیات قرآن، حفظ کردن قرآن، حفظ کردن نهج‌البلاغه - آن روز البته قرآن فقط؛ در دوره‌های بعد هرچه که مصلحت باشد؛ که ظاهر دینی آنها را حفظ بکند - و اعتقاد به برخی از امور دینی؛ اما مخالفت با آن لبّ و اساس دین. تعصب بر روی این حرف، دم از خدا زدن، اما نوکری بی‌حلقه به گوشی شیطان را داشتن. دیدید منافقین یک روزی آن‌جور ادعاها داشتند، بعد هم وقتی لازم شد با امریکا و با صهیونیستها

و با صدام و با هر کی لازم باشد، حاضر بودند کار کنند و نوکریشان را بکنند برای مبارزه با انقلاب و با امام و با نظام جمهوری اسلامی. خوارج این‌جور موجوداتی بودند. آن وقت امیرالمؤمنین در مقابل اینها با قاطعیت. این همان علی است؛ «اشداء علی الکفار رحماء بینهم». این ببینید، این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین چه‌طور، چه مجموعه‌ی زیبایی به وجود می‌آورد. انسانی با آن ترحم، با آن رقت، طاقت نمی‌آورد یک بچه‌ی یتیم را غمگین ببیند، دلش نمی‌آید، می‌گوید تا من این را نخندانم از این‌جا نخواهم رفت. آن وقت آن‌جا در مقابل آن انسانهای کج‌اندیشِ کج‌عمل - که مثل کژدم نیش می‌زنند به هر انسان بی‌گناهی - در مقابل آنها می‌ایستد، چهارهزار نفر را در یک روز، در چند ساعت کوتاه از بین می‌برد. «لن یفلت منهم عشرهٔ»؛ ده نفر از اینها زنده نخواهند ماند. از اصحاب خود امیرالمؤمنین هم کمتر از ده نفر شهید شدند، پنج نفر، شش نفر ظاهراً از اصحاب امیرالمؤمنین شهید شدند؛ از آن چهارهزار نفر آنها کمتر از ده نفر باقی ماندند؛ یعنی نه نفر! این ببینید، این توازن در شخصیت یعنی این. خب این یک مثال، یک نمونه.

یا نمونه‌ی دیگر! ورع و حکومت. خیلی چیز عجیبی است. ورع یعنی چه؟ یعنی از هر چیز شبهه‌ناکی که بوی مخالفت با دین از آن استشمام می‌شود، انسان اجتناب بکند؛ این معنای ورع است. از آن طرف حکومت چه؟ آخر مگر می‌شود در حکومت، انسان این‌جور رعایت ورع را بکند؟ ما حالا دستمان در کار است، می‌بینم چه‌قدر قضیه مهم است وقتی در کسی به وجود بیاید. در حکومت انسان با مسایل به صورت کلی مواجه است. ممکن است یک قانونی را که اجرا می‌کند، خب، سودهای زیادی دارد، یک گوشه‌یی به یک نفر در خلال این قانون ظلم بشود. مأمور انسان ممکن است در یک بخشی از این دنیا، در گوشه‌یی از این کشور، تخلف بکند، چه‌طور انسان می‌تواند در مقابل

این همه جزییات غیر قابل احاطه، ورع الهی را رعایت بکند؟ لذا حکومت با ورع نمی‌سازد به حسب ظاهر؛ اما امیرالمؤمنین نهایت ورع را با مقتدرانه‌ترین حکومتها با هم جمع کرده است. این ببینید، این خیلی چیز عجیبی است. با کسی رودربایستی ندارد امیرالمؤمنین. اگر آن حاکمی که به نظر او ضعف دارد و مناسب این کار نیست، محمّدبن‌ابی‌بکر هم هست - که مثل فرزند خود امیرالمؤمنین است؛ محمّدبن‌ابی‌بکر واقعاً مثل پسر امیرالمؤمنین بود، حضرت مثل فرزند خود او را دوست می‌داشت؛ او هم به علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السّلام) مثل پدر نگاه می‌کرد؛ فرزند کوچک ابی‌بکر بود، شاگرد مخلص امیرالمؤمنین و در دامان امیرالمؤمنین بزرگ شده بود این بچه - این را فرستاد مصر، بعد نامه نوشت که من احساس می‌کنم - حالا به تعبیر ما - عزیزم! تو برای مصر کافی نیستی. تو را برمی‌دارم، مالک اشتر را می‌گذارم. او هم بدش آمد. محمّدبن‌ابی‌بکر هم ناراحت شد - خب، قهراً بشر است دیگر؛ هرچه مقامش عالی است، بالاخره بهش برخورد - اما امیرالمؤمنین این را توجه نکرد، اهمیت نداد که حالا این محمّدبن‌ابی‌بکر من، این شخصیت به این عظمت که این‌قدر به درد امیرالمؤمنین خورد، در جنگ جمل، در هنگام بیعت، خب پسر ابی‌بکر بود، برادر امّ‌المؤمنین - عایشه - بود. خب، این‌قدر در کنار امیرالمؤمنین وجود این شخصیت ارزش داشت برای علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السّلام)، حالا او بهش برمی‌خورد؛ اهمیت ندارد! این ورع است. ورعی که در حکومت به درد انسان، به درد یک حاکم می‌خورد؛ حد اعلایش در امیرالمؤمنین است.

شاعری برای امیرالمؤمنین شعر گفته است. علیه دشمنان امیرالمؤمنین شعر گفته است ـ به نام نجاشی ـ روز ماه رمضان از یک کوچه‌یی عبوری می‌کرد؛ یک آدم بدی به این شاعر گفتش که بیا امروز را پهلوی ما باش. گفت می‌خواهم بروم مسجد مثلاً قرآن، نماز؛ گفت حالا بیا بابا! روز ماه رمضان کی

به کی است! حالا بیا ما با هم. به زور این شاعر را کشاند، این هم خب بالاخره شاعر بود دیگر. رفت تو خانه‌ی این و بساط روزه‌خواری و شرب خمر و فلان و نمی‌خواست اما مبتلا شد. خب، بعد هم فهمیدند همه. آمدند بیرون یا چه شد که همه فهمیدند که اینها شرب خمر کرده‌اند. امیرالمؤمنین گفت باید حد خدا را بخورند. هشتاد تازیانه برای شرب خمر، ده تا یا بیست تا هم اضافه برای این‌که روز ماه رمضان این کار را کردند. نجاشی - شاعر اسمش نجاشی بود - گفت: من؟! شاعر شما؟! مداح حکومت شما؟! با دشمنان شما این‌جور من مبارزه کردم با ابزار زبان. من را شلاق می‌خواهید بزنید؟! حضرت - حالا به بیان خودشان حالا مثلاً، در بیان امروز ما، مثلاً شبیه این بیانها - که خب، آن به جای خود محفوظ، خیلی هم عزیزی، خیلی هم خوبی، بله، ارزش هم داری، اما حد خدا را من تعطیل نمی‌کنم. هیچی، هرچه آمدند قوم و خویشهایش که اگر این را شما شلاق زدید، آبروی ما خواهد رفت، ما دیگر سربلند نمی‌شویم، چه، چه. حضرت فرمود، نمی‌شود. حد خدا را من نمی‌توانم جاری نمی‌کنم. خواباندند این مرد را تازیانه زدند، آن هم شبانه فرار کرد رفت. گفت حالا که با شاعری، با هنرمندی، با روشنفکری مثل من، در حکومت شما بلد نیستند چه‌جوری باید رفتار بکنند، من هم می‌روم آن‌جایی که من را بشناسند؛ قدر من را بدانند - رفت پیش معاویه - معاویه قدر ما را می‌داند! خب برود؛ به جهنم! وقتی کسی این‌قدر کور است که درخشندگی علی را نمی‌تواند از لابلای احساسات شخصی خود ببیند، خب این جزایش همین است که برود پیش معاویه. عقوبت او همین است که بشود مال معاویه، برود. توجه می‌کنید. امیرالمؤمنین خب، می‌دانست که این از دست خواهد رفت، یک شاعر هم مهم بود، آن روز از امروز هم مهمتر بود. امروز هم هنرمندها حایز اهمیتند البته، اما آن روز مهمتر بود. آن روز تلویزیون که نبود. رادیو که نبود.

تشکیلات ارتباط جمعی که نبود. همین شعرا بودند که می‌گفتند و افکار را همه منتشر می‌کردند. ورع امیرالمؤمنین با حاکمیت مقتدرانه‌ی او با هم جمع شدند. ببینید چه زیبایی‌یی درست می‌کند. در دنیا، دیگر سراغ نداریم ما. در تاریخ دیگر این‌جور چیزی را ما ندیده‌ایم. نه قبل از امیرالمؤمنین، خلفای قبل از امیرالمؤمنین درشان قاطعیت‌های زیادی بود، کارهای فوق‌العاده‌یی انسان در این زمینه‌ها در احوالاتشان می‌خواند، اما فاصله‌ی بین امیرالمؤمنین و آنچه قبل از ایشان و بعد از ایشان تا امروز مشاهده شده است، یک فاصله‌ی عجیبی است. اصلاً قابل ذکر نیست، نمی‌شود، قابل توصیف نیست. نمی‌شود توصیف و کرد این حالت را در امیرالمؤمنین این هم یک نمونه‌ی دیگر از توازن.

یا قدرت و مظلومیت. قدرتمندتر از امیرالمؤمنین کیست در زمان امیرالمؤمنین؟ آن شجاعت عجیب حیدری، هیچ کس تا آخر عمر امیرالمؤمنین ادعا نکرد که جرأت دارد در مقابل شجاعت امیرالمؤمنین ایستادگی بکند. همین آدم، مظلومترین آدمهای زمان خودش بلکه آن‌چنانی که گفتند درست هم هست، شاید مظلومترین انسانهای تاریخ اسلام است. خب قدرت و مظلومیت. ببینید دو چیزی که با هم نمی‌سازند. قدرتمندها معمولاً مظلوم واقع نمی‌شوند. اما امیرالمؤمنین مظلوم واقع شد.

زهد و سازندگی امیرالمؤمنین زهدش، بی‌رغبتی به دنیایش مثل است. که دیگر برجسته‌ترین شاید یا یکی از برجسته‌ترین موضوعات نهج‌البلاغه، زهد نهج‌البلاغه است. همین امیرالمؤمنین در طول بیست‌وپنج سال ما بین رحلت پیغمبر و رسیدنش به حکومت، کارهای آبادسازی می‌کرد. باغ درست می‌کرد، چاه حفر می‌کرد، آب جاری می‌کرد، مزرعه درست می‌کرد، از مال مشخصی برای شخص خودش. همه را هم در راه خدا می‌داد. عجیبی این است.

امیرالمؤمنین بد نیست بدانید یکی از پُردرآمدترین آدمهای زمان خودش بوده است. خود آن بزرگوار - در جمله‌یی نقل کردند از قول حضرت - فرمود: «انّ صدقتی» زکاتی که من از مال خودم خارج می‌کنم. فرمود یا زکات یا مثلاً صدقات، تعبیر صدقه دارد. «لو وزّع علی بنی‌هاشم لوسعهم» اگر به همه‌ی بنی‌هاشم تقسیم کنم، کفایت برایشان. درآمد امیرالمؤمنین این‌جوری بود. آدم پردرآمد، اما این انسان پردرآمد زندگیش جزو فقیرانه‌ترین زندگیها بود. همه را در راه خدا می‌داد. رفت در زیرزمین، چاه را حفر کرد و راوی گفت که دیدم آب مثل گلوی شتر از این چاه زد بیرون و جاری شد. امیرالمؤمنین از چاه آمد بالا - با دست خودش هم این کارها را می‌کرد - از چاه آمد بالا گل‌آلود، همان لب چاه نشست یک کاغذ خواست، نوشت که این وقف است از طرف علی‌بن‌ابی‌طالب برای کی و کی و کی. همان‌جا وقف کرد. این‌جوری بود امیرالمؤمنین. اینی را که شما در دوران حکومتش ملاحظه می‌کنید، این ادامه زندگی شخصی و خصوصاً امیرالمؤمنین است که در دو راه حکومتش هم این‌طوری از درمی‌آید. خب زهد و سازندگی.

بی‌رغبتی به دنیا و بنای دنیا که خدای متعال این را وظیفه همه قرار داده است. منافات ندانند. دنیا را بسازید. دنیا را بسازید، زمین را بسازید، آباد کنید، ثروت ایجاد کنید، دل نبندید، اسیر آن نشوید غلام ثروت و پول و مال و منال نشوید. مغرور به آن نشوید. راحت بتوانید آن را انفاق کنید در راه خدا. این است، آن توازن اسلامی این است. این، و از این قبیل، حالا من نمونه‌ها، اگر بخواهم ذکر کنم، نمونه‌های زیادی است که شاید عدل علی‌بن‌ابی‌طالب معنای اعظمش این است. عدالت که ما می‌گوییم در علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السّلام)، معنای ابتداییش که هر کسی از آن درک می‌کند یعنی در جامعه عدالت اجماعی برقرار می‌کرد. این، عدل است. اما عدل بالاتر، همین توازن است. «بالعدل

قامت السماوات والارض». آسمان و زمین بر اساس عدلند. یعنی همین توازن در آفرینش. که حق هم همین است. عدل و حق در نهایت یک چیزند. یک معنا دارند، یک حقیقت دارند. در زندگی امیرالمؤمنین خصوصیات، مظهر عدل است، مظهر توازن است. هر چیزی در جای خود، در حد اعلای زیبایی حضور دارد و وجود دارد، همه‌ی چیزهای خوب.

یکی از این خصوصیات همین استغفار امیرالمؤمنین است که من چند جمله‌یی در آخر این خطبه این را حالا عرض بکنم. خیلی مهم است این. دعا و توبه و انابه و استغفار امیرالمؤمنین. یعنی این شخصیت، شخصیتی که جنگ می‌کند، مبارزه می‌کند، میدانهای جنگ را می‌آراید، میدانهای سیاست را می‌آراید، نزدیک به پنج سال بر بزرگترین کشورهای آن روز دنیا حکومت می‌کند - که قلمرو حکومت امیرالمؤمنین امروز اگر نگاه کنید شاید ده کشور مثلاً باشد یا در این حدود حالا، بشمرید معلوم می‌شود - یک چنین قلمرو وسیعی با آن همه کار، با آن همه تلاش، یک سیاستمدار کامل. امیرالمؤمنین این‌جوری است. یک سیاستمدار بزرگ است. دارد دنیایی را در واقع اداره می‌کند، آن میدان سیاستش آن جنگش، آن میدان اداره‌ی امور اجتماعی‌اش، آن قضاوتش در بین مردم. حفظ حقوق انسانها در این جامعه، اینها خیلی کارهای بزرگی است. خیلی اشتغال و اهتمام می‌طلبد. همه‌ی وقت انسان را به خودش مشغول می‌کند. خب، این‌طور جاها، آدمهای یک بعدی می‌گویند: خب، برای ما دعای ما همین است دیگر؛ عبادت ما همین است، ما داریم در راه خدا کار می‌کنیم برای خداست دیگر، عبادت ما همین است. امیرالمؤمنین نه، این‌جور نمی‌فرماید. آن کارها را دارد، عبادت هم دارد. در بعضی از روایات دارد - من البته خیلی دنبال این قضیه تحقیق نکردم تا

ببینم روایات قابل اعتماد هست یا نه - که در شبانه‌روز - لابد گاهی - هزار رکعت نماز امیرالمؤمنین می‌خواندند.

این دعاهایی که مشاهده می‌کنید، این دعاهای معمول امیرالمؤمنین است. دعا و تضرع و انابه‌ی امیرالمؤمنین از دوران جوانیش بود. آن روز هم امیرالمؤمنین مشغول بود، زمان پیغمبر هم علی (علیه‌السّلام) یک جوان انقلابی توی میدانِ همه کاره‌ی این‌جوری بود. مشغول بود، وقت خالی نداشت، اما همان‌روز هم وقتی نشستند، گفتند در بین اصحاب پیغمبر کی از همه عبادتش بیشتر است؟ ابودرداء گفت: علی. گفتند چه‌طور؟ نمونه آورد، مثال آورد، همه را قانع کرد که علی از همه بیشتر عبادت می‌کند. زمان جوانی، بیست‌وچند سالش بود. بعد از آن هم که معلوم است زمان خلافت هم همین‌جور.

آن داستان نوف بکالی، داستانهای گوناگون از عبادتهای امیرالمؤمنین است. این صحیفه‌ی علویه که بزرگان جمع کردند، ادعیه مأثوره‌ی از امیرالمؤمنین را، یک کتاب بزرگ است؛ دعاهای امیرالمؤمنین. یک نمونه‌اش همین دعای کمیلی است که شما شبهای جمعه می‌خوانید. که من یک وقتی از امام راحل بزرگوارمان پرسیدم در بین این دعاهایی که هست، شما کدام دعا را بیشتر از همه می‌پسندید و بزرگ می‌شمارید؟ یک تأملی کردند، گفتند: دو دعا؛ یکی دعای کمیل، یکی هم مناجات شعبانیه. احتمالاً مناجات شعبانیه هم از امیرالمؤمنین است، چون در روایت دارد که همه‌ی ائمه با این مناجات، مناجات می‌کردند. من حدس قوی می‌زنم که آن هم از امیرالمؤمنین باشد. کلماتش هم شبیه به همین کلمات دعای کمیل، مضامینش نزدیک به مضامین دعای کمیل است. دعای کمیل هم دعای عجیبی است. شروع دعا با استغفار است. شروع دعا با استغفار است؛ خدا را به ده چیز قسم می‌دهد. اول ببینید این استغفاری که من هفته قبل عرض می‌کردم، این است. «اللّهم

انّی اسئلک برحمتک التی وسعت کل شیء». خدا را به رحمتش، خدا را به قدرتش، خدا را به جبروتش، به ده چیز خدا را قسم می‌دهد از صفات بزرگ پروردگار. بعد که این، خدا را به این ده چیز - به نور و به نمی‌دانم رحمت و چه و چه و چه - قسم می‌دهد، بعد می‌فرماید: «الّلهم اغفرلی الذّنوب الّتی تهتک العصم. الّلهم اغفرلی الذّنوب الّتی تنزل النّقم. الّلهم اغفرلی الذّنوب الّتی تحبس الدّعاء». پنج نوع گناه را هم آن‌جا امیرالمؤمنین عرض می‌کند به پروردگار، گناهانی که جلو دعا را می‌گیرند، گناهانی که عذاب نازل می‌کنند، گناهانی که چه، گناهانی که چه. یعنی از اول دعا، استغفار است؛ تا آخر دعا هم باز همین استغفار است. عمده‌ی مضمون این دعای کمیل، طلب مغفرت و آمرزش است. مناجاتی است سوزناک و آتشین در طلب آمرزش از پروردگار. این امیرالمؤمنین است. استغفار این است.

عزیزان من! انسان در عالیترین شکل و متکامل‌ترین نوع زندگی، آن انسانی است که بتواند در راه خدا حرکت بکند و خدا را از خود راضی کند و شهوات، او را اسیر خود نکند. انسان درست، انسان کامل این است. انسان مادی که اسیر شهوت و غضب و هواهای نفسانی و خواسته‌های خود و احساسات خود هست، این انسان، انسان حقیری است، هرچه هم بظاهر بزرگ باشد، هرچه هم به ظاهر مقام داشته باشد. رئیس جمهور بزرگترین کشورهای دنیا، دارنده‌ی بزرگترین ثروتهای دنیا - که نمی‌تواند با خواهشهای نفسانی خود مقابله کند و مبارزه کند، و اسیر خواهشهای نفس خود هست - این انسان کوچکی است. اما یک انسان فقیری که می‌تواند برخواسته‌های خود فائق بیاید و راه درست را که راه کمال انسان است و راه خداست بپیماید، او انسان بزرگی است. استغفار شما را از آن حقارت نجات می‌دهد. استغفار ما را از آن بند و زنجیرها و غُلها نجات می‌دهد. استغفار زنگارهای دل نورانی شما را از بین

می‌برد و پاک می‌کند. این دل که خدای متعال به شما داده است - دل یعنی جان، یعنی روح، یعنی آن هویت واقعی انسان - این خیلی چیز نورانی‌یی است. هر انسانی نورانی است. حتی انسانی که با خدا رابطه ندارد و آشنایی ندارد، در جوهر و ذات خود نورانیت دارد؛ منتها بر اثر بی‌معرفتی، بر اثر گناه، بر اثر شهوترانی، آن را دچار زنگار کرده است. استغفار، این زنگار را از بین می‌برد؛ نورانیت می‌بخشد.[۱]

شما حالا ملاحظه کنید، امام حسین(علیه‌السّلام) فرزند پیغمبر که بود، فرزند عل ی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌الصّلاهٔ‌والسّلام) که بود، فرزند فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) که بود، خب اینها همه اش چیزهایی است که یک انسان

را خیلی تعالی می‌بخشد خود همینها. پرورش یافته‌ی آن خانه و آن دامن و آن تربیت و آن فضای معنوی و آن بهشت روحانی که بود؛ اما به اینها قانع نشد. وقتی نبی اکرم از دنیا رفت، ایشان یک جوان، نوجوان هشت، نه ساله یی بودند. وقتی امیرالؤمنین به شهادت رسیدند، ایشان یک جوان سی و شش، هفت ساله یی مثلاً بودند، هفت، هشت ساله‌یی بودند؛ در دوران امیرالمؤمنین هم که دوران آزمایش بود، دوران تلاش بود، دوران کار بود، زیر دست آن پدر، این مایه‌ی مستعد، مرتب ورز خورده بود و قوی شده بود، درخشان شده بود، تابناک شده بود.[۲]

خب، آدم اگر همتش مثل همت ماباشد، خواهد گفت خب، بس است دیگر، همین، همین، خوب است دیگر؛ با همین خدا را ملاقات کنیم. اما همت حسینی این نیست. در دوران حیات مبارک برادرش، که ایشان مأموم برادرشان بودند و برادرشان امام ایشان بودند، ایشان همان حرکت عظیم را

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران بیست‌ویکم رمضان ۱۴۱۷؛ ۱۳۷۵/۱۱/۱۲.

۲. دیدار فرماندهان و پرسنل سپاه و نیروی انتظامی به مناسبت سوم شعبان میلاد امام حسین(ع)، ۱۳۷۵/۹/۲۴ .

ادامه دادند؛ باز همین‌طور پیشرفت است، باز در کنار برادر، انجام وظایف، اطاعت مطلق از امام زمان. اینها همه درجه است، اینها همه تعالی است، لحظه لحظه هایش را حساب کنید. بعد در مقابل شهادت برادر قرار گرفتند، بعد از آن هم ده سال این بزرگوار زندگی مبارکشان ادامه پیدا کرده است؛ از وقت شهادت امام حسن تا هنگام شهادت خودشان، حدود ده سال و اندکی. این ده سال، شما ببینید امام حسین چه می‌کردند؛ قبل از عاشورا؟

آن عبادت، آن تضرع، آن توسل، آن اعتکاف در حرم پیغمبر، آن ریاضت معنوی و روحانی؛ این یک طرف قضیه.

از طرف دیگر نشر علم، نشر معارف، مبارزه‌ی با تحریف، که آن روز بزرگترین بلای معنوی برای اسلام، تحریف بود که مثل سیلابی از فساد و گنداب به سمت اذهان جامعه‌ی اسلامی سرازیر شده بود. دورانی که سفارش می‌شد به شهرهای اسلامی و کشورها و ملتهای مسلمان آن روز که بزرگترین شخصیت اسلام را، لعن کنند! اگر کسی متهم می‌شد به این‌که طرفدار جریان امامت و ولایت امیرالمؤمنین است، تحت تعقیب قرار می‌گرفت: «القتل بالظنّۀ والاخذ باتهمۀ».

در یک چنین دورانی این بزرگوار مثل کوه ایستاد؛ مثل پولاد بُرید پرده های تحریف را؛ و کلمات آن بزرگوار و فرمایشات آن بزرگوار و خطابش به علما، چیزهایی است که بعضی از آنها که مانده است در تاریخ، نشان می‌دهد که چه حرکت عظیمی را ایشان در این بابت داشتند. خب، این هم یک رشته‌ی دیگر.

رشته‌ی بعد هم رشته‌ی نهی از منکر و امر به معروف در بالاترین شکلش؛ که در نامه‌ی به معاویه - که در کتابهای تاریخ نقل شده است، نقل شیعه هم نیست؛ این، اتفاقاً این نامه تا آن جایی که من در ذهنم هست، مورخین سنی نقل کرده‌اند، گمانم شیعه نقل نکرده است، یعنی من برخورد نکرده‌ام؛ یا اگر

هم نقل کردند، از آنها نقل کردند - آن نامه‌ی کذایی، و نهی از منکر و امر به معروف و اینها، تا هنگام حرکت از مدینه که بعد از به خلافت رسیدن، به سلطنت رسیدن یزید است که این هم باز امر به معروف و نهی از منکر است: «ارید ان امر بالمعروف و نهی عن المنکر»

ببینید! یک انسان هم در تلاش نفسانی و شخصی - تهذیب نفس - آن حرکت عظیم را می‌کند، هم در صحنه و عرصه‌ی فرهنگی، که مبارزه‌ی با تحریف است و اشاعه‌ی احکام الهی و تربیت شاگرد و انسانهای بزرگ و هم در عرصه‌ی سیاسی که امر به معروف و نهی از منکر و بعد هم مجاهدت عظیم، مربوط به عرصه‌ی سیاسی است؛ در سه عرصه این انسان مشغول خودسازی و پیشرفت است. الگو این انسان است؛ عزیزان من! اینها مال قبل از کربلاست. هیچ لحظه‌یی متوقف نباید شد،

دائم بایست در حال پیشرفت بود، چون دشمن منتظر خاکریز نرم است که نفوذ کند. دشمن منتظر توقف است تا حمله کند. بهترین راه برای متوقف کردن حمله‌ی دشمن و بر هم زدن آرایش او، حمله‌ی شماست؛ یعنی پیشرفت شما؛ پیشرفت شما حمله است.

بعضی خیال می‌کنند حمله‌ی به دشمنان معنایش این است که انسان حتماً توپ و تفنگ یک جایی ببرد، یا فریاد سیاسی‌یی بلند کند؛ البته این هم یک وقتهایی هست، بله، لازم است انسان فریاد سیاسی هم بزند، چنین هم خیال نکنند بعضی که وقتی ما به مسأله‌ی فرهنگ اشاره می‌کنیم، یعنی فریاد کشیدن بر سر دشمن نه؛ چرا، او هم جای خودش کار لازمی است؛ اما فقط آن نیست. کار سازندگی انسانی برروی خود، بر روی فرزندان، بر روی زیردستان، بر روی کسان، بر روی امت اسلامی، این بزرگترین کارهاست. دشمن دائم دارد پنجه می‌زند، برای این‌که بتواند این سد عظیم را به نحوی

متزلزل کندیا نازک کند، نفوذ پذیر کند. دشمن که رها نمی کند، دشمن با عظمت ظاهری و پوشالی خود، همه‌ی استکبار غربی و فرهنگ منحط جاهلی و طاغوتی است؛ این دشمن است. در طول قرنها به وجود آمده است، بر همه‌ی منافذ عالم دست انداخته است، چنگ انداخته است، منابع اقتصادی، منابع فرهنگی، منابع انسانی، منابع سیاسی؛ حالا با یک مانع مهمی که اسلام - اسلام واقعی، نه اسلام ادعایی - هست، روبه‌رو شده است. اسلام ادعایی البته هست، سر سفره‌اش هم می‌نشینند؛ هم می‌چرند، انگشتانشان را هم می‌لیسند! آن هم، اسمشان هم مسلمان است! آن‌که خب ترسی ندارد که. سد واقعی، اسلام واقعی است! اسلام قرآن است. اسلام «لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سبیلا» است. اسلام «ان الحکم الّا لله» است؛ اینهاست. یک خرده دایره را اگر اضیق بکنید؛ به وسط دایره، به مرکز، نزدیکتر بشوید، اسلام «انّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنّة» است، اسلام شماها؛ که بدنهاتان پراز ترکش است، بر سر تا پاتان، نشانه‌ی عملیات و جنگ و جهاد فی‌سبیل‌الله و اینها هست، چه جانبازهای عزیز، چه خانواده های شهدا، چه آنهایی که رفتند و بحمدالله زنده و سرحال به کوری چشم دشمن برگشتند؛ این است. این، مانع اصلی این است،

دشمن از این مانع غافل‌نیست. دایم دارد پنجه می‌اندازد.

برای این‌که با پنجه افکنی دشمن، با ناخن کشی دشمن، با حیله گری دشمن، مقابله بکنیم، حرکت، تلاش لازم است، هم در جبهه‌ی خودسازی - این مقدم بر همه است، مثل امام حسین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) که آقا و مولای شماست - هم در جبهه‌ی سیاسی - که آن امر به معروف است و حرکت سیاسی و حضور سیاسی و آن‌جایی که لازم است، بیان مواضع سیاسی و تبیین سیاسی در مقابل دنیای استکبار - هم در جبهه‌ی فرهنگی - یعنی

آدم سازی، خودسازی، خودسازی فکری و اشاعه‌ی فکر و فرهنگ - وظیفه‌ی همه‌ی کسانی است که امام حسین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) را الگو می‌دانند. خوشبختانه ملت ما همه نسبت به حسین‌بن‌علی(علیه‌الصّلاةوالسّلام) خاضعند و آن بزرگوار را بزرگ می‌شمارند. حتی خیلی از غیر مسلمانها این‌جورند.

خب، حالا می‌رسیم به مسأله‌ی کربلا؛ که از جهت دیگری مسأله‌ی کربلا مهم است. که این هم باز درس است برای کسانی که می‌خواهند الگو قرار بدهند این بزرگوار را. ببینید، عزیزان من، ماجرای کربلا خب یک نصف روز تقریباً یا اندکی بیشتر از نصف روز که بیشتر طول نکشیده است که؛ یک تعدادی هم شهید شدند - حالا هفتاد و دو نفر یا یک چند نفر کمتر یا چند تا بیشتر - این همه شهید در دنیا هست، مسأله‌ی کربلا که شما می‌بینید این قدر عظمت پیدا کرده است، که حقش هم هست و هنوز از اینها عظیم‌تر است، این‌جور در اعماق وجود بشر تأثیر گذاشته و نفوذ کرده است، این به خاطر روح این قضیه است. جسم قضیه خیلی حجمی ندارد، بالاخره؛ بچه‌ی کوچک همه جا کشته شده‌اند، حالا آن‌جا یک بچه شش ماهه کشته شد، بعضی جاها قتل عام کردند، صدها بچه را کشته‌اند؛ دشمنان. این‌جا قضیه از لحاظ جسمانی مطرح نیست، قضیه از لحاظ معنا و روح خیلی مهم است. روح قضیه این است که امام حسین(علیه‌الصّلاةوالسّلام) در این ماجرا با یک لشکر روبه‌رو نبود، با یک جماعتی از انسانها - ولو صد برابر خودش - طرف نبوده، امام حسین با یک جهانی انحراف و ظلمات روبه‌رو بود؛ این مهم است. در عین این‌که با یک جهان کجروی و ظلمت و ظلم مواجه بود، آن جهان هم همه چیز داشت، پول داشت، زور داشت، زر داشت، شعر داشت، کتاب داشت، محدث داشت، آخوند داشت، همه چی داشت؛ وحشت انگیز بود؛ آدم معمولی، حتی آدم فوق معمولی درمقابل عظمت پوشالی آن دنیای ظلمت، تنش می‌لرزید. امام

حسین در مقابل این دنیا، قدمش نلرزید، دلش نلرزید، احساس ضعف نکرد، احساس تردید نکرد و آمد یک تنه وسط میدان؛ عظمت قضیه این است؛ قیام‌لله. کار امام حسین (علیه‌الصّلاةوالسّلام) در کربلا قابل تشبیه است و قابل مقایسه است با کار جد مطهرش حضرت محمّدبن‌عبدالله (صلّی‌الله‌علیه‌واله‌وسلّم) در بعثت؛ قضیه این است. همان‌جور که آن‌جا پیغمبر یک تنه با یک دنیا مواجه شد، امام حسین در ماجرای کربلا یک تنه با یک دنیا مواجه شد. آن بزرگوار هم نترسید، ایستاد، آمد جلو؛ امام حسین هم نترسید، ایستاد، آمد جلو. مثل دوایر متحدالمرکز، حرکت نبوی و حرکت حسینی مثل دوایر متحدالمرکزاند، به یک جهت متوجه اند. لذا «حسین منّی و انا من حسین» معنا پیدا می‌کند، این‌جا. این عظمت کار امام حسین بود.

لذا امام حسین در شب عاشورا که فرمودند: بروید، نمانید این‌جا، دست بچه های من را هم بگیرید ببرید، اینها من را میخواهند؛ شوخی که نکردند، حالا آمدیم و آنها قبول می‌کردند، می‌رفتند؛ امام حسین فرض کنیم آن جا تک و تنها می‌ماند، یا باده نفر، خیال می‌کنید عظمت کار امام حسین کم میشد؟ نه، عیناً همین عظمت را باز داشت، چون حضرت تنها بود.

اگر به جای این هفتاد و دو نفر، هفتاد و دو هزار نفر دور امام حسین را می‌گرفتند، باز عظمت کارکم می‌شد؟ نه؛ عظمت کار این‌جا بود که امام حسین در مقابل فشار و سنگینی یک دنیا، یک دنیای متعرض، مدعی، احساس تردید نکرد یک لحظه؛ در حالی که آدمهای معمولی احساس تردید می‌کنند. آدمهای فوق معمولی هم احساس تردید می‌کنند. کما این‌که بارها بنده گفتم، عبدالله بن عباس خب، یک شخصیت بزرگی است دیگر؛ همه‌ی آقازاده‌های قریش از آن وضع ناراحت بودند. عبدالله زبیر بود، عبدالله عمر بود، عبدالله عباس بود، عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر بود، بودند دیگر؛ فرزندان بزرگان

صحابه بودند، بعضی از خود صحابه بودند، در خود مدینه خب، عده‌ی زیادی صحابه بودند، آدمهای با غیرتی هم بودند، نه این که خیال کنید با غیرت نبودند، خب همان کسانی بودند که در مقابل تهاجم مسلم‌بن‌عقبه یا مسرف‌بن‌عقبه‌ی قضیه‌ی «حرّه»ی مدینه که سال بعد حمله کرد به مدینه و قتل عام کردند مدینه را، خب در مقابل اینها ایستادند، جنگیدند، مبارزه کردند، ترسو نبودند، خیال نکنید ترسو بودند. نخیر، شمشیر زدن بودند، شجاع بودند. اما شجاعت ورود در میدان جنگ یک مسأله است، شجاعت مواجه شدن با یک دنیا، یک مسأله‌ی دیگر است. امام حسین این دومی را داشت، برای این دومی حرکت کرد. برای همین است که بنده بارها تأکید کردم که حرکت امام بزرگوار ما یک حرکت حسینی بود. در زمان ما، امام بزرگوار ما رشحه‌ای از حرکت از حرکت حسینی را در کار خود داشت. حالا بعضی بگویند که خب بابا امام حسین تو صحرای کربلا، تشنه شهید شد؛ امام بزرگوار با این عزت حکومت کردند، زندگی کردند، از دنیا رفتند، تشییع شدند! اینها نیست شاخص قضیه. شاخص قضیه مواجه شدن با یک عظمت پوشالی است که همه‌ی چیزها را هم با خود دارد.

عرض کردم، پول داشت، زورداشت، شمشیر زن داشت، مروّج داشت، مبلّغ سینه چاک داشت، محدّث رو منبر برو و حرف بزن داشت؛ این است.

وضع شما الان این است، عزیزان من! کربلا تا آخر دنیا گسترده است، کربلا که به مرزهای آن میدان چند صدمتری محدود نمی‌شد. الان هم آن روز است. همه‌ی دنیای استکبار و ظلم، امروز مواجهند با جمهوی اسلامی. البته امروز بهتر از زمان امام حسین است - حقاً و انصافاً - باید این را قبول کرد. امروز بالاخره در لابلای این ظلمات، روشنی هایی دیده میشود، کسانی هستند، افرادی هستند، روشنفکرانی، مردمان آگاهی، وانگهی ملتهایی، گوشه و کنار دنیا،

خب ارتباطات خوب است. اما دشمن، وضع دشمن اسلام و دشمن جمهوری اسلامی و دشمن این حقی که در اختیار شماست، این گوهر گرانمایه‌یی که توی مشت شماست؛ دشمن او، دشمن همه جا گسترده‌یی است. از دولت استکباری امریکا شما بگیرید، تا فرهنگ حاکم بر بسیاری از جوامع امروز دنیا - اعمّ از جوامع غربی و دنباله‌روان‌شان - تا دلهای فریب‌خورده‌یی که حتی توی خانه‌ی شما دارند زندگی می‌کنند - یعنی تو همین چهاردیواری این کشور الهی و حسینی - تا این‌جاها گسترده است.[۱]

۷-۲. امام راحل(قدس سره)

نکته‌ی دوم این است که این شخصیت دارای ابعاد گوناگون هیچ اصراری و عجله‌یی نداشت که آن زیباییها، درخشندگیهای وجود خود را به رخ کسی بکشد. هر وقت، هرجا تکلیف شرعی او را وادار به یک حرکتی کرد، یک بعدی از ابعاد او آشکار شد. من از سال ۳۷ شروع می‌کنم، سالی که‌من خودم به قم رفتم و اول بار امام را از نزدیک دیدم. البته قبل از او شنیده بودیم در مشهد که درقم یک مدرسی، استاد بزرگی هست جوان‌پسند و برجسته. وقتی رفتیم قم، طلبه‌ی جوانی که قم وارد می‌شود دنبال استاد می‌گردد. در حوزه‌های علمیه انتخاب استاد اجباری نیست. هر کسی طبق پسند و سلیقه‌ی خود استاد را انتخاب می‌کند. استادی که طلاب جوان و مشتاق را در وهله‌ی اول به خود جلب می‌کرد، همین مردی بود که آن روز در میان شاگردانش به عنوان «حاج آقا» شناخته می‌شد. »حاج آقا«، «حاج آقا روح الله» درس او که می‌رفتند، مجموعه‌ی جوانان فاضل و درسخوان و پرشوق درمحفل درس او جمع بودند. ما دریک چنین فضایی وارد شدیم، مردی مظهر نوآوری علمی و

۱ ؟؟؟

تبحر در فقه و اصول. بنده قبل از او استاد بزرگی را در مشهد دیده بودم، که مرحوم آیةالله میلانی باشد که از فقهای برجسته بود، در قم هم همان وقت رییس حوزه‌ی علمیه‌ی قم که استاد امام هم بود، مرحوم آیةالله العظمی بروجردی بود، بزرگان دیگری هم بودند. اما آن محفل درسی که دلهای جوان و مشتاق و کوشا و علاقه‌مند به استعدادهای خوب را جذب می‌کرد، آن درس امام بود؛ فقه و اصول. یواش یواش از قدیمی‌ترها شنیدیم که این مرد فیلسوف بزرگی هم هست و در قم درس فلسفه‌ی او درس اول فلسفه بوده است. لکن حالا ترجیح می‌دهد که فقه تدریس کند. شنیدیم که این مرد معلم اخلاق بوده است و کسانی در درس اخلاق او شرکت می‌کردند و او به تقویت فضایل اخلاقی در جوانها همت می‌گماشته است. در خلال درس در طول سالها، این را از نزدیک هم ما مشاهده کردیم. اما تا این‌جا شخصیت این مرد بزرگ که باطن او سرشار ازخصوصیات ناشناخته است برای اکثر مردم در آن روز، فقط به عنوان یک استاد عالم و شاگردپرور و یک تهذیب کننده‌ی اخلاق طلاب و شاگردان شناخته می‌شد. در سال ۱۳۴۰ مرحوم آیةالله بروجردی - مرجع تقلید - وفات پیدا کرد. مراجع بزرگواری بودند مطرح شدند، دوستانشان نام آنها را می‌آوردند، این‌جا یک صحنه‌یی شد برای این که مرد نشان داد به همه که درس اخلاقی که می‌گفته است، فقط زبان و یاد دادن به دیگران نبوده است. خود او اولین عامل به درسهای تهذیب نفس است. همه دیدند، همه فهمیدند، و تصدیق کردند که این مرد از مقام، ازمطرح شدن، از ریاست؛ حتی اگر آن ریاست مرجعیت باشد که یک ریاست روحانی و معنوی است، روی‌گردان است و برای مقام ومنصب و رتبه و شخصیت هیچگونه تلاشی نمی‌کند، بلکه اگر دیگران هم بخواهند تلاش کنند تا آن‌جایی که بتواند مانع می‌شود. بعد از گذشت حدود یکسال و نیم از فوت مرحوم آیةالله بروجردی

نهضت اسلامی شروع شد. در سال ۱۳۴۱، نیمه‌ی دوم آن سال، این‌جا یک بعد دیگری از ابعاد این شخصیت آشکار شد و آن هوشیاری و تیزفهمی و توجه به نکاتی که غالباً به آن توجه نمی‌کردند از یک طرف و غیرت دینی از یک طرف دیگر. خب خیلیها شنیدندکه تصویب نامه‌ی دولت در آن روز قید مسلمان بودن را در منتخب و سوگند به قرآن را حذف کرده است. خیلی توجه نکردند که این چقدر اهمیت دارد. اما خیلی اهمیت داشت. دلیل هم این بود که آن رژیم با این که مجلس شورای ملی آن زمان مجلس فرمایشی بود، خودشان آن را تشکیل می‌دادند و نامزدهای مورد قبول خودشان فقط به آن‌جا می‌رفتند. در واقع انتخاب مردم وجود نداشت؛ انتصاب بود. با وجود این آن رژیم آن مقررات مربوط به انجمنها و این مسأله‌ی اسلام را جرأت نکرد در وقتی که مجلس بود مطرح کند، ترسید منعکس بشود، گذاشتند در غیاب مجلس. مجلس را آن وقت منحل کرده بودند. مجلس نبود، تصویب نامه‌ی دولت در محیط دربسته‌یی این را تصویب کردند. این نشان می‌داد پشت سر این قضیه حرفهای فراوانی است، مقاصد زیادی است. این را کسی نمی‌فهمید. امام این را فهمید و ایستاد. غیرت دینی او، او را وادار کرد که در این مسأله پیش‌قدم بشود، مبارزه‌ی برای این زاویه‌ی علی‌الظاهر کوچک ضداسلامی را شروع کند و این کار را هم کرد. در همین جا یک نکته‌ی مهمی وجود دارد. حتی در میدان مبارزه هم امام بزرگوار نخواست جلو بیفتد. خود ایشان برای ما نقل کردند که در اول شروع نهضت در منزل مرحوم آیةالله حائری یک نفر از مراجع معروف وقت زمان از هم دوره‌های امام در آن جا بودند، امام خودشان گفتند. گفتند من به ایشان گفتم که شما جلو بیفتید، ما هم دنبال شما حرکت می‌کنیم. یعنی امام مقصودش این بود که تکلیف انجام بگیرد. آن فریضه‌یی که بر دوش خود احساس می‌کرد او را انجام بدهد. جلو افتادن

تویش نبود. البته خب دیگران آن قدر توانایی و جرأت ورود در این میدان را نداشتند. به امام نمی‌رسیدند، امام به طور طبیعی رهبری و سررشته داری این حرکت را برعهده داشت. این مبارزه را امام شروع کرد، به مردم تکیه کرد. تا آن روز هیچ کس از بزرگان حوزه‌های علمیه و مراجع حدس نمی‌زد که بتواند یک حرکت دینی، آن هم در آن دوران اختناق این‌جور پشتیبانی مردم را جلب کند. اما امام در همان روز گفت من به پشتیبانی این مردم حرکت می‌کنم. مردم را دعوت می‌کنم به این بیابان قم. می‌دانست که اگر مردم را دعوت کند، از همه‌ی ایران جمع می‌شوند، یک اجتماع عظیم غیرقابل علاج برای دولت آن وقت و رژیم فاسد به وجود می‌آوردند. این اعتماد را به مردم آن‌جا نشان داد. یک بُعد جدیدی از شخصیت این مرد آشکار شد؛ بُعد قدرت رهبری، شجاعت سیاسی، آشنایی با ریزه‌کاریهای کارهای دشمن، هوشیاری نسبت به هدفهای دشمنان. این بُعد در عمل آشکار شد. سال ۴۲ یعنی سال دوم مبارزه رسید که سال شدت عملها و فشارها و کشتارها بود. آن‌جا امام مثل خورشیدی در آسمان امیدهای ملت ایران ظاهرشد. در موضع یک مرد فداکار، یک آتشفشان، کسی که همه‌ی احساسات لازم برای یک مرد جهانی، یک مرد میهنی، یک مرد اسلامی در او جمع است. شجاعت لازم را دارد، قدرت بسیج عظیم مردم را دارد، صراحت لازم را دارد. چه در اول سال چهل و دو که ماجرای حمله‌ی کماندوها به مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم و حوزه‌ی قم پیش آمد و چه در پانزده خرداد سال چهل و دو که عظمت امام، آن‌جا آشکار شد. یعنی ملت ایران، ناگهان احساس کرد یک پشت و پناهی دارد، یک قله‌ی عظیمی وجود دارد که می‌تواند به او چشم بدوزد و به او توجه کند. امام در پانزده خرداد این جور ظاهر شد در صحنه. بعد از این ماجرا، خب زندان و تبعید و فشارهای فراوان و، امام آن روز جوان نبود. برای ماها که آن روز جوان

بودیم، زندان رفتن و ماجراهای مشکلی که پیش می‌آمد، خیلی سخت نبود؛ بیشتر شبیه یک سرگرمی بود. اما امام در آن سال، در سال شروع مبارزه شصت و سه سالش بود. در شصت و سه سالگی، این مرد با جوشش احساس خود می‌توانست احساسات یک ملت را به جوشش بیاورد. زندان رفتن، تبعید شدن برای کسی درآن سنین کار آسانی نبود، اما این فداکاری، از خودگذشتگی، خطرپذیری در این مرد آشکار شد. این هم یک بعد جدیدی بود. یعنی مردی که در راه آرمانهای بزرگ، در راه تکلیف شرعی، هیچ مشکلی برای او نمی‌تواند مانع راه بشود. بعد هم منتهی شد در طول سال چهل و دو و چهل و سه به تبعید چهارده ساله‌ی امام؛ اول به ترکیه، بعد هم به عراق. دوران تبعید امام، ابعاد تازه‌یی از شخصیت این مرد کم‌نظیر و حقیقتاً در زمان ما استثنایی بروزکرد. چیزهایی که انسان در زندگی شخصیتهای بزرگ به ندرت بعضی از آنها را انسان مشاهده می‌کند. اولاً در موضع یک طراح فکری، به قول معروف مذاکرات سیاسی یک تئورسین، یک طراح که طرح یک حکومت را، طرح یک نظام را، طرح یک بنا و دستگاه جدید را می‌ریزد. آن هم طرحی که هیچگونه سابقه‌ی موجود و محسوسی درمقابل چشم ندارد. مبانی اسلامی با توجه به نیازهای دنیای جدید و مسایلی که در دنیا مطرح است، ترکیب این مسایل می‌شود طراحی یک نظام. این یک بعد بود، بعد دیگر این بود که این‌مرد، با این‌که در ایران نبود، از راه دور، مدت چهارده سال قضایای مبارزات اسلامی و نهضت اسلامی درایران را به معنای واقعی کلمه رهبری کرد. درطول این مدت چهارده سال که بخصوص چند سال اخیر، یعنی از سالهای چهل و نه، پنجاه تا پنجاه و چهار و پنجاه و پنج، دوران شدت اختناق بود و فشار عجیبی بود، خب گروهها، گروهکها، احزاب سیاسی گوناگون، مخفی، مبارز، سیاسی، غیرسیاسی بوجود می‌آمدند. همه در زیر فشارهای رژیم مضمحل می‌شدند،

از بین می‌رفتند یا بی‌خاصیت می‌شدند. با این‌که بعضی از آنها پشتیبانهای سیاسی بین‌المللی هم داشتند. به بلوک شرق و غرب، به شرق بخصوص متصل بودند، هدایت می‌شدند، کمک می‌شدند. اما نهضت امام که متکی به تشکیلات حزبی نبود. امام هیچ تشکیلات حزبی در داخل کشور نداشت. عده‌یی شاگردان و دوستان و آشنایان به فکر او بودند و متن مردم. امام هم وقتی در اعلامیه‌ها صحبت می‌کرد، مخاطب او، آن عده دوستان و آشنایان مخصوص او نبودند؛ مخاطب او متن مردم بودند. با متن مردم و توده‌ی مردم حرف می‌زد، آنها را هدایت می‌کرد و توانست در طول پانزده سال، چهارده سال از راه دور این مایه‌ی فکر اسلامی و نهضت اسلامی را اولاً در ذهنها عمیق کند، ثانیاً درسطح جامعه توسعه بدهد. دلهای جوانها و ذهنها و ایمانها و فکرها را به آن متوجه بکند تا زمینه آماده بشود برای آن انقلاب عظیم. این کار را در واقع امام کرد. خیلیها در داخل کشور کارهای بزرگ و مخلصانه و فداکارانه‌یی انجام می‌دادند، اما اگر مرکزیت امام نبود، هیچکدام از این‌کارها نبود. همه‌ی این تلاشها شکست می‌خورد، همه‌ی این انسانها از نفس می‌افتادند. آن کسی که از نفس نمی‌افتاد، او بود و دیگران هم به نیروی او قوت می‌گرفتند و نیرو می‌گرفتند. بُعد هدایت حقیقی یک حرکت انقلابی یک نهضت بزرگ، در طول مدت چهارده سال و عبور دادن آن از آن همه عقبات گوناگون و طوری شد که افکار غیراسلامی و ضداسلامی به انزوا کشیده شدند، به حاشیه رانده شدند. روزبه‌روز فکراسلامی و این تفکر منطقی و مستحکم و قوی غلبه‌ی خود را بر افکار دیگر آشکار کرد و ثابت کرد. در همه‌ی قضایای مهم، حضور امام محسوس بود. درسال هزاروسیصدوچهل وهفت، فکر ولایت فقیه را امام در نجف؛ مرکز فقاهت با اتکاء به مایه‌های محکم فقهی از آب درآورد. البته ولایت فقیه جزو مسلمات فقه شیعه است. اینی که حالا بعضی نیمه سوادها می‌گویند

امام ولایت فقیه را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند. این ناشی از بی‌اطلاعی است. کسی که با کلمات فقها آشناست می‌داند مسأله‌ی ولایت فقیه جزو چیزهای روشن و واضح در فقه شیعه است. امام، کاری که امام کرد این بود که این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاستهای امروز و مکتبهای امروز دارند، توانست مدوّن کند و آن را ریشه دار و مستحکم و مستدل و همراه با کیفیت به شکلی که برای هر انسان صاحب نظری که با مسایل سیاسی روز و مکاتب سیاسی روز هم آشنا هست، قابل فهم و قابل قبول باشد در بیاورد. این کار بزرگ امام بود که این کار درسال چهل و هفت انجام شد. در ایران، عزیزان من در آن دوران چهارده ساله، بخصوص در این سالهای آخر، مبارزین اسلامی احساس تنهایی نمی‌کردند، همیشه احساس می‌کردند که امام با آنها مرتبط و متصل است. در ماجرای درگذشت فرزندش، یک بعد دیگر از ابعاد این شخصیت عظیم آشکار شد. خب خیلیها بزرگند، عالمند، شجاعند، اما آن کسانی که این عظمتها در درون عواطف آنها و در زوایا و اعماق دل آنها امتداد داشته باشد، خیلی زیاد نیستند. مرد مسنّی درسنین نزدیک به هشتاد سال، آن وقت امام نزدیک به هشتاد سال سنش بود، آن وقتی که آن فرزند فاضل و برجسته‌اش از دنیا رفت. پسر او هم یک پسر برجسته‌ی فاضل، یک عالم ممتاز. یک امید آینده در واقع. این پسر ازاین مرد گرفته شد. جمله‌یی که از امام نقل شد و شنیده شد که ایشان گفتند، این بود که این لطف خداست. این را مهربانی الهی، لطف پنهانی خدا تلقی کرد. این‌جور فهمید که خدا به او لطف کرد، آن هم لطفی پنهانی. فرمود این از الطاف خفیه‌ی الهی بود. ببینید چقدر عظمت می‌خواهد در یک انسان! این مصیبتها، این سختیها، این شدتهایی که در دوران انقلاب وارد آمد بر این مرد بزرگ و او مثل کوه استواری آنها را تحمل کرد، ریشه‌اش در همین

عظمت روحی است که در مقابل مرگ عزیزی اینچنین یک چنین برخوردی پیدا می‌کند، بعد هم قضایای بعدی بود. تبعید ایشان از عراق و شروع هجرت. هجرت به کویت که نشد، هجرت به پاریس و فرمود اگر چنانچه به من اجازه‌ی اقامت در کشوری ندهند، فرودگاه به فرودگاه خواهم رفت و پیامم را به همه‌ی دنیا خواهم رساند. یعنی آن عظمت، آن شجاعت، آن شرح صدر، آن استقامت کم‌نظیر، آن قدرت رهبری الهی و پیامبرگونه، خودش را این جا نشان داد. این باز بعد جدیدی بود از ابعاد شخصیت این بزرگوار. بعد هم آمدن به ایران و مواجهه‌ی با آن قضایا و تشکیل نظام جمهوری اسلامی. آنچه در دوره‌ی بعد از تشکیل نظام جمهوری اسلامی از ابعاد وجودی امام مشاهده شد، این به مراتب به نظر من مهمتر و عظیم‌تر بود از آنچه که قبلاً دیده شده بود. در این دوران، امام این شخصیت برجسته و ممتاز، در دو بعد و دو چهره مشاهده می‌شود؛ در دوران حکومت. یک چهره چهره‌ی رهبر و زمامدار است، یک چهره چهره‌ی یک زاهد و عارف. ترکیب این دو با هم، از آن کارهایی است که جز در پیامبران، جز درمثل داود و سلیمان، جز در پیامبری مثل پیامبر خاتم (صلّی‌الله‌علیه‌واله‌وسلّم) انسان نمی‌تواند دیگر پیدا بکند ترکیب این دوبعد در زندگی این مرد. اینها حقایقی است که ملت ایران اینها را درطول سالهای متمادی لمس کرده، ما هم که ازنزدیک اینها را مشاهده کردیم و دیدیم. تربیت اسلامی این است؛ تربیت قرآنی. امام به یک چنین چیزی دعوت می‌کرد همه را ونظام اسلامی را برای تربیت انسانهایی ازاین قبیل می‌خواست و می‌پسندید. همان‌طور که خود او مظهر اعلای او بود. درچهره‌ی یک حاکم و زمامدار و رهبر، امام بزرگوار مردی بود هوشیار، باشهامت، با تدبیر، با ابتکار، دریادل، امواج سهمگین در مقابل او چیز کم‌اهمیتی محسوب می‌شدند. هیچ حادثه‌ی سنگینی نبود که بتواند او را شکست بدهد، او را به خضوع در مقابل

آن حادثه وادار کند. از همه‌ی حوادث تلخ و سختی که در زمان ده‌ساله‌ی رهبری آن بزرگوار پیش آمد که خیلی زیاد هم بود، امام از همه‌ی این حوادث بزرگتر بود. هیچکدام از آن حوادث؛ آن جنگ، آن حمله‌ی امریکا، آن توطئه‌های کودتا، آن ترورهای عجیب و غریب، آن محاصره‌ی اقتصادی، آن کارهای عظیم و عجیب و غریبی که دشمنان با شکلهای مختلف می‌کردند، هیچکدام نمی‌توانست این مرد بزرگ را دچاراحساس ضعف و شکست بکند. از همه‌ی این حوادث قویتر وبزرگتر بود. معتقد به مردم بود. حقیقتاً به آراء مردم اعتقاد داشت. به نظر مردم، به رأی مردم اعتقاد داشت که من حالا در آن خطبه‌ی دوم دراین‌باره مختصری صحبت خواهم کرد. به مردم ازصمیم قلب علاقه داشت. به مردم عشق می‌ورزید، مردم را دوست می‌داشت. آنچه را که دریک زمامدار کارآمد وقوی - در زمامداران مختلف عالم - ما دیدیم که مایه‌ی امتیاز آنها می‌شد، درامام اغلب آن صفات را تا آن جایی که من بررسی کردم وبه ذهنم رسیده اینها را ما مجتمع می‌دیدیم. هم عاقل بود، هم دوراندیش بود، هم محتاط بود، هم دشمن شناس بود، هم به دوست اعتماد می‌کرد، هم ضربه‌یی را که به دشمن وارد می‌کرد، ضربه‌ی قاطع وارد می‌کرد. همه‌ی آن چیزهایی که برای یک انسانی لازم است تا بتواند دریک چنین جایگاه حساس و خطیری انجام وظیفه کند و خدا و وجدان خود را راضی بکند، دراین مرد جمع بود. درمورد اعتمادبه مردم، امام اولی که انقلاب پیروز شد می‌توانستند اعلام کنند که نظام ما، یک نظام اسلامی است؛ نظام جمهوری اسلامی است، از مردم هم هیچ نظری نخواهند، هیچکس هم اعتراضی نمی‌کرد؛ اما این کار را نکردند. رفراندوم درباره‌ی اصل نظامو کیفیت نظام را امام راه انداخت. ازمردم نظر خواست، مردم گفتند جمهوری اسلامی، تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می‌توانست یک قانون اساسی‌یی را

پیشنهادکند - مطرح کند - همه‌ی مردم هم یا یک اکثریت قاطعی از مردم یقیناً قبول می‌کردند. می‌توانست عده‌یی را معین کند، بگوید اینها بروند قانون اساسی بنویسند، هیچکس اعتراض نمی‌کرد. اما امام این کار را نکرد. امام، انتخابات خبرگان را به راه‌انداختند، حتی عجله داشتند که این کار هرچه زودتر انجام بگیرد. در انقلابهای دنیا، آن کسانی که یک انقلابی را - حالا آن‌که اسمش انقلاب است. غالباً هم کودتا است، انقلاب نیست؛ مثل انقلاب، دربین انقلابهای دنیا خیلی کم‌پیشامده است؛ همانی که هست - آن کسانی که در رأس کار قرارمی‌گیرند برای خودشان یک سال، دوسال فرصت قرار می‌دهند. می‌گویند ما تا وقتی آماده‌ی برای رأی گیری بشویم، باید یکسالی بگذرد. همان را هم غالباً تمدید می‌کنند، امام دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که اولین انتخابات را؛ یعنی همان رفراندوم قانون اساسی را به راه انداخت. یکی، دوماه بعدانتخابات خبرگان بود. چندماه بعد انتخابات ریاست جمهوری بود. چندماه بعد انتخابات مجلس بود. دریکسال - که همان سال پنجاه وهشت باشد - چهارباراز آراء مردم امام استفسار کرد برای چیزهای گوناگون. برای اصل نظام، برای قانون اساسی نظام که قانون اساسی یک بارخبرگانش انتخاب شدند، یکبار خود قانون اساسی به رأی گذاشته شد برای ریاست جمهوری، برای تشکیل مجلس شورای اسلامی. یعنی به معنای واقعی کلمه امام معتقد بود به آراء مردم. آن چه را که مردم می‌خواهند و آراءشان برآن متمرکز می‌شود. البته دراین کارها هیچ وقت سررشته‌ی کار راهم به دست سیاستبازها نمی‌داد. مردم غیر ازسیاست بازهایند، غیر مدعیان سیاستند، غیر ازمدعیان طرفداری مردمند؛ مردم. امام به مردم اعتماد داشت. خیلی از گروهها و احزاب و داعیه‌داران و سیاست بازها و حزب‌بازها و اینها بودند، امام به اینها کاری نداشت، میدان هم به اینها نمی‌داد که بیایند زیاده‌طلبی کنند، به نام مردم

حرف بزنند، عوض مردم تصمیم بگیرند، لکن به آراء مردم احترام می‌گذاشت. جنگ پیشامد، درنقش یک فرمانده‌ی نظامی، فرمانده نیروهای مسلح امام ظاهرشد. مسأله‌ی اقتصاد پیش آمد، محاصره‌ی اقتصادی امام پشتیبان کامل بود، پشتیبان روحی دستگاههای دولتی. اول انقلاب برای کارهای گوناگون حمایت از مستضعفان و محرومان، امام دستورات فراوانی دادند، کارهای زیادی انجام گرفت. مؤسساتی مثل جهاد سازندگی، مثل بنیاد مسکن، مثل کمیته‌ی امداد، مثل بنیاد مستضعفان، مثل بنیاد جانبازان، بنیاد پانزده خرداد، برای کمک رسانی به مردم؛ یعنی مسائلی که برای امام مطرح بود در حاکمیت، در اداره‌ی کشور اینها بود. این بعد حاکم و رهبر بودن امام در موضع یک انسان مقتدر، یک انسان با اراده، انسانی که جنگ اگر پیش بیاید در او می‌تواند تصمیم بگیرد، اگر صلح هم باشد می‌تواند تصمیم بگیرد. برای اداره‌ی یک کشور، برای مواجه‌ی با دشمنان می‌تواند تصمیم بگیرد. این در منظر یک رهبر، یک حاکم، یک زمامدار مقتدر. اما همین انسان در چهره‌ی زندگی شخصی وخصوصی خود، وقتی انسان آن جا را نگاه می‌کند، در چهره‌ی یک انسان زاهد، یک انسان عارف، یک انسان منقطع از دنیا؛ دنیای بد، همان چیزی که خود او می‌گفت دنیای بد آنی است که در درون شما است. این ظواهر طبیعت؛ زمین و درخت، آسمان و اختراعات و اینها دنیای بد نیست، اینها نعمتهای خداست، باید اینها را آباد کرد. دنیای بد آن خودخواهی، آن افزون طلبی، آن احساس تعلقی است که در دل توست؛ در درون توست. امام از این دنیای بد به کلی منقطع بود. برای خودش هیچی نمی‌خواست. برای تنها پسرش که عزیزترین انسانها برای امام مرحوم آقای حاج احمد آقا بود. بارها ما این را از امام شنیده بودیم. می‌گفتند اعزّ اشخاص در نظر من ایشان است؛ مرحوم حاج احمدآقا، عزیزترین اشخاص. این پسر تنهای عزیزترین امام،

در ده سال آن حکومت، آن زمامداری و رهبری بزرگ یک خانه برای خودش نخرید. امام برای پسرش یک خانه نخرید. دریک زندگی محدودی - ما مکرر رفته بودیم، دیده بودیم - تو دو سه تا اطاق در آن باغچه‌یی که پشت حسینیه‌ی منزل امام بود عزیزترین کس امام زندگی می‌کرد. خود آن بزرگوار برای خود زخارف دنیوی، ذخیره، افزون طلبی، نداشت و نخواست بلکه به عکس هدایای فراوانی برای امام می‌آوردند، آن هدایا را امام در راه خدا می‌داد. آنچه را هم که داشت که مال خود او بود، مربوط به بیت‌المال نبود، این را درمصرف بیت‌المال مصرف می‌کرد. همان آدمی که حاضرنبود آن روز باده میلیون، پانزده میلیون می‌شد یک خانه‌ی قابل قبولی خرید. برای پسرش ده، پانزده میلیون مصرف کند - ولو از مال شخصی - و خانه بخرد، صدها میلیون مال شخصی خود را صرف کرد برای نقاط مختلف، برای آبادانی، برای کمک به فقرا، برای رسیدگی به سیل زدگان و جاهای مختلف که ما اطلاع داشتیم. مواردی پولهای شخصی خود امام بود که داده بود به اشخاصی بروند مصرف کنند. هدایایی بود که مریدها و علاقه‌مندها و دوستان برای امام آورده بودند. اهل خلوت، اهل عبادت، اهل گریه‌ی نیمه‌شب، اهل دعا، تضرع، ارتباط با خدا، شعر و معنویت و عرفان و ذوق و حال، آن مردی که چهره‌ی او دشمنان ملت ایران را می‌ترساند، به خود می‌لرزاند، آن سد مستحکم و کوه استوار، وقتی که این مسائل عاطفی، مسائل انسانی پیش می‌آمد، یک انسان لطیف، یک انسان کامل، یک انسان مهربان. من نقل کردم یک وقتی دریکی ازسفرهای من در آن روز یک خانمی خودش را رساند به من، گفت به امام از قول من بگویید من پسرم اسیر بود - دراوقات جنگ - و اخیراً خبر کشته شدن پسرم را شنیدم؛ پسرم شهید شده و این را برای من خبر آوردند. از قول من به امام

بگویید امام، من پسرم کشته شده اما برای من اهمیت ندارد، برای من سلامت شما اهمیت دارد. این را با یک هیجانی، با یک احساسی این خانم به من گفت. من آمدم خدمت امام، رفتم داخل، سرپا ایشان ایستاده بودند، همین مطلب را برایشان نقل کردم. این کوه استوار و وقار و استقامت مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر یک طوفانی خم بشود، در خود فرو رفت؛ مثل کسی که بشکند. دل او، روح او، جان او و جسم او تحت تأثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت، چشمانش پر اشک شد. در یک جلسه‌ی خصوصی با دو سه نفر دوستان شب منزل مرحوم آقای حاج احمد آقا نشسته بودیم، ایشان هم نشسته بودند. یکی از ما گفتیم آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید یک چند جمله‌یی ماها را نصیحت کنید، یک چیزهایی به ما بگویید، ما را هدایت کنید. این مردی که همین جور هم بود؛ اهل معنا بود، اهل سلوک بود، این مرد باعظمت در مقابل این جمله‌ی ستایش گونه‌ی یک شاگردش - خب همه‌ی ما مثل شاگردان، مثل فرزندان امام بودیم، رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود - این جمله ستایش آمیز کوتاه آن چنان این مرد را در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو برد که اثر او در رفتار او و جسم او و کیفیت نشستن او محسوس شد. شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب این شد که امام حیا کند. آن مرد شجاع، آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این‌جور متواضع، با حیا. ابعاد گوناگونی شخصیت امام دارد. به هر حال انسان بزرگی بود در زمان ما و آن نکته‌ی آخری که من می‌خواهم عرض بکنم این است که همه‌ی اینها را امام از عمل به دین، از پایبندی به دین، از تقوا، از مطیع امر خدابودن داشت. خود او هم بارها این مضمون را در گونه گونه کلمات خود بر زبان می‌آورد و بیان می‌کرد. هرچه هست از خداست. همه چیز

ازخدا می‌دانست. هضم در اراده‌ی خدا بود، حل درحکم الهی بود. انقلاب را خدا پیروز کرد، خرمشهر را خدا آزاد کرد. مردم را خدا دلهایشان جمع کرد. همه چیز را از منظر الهی می‌دید. عامل به احکام بود. خدای متعال هم درهای رحمت را به روی او بازکرد. [۱]

حرف دل امام که با صد زبان، آن را گفته و فقط با فریاد سیاسی آن را نگفته است؛ بلکه در آن، فریاد سیاسی و شعر عرفانی و لبخند و اخم و گریه برای یک حادثه‌ی کوچک هست، در جامعه بماند.

مادر اسیری - نمی‌دانم در تبریز بود، یا در جای دیگر - به من گفت که بچه‌ام اسیر بود، امروز خبر آمد که شهید شده است. شما برو به امام بگو که فدای سرتان، من ناراحت نیستم. این زن، وضع خیلی عجیبی داشت. دیدم جمعیت را می‌شکافد و می‌آید. نمی‌گذاشتند بیاید؛ من گفتم بگذارید بیاید، ببینم چه می‌گوید. آمد این حرف را زد. از این حرف، من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. وقتی که خدمت امام آمدم، یادم هم رفت اول بگویم؛ بعد که بیرون آمدم، یادم آمد. به یکی از آقایانی که در آن‌جا بود، گفتم به امام عرض بکنید، یک جمله ماند. ایشان، پشت درِ حیاط اندرونی آمدند، من هم به آن‌جا رفتم. وقتی حرف آن زن را گفتم، امام آن‌چنان چهره‌یی نشان دادند و آن‌چنان رقتی پیدا کردند و گریه‌شان گرفت که من از گفتنش پشیمان شدم. این، واقعاً خیلی عجیب است. ما این همه شهید دادیم، مگر شوخی است؟ هفتاد و دو تن از یلان انقلاب قربانی شدند، ولی او مثل کوه ایستاد و اصلاً انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است؛ حالا در مقابل این‌که یک اسیر را کشتند، چهره‌اش گریان می‌شود. اینها چیست؟ من نمی‌فهمم. آدم اصلاً نمی‌تواند این شخصیت و این هویت را توصیف کند. غرض، کار شما باید همه‌ی این جوانب را نشان بدهد.

---

۱. ، در خطبه‌های نماز جمعه. ۱۳۷۵/۰۹/۲۴

حرف دل امام، آن چیزی بود که با همین صد زبان بیان شده؛ با این یک زبان بیان نشده است. غلط است اگر کسی خیال کند که می‌توان در رؤیت سیاسی امام، هویت و حرف و مرام امام را دید؛ خیلی عمیقتر از این حرفهاست. یکی دیگر هم برود به شعر عرفانی امام بچسبد و خیال کند که آن‌جا امام را می‌شود پیدا کرد. نخیر، مجموعه‌ی اینها امام است.

اگر هرکدام از ما بخواهیم در هر کار و نوشته و گفته و سخنرانی‌یی و از جمله در این مراسم و در آینده‌ی نظام کوشش کنیم، باید بتوانیم مجموعه را کامل کنیم؛ چون هرکدام از ما در این مجموعه، یک قطره و یک جزء به حساب می‌آییم. مجموعه‌ی ما، شکل هندسی پیچیده‌یی با هزاران خط موازی و عمود بر هم و متمایل با هم را تشکیل می‌دهد. هرکدام از ما، یکی از این خطوطیم. من یک خطم، شما یک خطید، دیگران یک خطند. مجموع ما باید بتواند آن شکل هندسی را به‌طور کامل حفظ کند؛ عمده این است. در تمام این جهات، باید آن کمال و تمام امام و آن حالت جمعی او، مورد توجه قرار بگیرد.[۱]

اعتقادم این است که اگر امام بزرگوار بی نظیر ما ـ که واقعاً در میان مردم این زمان، نظیری برای ایشان نمی شناسیم و بعد از ائمه هدی و اولیاءالله (علیهم السلام) نظیر ایشان را بسیار کم سراغ داریم ـ با این مفاهیم مأنوس نبود و با مناجات و دعا سروکار نداشت و اهل تضرع و استغفار و استغاثه و گریه و توسل نبود، بسیار بعید بود که خدای متعال این همه توفیق را به ایشان ارزانی بدارد. موفقیتهای این بزرگوار، به میزان زیادی مرهون همین ارتباط با خدا و باز بودن راه دل او با درگاه الهی و استغاثه و مناجات و دعا بود.[۲]

وقتی که اعلام می‌کنیم راه امامان را قاطعانه دنبال خواهیم کرد، اولین تکلیف این است که ببینیم عناصر اصلی حرکت امام (قدس سره) چه بود...

۱. در دیدار با اعضای ستاد برگزاری مراسم اولین سالگرد ارتحال امام خمینی. ۱۳۶۹/۰۳/۰۱.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین(ع) و روز پاسدار، ۱۳۶۸/۱۲/۱۰.

یقیناً امام با همان روحیه و روشی حرکت می کرد که پیامبران الهی حرکت می‌کردند. راه و هدف او هم براساس راه و هدف پیامبران بود.[۱]

این سه خصوصیت، در امام بزرگوار، برجسته بود. ایمان آن مرد بزرگ، نمونه و استثنایی بود. عمل صالح او، عملی بود که بعد از صدر اسلام تا امروز، کسی آن را انجام نداده است؛ یعنی تشکیل نظام اسلامی. تزکیهٔ او هم، چنان بود که در اوج شهرت و قدرت و محبوبیت، اوج عبودیت را برای خود انتخاب کرد، و هر روز که گذشت، بر الحاح و تضرع و توسل او به خدای بزرگ، افزوده شد.[۲]

عزیزان من! این ملت، از لحاظ علم و فرهنگ و پیشرفتهای فکری و علمی و اجتماعی، عقب مانده و عقب افتاده نبود. این را همین قدرتهای تجاوزگر در طول زمانهای گوناگون، به کمک حکام فاسد بر او تحمیل کردند و ملت ایران را به زور و ظلم، از قافله‌ی تمدن و دانش بشری و پیشرفتهای علمی، عقب نگهداشتند. اسلام آمد، این ملت را زنده کرد و او را با تواناییهای خودش آشنا نمود. خدای متعال، معلمی برای این ملت فرستاد که با زبان پیامبران با او حرف زد، او را بیدار کرد و به حق خود و قدرتش آشنا نمود. به او فهماند که اگر یک ملت بخواهد اراده کند، چه معجزه‌های بزرگی از او و به دست او سر می‌زند. این ملت بیدار شد. هجده سال است که این ملت با بهره‌گیری از این درسهای آسمانی و الهی توانسته است یکی پس از دیگری، این بندهای جادویی را که دشمنان در دست و پا و برگردن او بسته بودند، باز کند. از لحاظ علمی و سازندگی کشور، به حرکت افتاد و از لحاظ اخلاقی و ارزشهای دینی، راه زیادی را پیمود.[۳]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، مراسم بیعت امام جمعه و اقشار مختلف مردم قزوین و...، ۱۳۶۸/۳/۳۱.
۲. رهبر معظم انقلاب، مراسم پنجمین سالگرد ارتحال حضرت امام (ره)، ۱۳۷۳/۳/۱۴.
۳. رهبر معظم انقلاب، در اجتماع نیروهای شرکت‌کننده در مانور عظیم طریق‌القدس، ۱۳۷۶/۲/۳ .

۷-۳. شهدا

فرزندان عزیز من! مواظب باشید از مسأله‌ی دفاع مقدس که در این کشور اتفاق افتاد، غافل نشوید؛ کار بزرگی انجام گرفت. آن جوانها مثل شماها بودند؛ اکثر این جوانهایی که در جنگ نقشهای مؤثر ایفا کردند، از قبیل همین دانشجوها بودند و خیلی‌هایشان هم جزو نخبه‌ها بودند. دلیل نخبه بودنشان هم این بود که یک جوان بیست‌ودو، سه ساله فرمانده‌ی یک لشکر شد؛ آن‌چنان توانست آن لشگر را هدایت کند و آن‌چنان توانست طراحی عملیات را، که هرگز نکرده بود، بکند که نه فقط دشمنانی را که مقابل ما بودند - یعنی سربازان مهاجم بعثی عراق - متعجب کرد، بلکه ماهواره‌های دشمنان را هم متعجب کرد. ما والفجر هشت را که حرکت نشدنی و باور نکردنی است، داشتیم؛ درحالی‌که ماهواره‌های امریکایی برای عراق - لابد این موضوع را شنیدید و مطلعید - کار می‌کردند؛ اطلاعات به آن کشور می‌دادند؛ یعنی دائماً قرارگاههای جنگی رژیم بعثی با دستگاههای خبری امریکایی و با ماهواره‌هایشان مرتبط بودند و آن ماهواره‌ها نقل و انتقال و تجمع نیروهای ما را ثبت می‌کردند و بلافاصله به آنها اطلاع می‌دادند که ایرانیها کجا تجمع کرده‌اند و کجا ابزار کار گذاشته‌اند. حتماً می‌دانید که اطلاعات در جنگ، نقش بسیار مهم و فوق‌العاده‌یی دارد؛ اما زیر دید این ماهواره‌ها، ده‌ها هزار نیرو رفتند تا پای اروندرود و دشمن نفهمید! با شیوه‌های عجیب و غریبی که می‌دانم شماها چیزی از آنها نمی‌دانید - البته آن‌وقت برای ماها روشن بود، بعد هم برای مردم آشکار شد؛ منتها متأسفانه معارف جنگ دست‌به‌دست نمی‌شود؛ یکی از مشکلات کار ما این است؛ لذا شماها خبر ندارید - اینها با کامیون، با وانت، به شکل‌های گوناگون، مثل این‌که گویا هندوانه بار کرده‌اند، توانستند دهها هزار نیروی انسانی را با پوششهای عجیب و غریب و در شبهای تاریکی

که ماه هم در آن شبها نبود، به کناره‌ی اروندرود منتقل کنند و از اروندرود که عرض آن در بعضی از قسمتها به دو، سه کیلومتر می‌رسد، این نیروهای عظیم را عبور بدهند به آن طرف؛ از زیر آب و با آن وضع عجیبی که اروند دارد که شماها شاید آن را هم ندانید. اروند دو جریان دارد: یک جریان از طرف شمال به جنوب است که آن، جریان اصلی اروند است و رودخانه‌ی دجله و فرات هم در همین جریان به اروند متصل می‌شوند و با هم به طرف خلیج‌فارس می‌روند؛ جریان دیگر، عکسِ این جریان است و آن، در مواقع مدّ دریاست. در این مواقع، آب دریا به قطر حدود دو، سه یا چهار متر از طرف دریا، یعنی از طرف جنوب، می‌آید به طرف شمال؛ یعنی دریا سرریز می‌شود در رودخانه. با این حساب، یعنی اروند دو جریان صدوهشتاد درجه‌یی کاملاً مخالف همدیگر دارد. به‌هرحال، با یک چنین وضع پیچیده‌یی - آن زمان ما در جریان جزئیات کار قرار می‌گرفتیم و آن دلهره‌ها و کذا و کذا - رزمندگان اسلام توانستند به آن‌جا بروند و منطقه‌یی را فتح کنند و کار شگفت‌آوری را انجام دهند. این کار، کار همین دانشجوها و همین جوانان و همین نخبه‌هایی بود که در بسیج و در سپاه بودند. آنها یک مشت جوان مؤمن بودند که در برهه‌ی بسیار حساسی آن کار را انجام دادند که اگر آن کار را نمی‌کردند، امروز بخشی از کشور شما هم رفته بود و حکومتی هم که در ایران بود، حکومت شکست‌خورده‌ی ضعیفِ تحقیرشده‌ی ذلیلی بود که ناچار بود هرچه دیگران می‌گویند - نه بزرگها و گردن‌کلفت‌های دنیا، بلکه این خرده‌ریزه‌های دور و اطراف حتی - تحمل کند. امروز یک کشور عزیز، قدرتمند و یک ملت سربلند و دولتی مقتدر در کشور شماست که تصمیم‌گیرهای دنیا ناگزیرند و اقرار می‌کنند که نظر جمهوری اسلامی را باید در مسائل مهم و حساس جهانی ملاحظه و رعایت کنند. این

به برکت آن فداکاری‌یی است که آن جوانها کردند؛ به یاد آن جوانها باشید.
به هرحال، این را هم من عرض کنم: عزیزان من! شماها نخبه‌اید؛ عزیزید و نور چشم ما هستید؛ اما یادتان باشد که هرچه عالم‌تر و نخبه‌تر می‌شوید، متواضع‌تر شوید؛ این را فراموش نکنید. مبادا نخبه بودن خدا نکرده در شما نخوت ایجاد کند؛ نخبه بودن ملازمه‌یی با نخوت‌گرایی ندارد؛ البته من در شماها نمی‌بینم؛ چهره‌های نورانی شماها این‌جور نشان نمی‌دهد؛ اما به‌هرحال مراقب باشید. فضای نخبگی در کشور با فضای تکبر بکلی باید جدا شود. هرچه شما موفقیتهای علمی‌تان بیشتر شد، هرجا به تحقیق جدیدی دست یافتید و توفیق بیشتری پیدا کردید، متواضع‌تر، مردمی‌تر و خلاصه، خاکی‌تر شوید؛ این است که می‌تواند تداوم پیشرفتها و فایده‌ی وجود شما را بیشتر کند.[۱]
امیدوارم این سازمانهای امدادگر - مانند هلال‌احمر و بنیاد شهید - خدمات ارزنده‌ی خود را نسبت به کسانی که در حقیقت گُلهای سر سبد جامعه‌ی ما هستند، به بهترین وجه ادامه بدهند و خاطره‌ی شهدای گرانقدر را، در فعالیتهای فرهنگی و هنری و تبلیغی حفظ کنند.[۲]
یک عده‌ای مینالند از این که چرا ما از لحاظ اخلاقی جلو نمیرویم. البته این درست است، ما هم قبول داریم که باید در زمینه‌ی اخلاقی جلوتر رفت؛ منتها یکی از شرائطش این است که ما برای جوانهامان الگو داشته باشیم. بعضی‌ها با رفتارهای خود، با عملکرد خود، با اظهارات خود، الگوهای بدی برای جوانهای ما میشوند. الگوسازی، یکی از اساسی‌ترین کارهاست. ما الگوهای خوب خیلی داریم. اینقدر جوانهای خوب، اینقدر چهره‌های نورانی - در تاریخ که بماند - در زمان خودمان داریم که همین قدر کافی است با تعریف هر کدام از اینها

۱. در دیدار با جوانان نخبه و دانشجویان، ۱۳۸۳/۷/۰۵.
۲. در دیدار با اقشار مختلف مردم. ۱۳۸۹/۰۵/۳۱.

- تعریف به معنای معرفی کردن - یک چهره‌ی برجسته و یک الگو جلوی جوانانمان بگذاریم. اینها جوانهائی بودند که از پیشروان خودشان جلو افتادند؛ جوانهائی که پای درس بنده و امثال بنده نشستند، اما صد پله از ما جلو رفتند؛ ما وعده کردیم، آنها عمل کردند؛ ما یاد دادیم، آنها عمل کردند؛ ولی خودمان عمل نکردیم. چقدر از این جوانها، چقدر از این شهدا کسانی بودند که از امثال ماها چیزی یاد گرفتند، اما آنها بهتر از ما شدند، جلوتر از ما شدند، بیشتر به کشور آبرو بخشیدند، پیش خدا بیشتر آبرو پیدا کردند؛ «چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد»؛ وعده را ما کردیم، او عمل کرد. ما این همه جوان خوب داریم؛ اینها را یکی‌یکی در بیاورند، بگذارند جلوی جوان نسل حاضر؛ غیرت او را، همت او را، صداقت او را، سلامت او را، فداکاری‌های او را، بینش والای او را، رفتار نیک او را با مردم، با همنوعان، با پدر و مادر، با خانواده، با دوستان، بگذارند جلوی چشم جوان نسل امروز؛ خود این آموزنده است.[۱]

باید آن راز سعادت جامعه را - که گردآمدن بر محور ایمان به خداست - در زندگی و نظام اجتماعی خودمان، هر لحظه قویتر و برجسته‌تر کنیم؛ ملت را به سمت تربیت اسلامی بیشتر و عمیقتر سوق بدهیم؛ عناصر جوان جامعه را به تربیت اسلامی تربیت بکنیم؛ دانشگاههای ما، وظیفه‌ی تربیت جوان مسلمان و متخصص و عالم مسلمان - نه صرفا عالم - را بر دوش خودشان احساس کنند؛ مدارس ابتدایی هم همین‌طور. کاری کنیم که در جامعه، ارزشهای اسلامی، ارزشهای مطلق به حساب بیاید و همه‌ی ارزشهای دیگر، در مقابل آنها کم‌رنگ باشد.[۲]

---

۱. بیانات در دیدار جمعی از معلمان سراسر کشور، ۱۳۹۱/۲/۱۳.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیأت وزیران، در آستانه‌ی هفته‌ی دولت، ۱۳۶۹/۶/۱.

۷-۴. پهلوانان ارزشمدار

در برنامه‌ی «پهلوانی سرود» هم لابد داستانهای شاهنامه را خواهید گفت - آنها خوب است - منتها مواظب باشید که فقط وارد مسأله‌ی یک پهلوان نشوید؛ چون یک پهلوان به خودی خود چیزی نیست. این رستمی که شما می‌بینید یک چهره‌ی ملی شده، خصوصیاتی که در شاهنامه برای او ذکر گردیده، در واقع به آن شکل که نبوده - پیداست که افسانه است - اما در عین‌حال همین انسان افسانه‌یی، الان یک قهرمان ملیِ ایرانی است؛ یعنی اسم رستم جزو اسمهای محبوب است؛ علتش چیست؟ آیا فقط این است که چون به هنگام راه رفتن، زمینِ زیر پایش فرو می‌رفته است؟ من گمان می‌کنم که مجموعه‌ی خصلتهای انسانی رستم است که از رستم یک چهره‌ی محبوب ساخته است؛ باید روی این خصلتها تکیه کرد. نباید فقط به جنبه‌ی پهلوانی تکیه کرد؛ مگر این‌که شما برای پهلوانی عنوان خاصی قائل باشید و بخواهید روی خصلتهای پهلوانی در ایران تکیه کنید - این عیبی ندارد - مثل خصلتهای جوانمردی که در بین عربها رسم بود؛ یا مثلاً خصلتهای شوالیه‌های بعضی از مناطق اروپا، که خصوصیات اخلاقی هم در این نام گنجانده شده بود. اگر مراد این است، اشکالی ندارد که در حقیقت نوعی قهرمانی مورد نظر باشد. اگر جنبه‌های ارزشی مورد تأکید قرار گیرد، بسیار خوب است. جنبه‌های ارزشی را از آنها انتزاع و مطرح کنید؛ این می‌تواند ان‌شاءالله بسیار مفید باشد.[۱]

۱.بیانات در دیدار با مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰/۱۲/۵.

فصل سوم: فرآیند توسعه‌ی فرهنگی

بنابراین اهمیت فرهنگ برای زمان ما و دوره‌ی ما خیلی اهمیت بالایی است و باید کار فرهنگی مورد توجه جدی قرار بگیرد. البته کار فرهنگی، کار پیچیده‌یی هم هست و متولیان امور فرهنگی کشور در بخشهای مختلف باید تلاش کنند که در دو بخش پیشرفت کنند. یک بخش، بخش گسترش کمی فرهنگ است در داخل آحاد مردم، داخل نفوس مردم که خوشبختانه در گزارشی هم که مدیر محترم این‌جا دادند، این معنا مورد توجه قرار گرفته بود. فرض بفرمایید گسترش کتابخوانی در کشور، گسترش کتاب، گسترش کتابخانه، افزایش مدارس، افزایش مراکز تحقیقی و پژوهشگاهها، بردن علم و سواد به اقصی نقاط کشور، به روستاها، به خانه‌های منزوی از مراکز شلوغ جامعه، این کار کمی است و این کار بسیار لازم است. بعهده‌ی آموزش و پرورش است، بعهده‌ی آموزش عالی است، بعهده‌ی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است، بعهده‌ی سازمان تبلیغات است. این بسیار کار لازمی است. بعهده‌ی صدا و سیماست بخصوص؛ گسترش کمی. یعنی همه‌ی آحاد مردم را از نسیم فرهنگی در کشور برخوردار کردن، از امکان بهره‌ی فرهنگی متمکن کردن. همه بتوانند استفاده‌ی فرهنگی بکنند. بسیاری از افراد خودشان نمی‌دانند که

محتاج کتابند، محتاج مطبوعاتند، محتاج شنیدن شعرند، محتاج دیدن هنرند و جلوه‌های هنری هستند، انواع و اقسامش. اصلاً خودشان هم توجه ندارند. مثل انسانی که توجه ندارد که احتیاج دارد به ویتامین، به پروتئین، به غذای چه جوری، خب باید برایش فراهم بکنند.[۱]

۱. گسترش کمّی فرهنگ

گسترش کمی فرهنگ در کشور، یک کار اساسی است که این بعهده‌ی همه‌ی این بخشهای فرهنگی است که در کشور وجود دارد. علمای دین بخصوص در این بخش می‌توانند خیلی مؤثر باشند. عناصر فرهنگی، روشنفکران در هر جامعه‌ای، در هر بخشی از کشور، در هر شهری، استانی، می‌توانند تأثیر بگذارند و مثل مشعلی اطراف خودشان را روشن کنند.[۲]

۱-۱. تولید ادبیات

یکی از چیزهائی که در هر حرکت عمومی و در هر نهضت لازم است، این است که بر اساس تفکرات و مبانی پایه‌ای این نهضت و این جریان، هم بایستی «واژه‌سازی» بشود، هم بایستی «نهادسازی» بشود. وقتی یک فکر جدید - مثل فکر حکومت اسلامی و نظام اسلامی و بیداری اسلامی - مطرح میشود، مفاهیم جدیدی را در جامعه القاء میکند؛ لذا این حرکت و این نهضت باید واژه‌های متناسب خودش را دارا باشد؛ اگر از واژه‌های بیگانه وام گرفت، فضا آشفته خواهد شد، مطلب ناگفته خواهد ماند[۳]

ما مردم‌سالاری را قبول داریم، آزادی را هم قبول داریم، اما لیبرال‌دموکراسی

۱. در دیدار نویسندگان و شعرا و فرهنگیان در مجتمع فرهنگی هنری ارومیه، ۱۳۷۵/۶/۲۸.
۲ ؟؟؟؟
۳ . بیانات در دیدار بسیجیان استان کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۲.

را قبول نداریم. با اینکه معنای لغوی «لیبرال‌دموکراسی»، همین آزادی و همین مردم‌سالاری است، اما واژه‌ی لیبرال‌دموکراسی در اصطلاح مردم عالم، در معرفت و شناخت مردم عالم، با یک مفاهیمی همراه است که ما از آن مفاهیم بیزاریم؛ نمیخواهیم آن اسم را بر روی مفهوم پاکیزه و سالم و صالح و خالصِ خودمان بگذاریم؛ لذا ما برای نظام مطلوب خودمان، اسم جدید میگذاریم؛ میگوئیم مردم‌سالاری اسلامی، یا جمهوری اسلامی؛ یعنی نام جدید انتخاب میکنیم. یا برای تقسیم درست ثروت و استفاده‌ی همگان از ثروتهای عمومی، که یکی از اهداف والا و اساسی اسلام است، از واژه‌ی «سوسیالیسم» استفاده نمیکنیم. با اینکه سوسیالیسم هم از لحاظ معنای لغوی ناظر به همین معناست، لیکن با یک مفاهیم دیگری همراه است که ما از آن مفاهیم بیزاریم؛ با یک واقعیتهائی در تاریخ و در جامعه همراه شده که ما آنها را قبول نداریم. لذا ما به جای استعمالات و اصطلاحاتی که بین چپ‌روها و مارکسیستها و اینها معروف بود، اصطلاح «استکبار» را، اصطلاح «استضعاف» را، اصطلاح «مردمی بودن» را مطرح کردیم و آوردیم. ما آوردیم، یعنی انقلاب آورد، نه اینکه اشخاص خاصی در این زمینه تأثیر حتمی و قاطعی داشته باشند.[۱]

۱-۲. نهادسازی

همین طور است نهادسازی. وقتی یک انقلاب و یک حرکت تحقق پیدا میکند، بایستی دستگاه‌های مجری خود را - آن مجموعه‌هائی که آن هدفها را باید دنبال کنند - به وجود بیاورد. یکی از کارها این است که دستگاه‌های موجود جامعه را متحول کند، یکی دیگر این است که دستگاه متناسب با خواست خود را به وجود بیاورد.[۲]

---

۱ . همان.

۲ . بیانات در دیدار بسیجیان استان کرمانشاه، ۱۳۹۰/۰۷/۲۲.

۱-۳. تولید و توزیع محصولات فرهنگی

جامعه، یک جامعه‌یی است که بالطبیعته فرهنگی است، اما بالفعل فرهنگی نیست. چرا می گوییم به طبیعت فرهنگی است، زیرا یک جامعه مذهبی و دینی است. جامعه دینی طبیعتش این است که یک آرزوی فرهنگی داشته‌باشد. غیر از یک جامعه‌یی دنیوی است که فقط به مسائل زندگی می‌اندیشد. این می‌تواند فرهنگ در آن زندگی باشد، می‌تواند مطلقاً نباشد. خب، بله توی زندگی جوامع صنعتی و مادی و دنیوی، سینما هست، موسیقی هست، هنر هست، اما فقط به عنوان تأمین یک نیاز شخصی. دلش تنگ می‌شود، سینما می‌رود. هنرجویی و موسیقی جویی دارد، گوش می‌کند به موسیقی. این نیست که یک آرزوی فرهنگی لزوماً داشته‌باشد. می تواند داشته باشد، می تواند نداشته باشد. جامعه دینی بالطبع یک آرزوی فرهنگی دارد، زیرا که اهداف دین اهداف فرهنگی است، اهداف معنوی است، اهدافی است که با روح و فکر و قلب سروکار دارد. بنابراین یک فرد دینی و یک مجموعه‌ی دینی نمی‌تواند آرزوها و ایده‌آلها و آمالهای فرهنگی نداشته‌باشد. پس بالقوه و بالطبع، جامعه‌ی دینی یک جامعه فرهنگی است. ولیکن بالفعل نه، فرهنگی نیست. یعنی نقص دارد از جنبه‌ی بینشها و روشن‌بینی‌ها و آگاهیهای فرهنگی و فعلیّتهای فرهنگی. بدین معنا مردم ما کتاب‌خوان مثلاً نیستند، خب این کتاب‌نخوانی خیلی نقص بزرگی است. مردم ما خیلی شان حتی روزنامه خوان نیستند. از روزنامه به همان تیترهای درشتش اکتفا می‌کند، اگر نگاهی به روزنامه بکنند. بسیاری‌ها رادیو را فقط برای سرگرمی‌هایش گوش می‌کنند، نه برای آموزشش و خبرش و آگاهی‌های زندگی و مسایل فرهنگی. خب ما این را، این نقیصه را باید برطرف کنیم.[۱]

---

۱. در مراسم دیدار وزیر فرهنگ و ارشاداسلامی، ۱۳۷۱/۹/۴.

من این نکته را بگویم؛ ببینید عزیزان! فکر شما و کاری که کردید و راه نوئی که پیدا کردید، پیشنهادی که به نظرتان رسیده، تأثیرگذاری‌اش فقط این نیست که این فوراً به دستگاه اجرائی منتقل بشود و فوراً یک ترجمه‌ی عملیاتی بشود و اجرائی و عملیاتی شود؛ نه، این تنها تأثیر نیست. یکی از مهمترین تأثیرات همین فکر کردنها این است که شما فضاسازی میکنید، گفتمان‌سازی میکنید. در نتیجه، در یک فضای معتقد به یک مبنای فکری یا عملی، رئیس جمهور هم همان جور فکر میکند، وزیر هم همان جور فکر میکند، مدیرکل هم همان جور فکر میکند، کارکنان هم همه همان جور فکر میکنند؛ این خوب است. و شما این کار را انجام میدهید. فکر کنید، بگوئید، بنویسید، در مجامعِ خودتان منعکس کنید؛ آن کرسی‌های آزاداندیشی را که من صد بار - با کم و زیادش - تأکید کردم، راه بیندازید و اینها را هی آنجا بگوئید؛ این میشود یک فضا. وقتی یک فضای گفتمانی به وجود آمد، همه در آن فضا فکر میکنند، همه در آن فضا جهتگیری پیدا میکنند، همه در آن فضا کار میکنند؛ این همانِ چیزی است که شما میخواهید. بنابراین اگر چنانچه این کاری که شما مثلاً در فلان نشستتان، در فلان مجموعه‌ی دانشجوئی‌تان کردید، فکری که کردید، ترجمه‌ی عملیاتی نشد، به صورت یک قانون یا به صورت یک دستورالعمل اجرائی درنیامد، شما مأیوس نشوید؛ نگوئید پس کار ما بی‌فایده بود؛ نخیر. و من به شما عرض بکنم؛ در این پانزده شانزده سال اخیر، همین حرکت علمی‌ای که آغاز شده، همین جور آغاز شده؛ همین جور امروز علم شده یک ارزش؛ چند سال قبل اینجوری نبوده. ما همین طور روزبه‌روز هی پیش رفتیم.[1]

مسئله‌ی مطالعه و کتابخوانی مهم است. در جامعه‌ی ما بی‌اعتنائی به کتاب

---

۱ بیانات در دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی، ۱۳۹۰/۰۷/۱۳.

وجود دارد. گاهی آدم می‌بیند در تلویزیون از این و آن سؤال میکنند: آقا شما چند ساعت در شبانه‌روز مطالعه میکنید، یا چقدر وقت کتابخوانی دارید؟ یکی میگوید پنج دقیقه، یکی میگوید نیم ساعت! انسان تعجب میکند. ما باید جوانان را به کتابخوانی عادت دهیم، کودکان را به کتابخوانی عادت دهیم؛ که این تا آخر عمر همراهشان خواهد بود. کتابخوانی در سنین بنده - که البته بنده چندین برابر جوانها کتاب میخوانم - غالباً تأثیرش بمراتب کمتر است از کتابخوانی در سنین جوانها و شما عزیزانی که اینجا حضور دارید. آنچه که همیشه برای انسان میماند، کتابخوانی در سنین پائین است. جوانان شما، کودکان شما هرچه میتوانند، کتاب بخوانند؛ در فنون مختلف، در راههای مختلف، مطلبی یاد بگیرند. [1]

۲. گسترش کیفی فرهنگ

آنچه مهم است برای کشور ما و برای عناصر فرهنگی، گسترش کیفی فرهنگ است. یعنی تربیت شاعر، تربیت نویسنده، تربیت هنرمند، تربیت کسانی که بتوانند تولید هنری بکنند، پایگاه هنری را پیش ببرند، اینها لازم است. با تشویق هنرمندان، با شناختن استعدادها، با باز کردن میدان کار برای اینها. این‌جور کارهایی اگر بشود در یک استانی و در کشور، در سطح کشور این کار انجام بگیرد، آن وقت امیدهای زیادی هست. چرا؟ چون استعدادها، استعدادهای برجسته است. وقتی که یک کار نو و وسیعی در سطح کشور انجام گرفت، آن وقت می‌شود خرسند بود، راضی بود، امیدوار بود که گردونه‌ی فرهنگی براه افتاده است.

۱. بیانات در دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۰.

البته امروز هم ما از لحاظ فرهنگی متوقف نیستیم، در حال پیشرفتیم. حقاً و انصافاً به برکت نظام مقدس اسلامی، در این زمینه خیلی کار شده است. مسؤولین ما، مسؤولین غالباً در اساس، فرهنگی هستند. مسؤولین دولتی، هم امروز، هم از اوایل انقلا، از اول انقلاب تا حالا، غالباً عناصر فرهنگی هستند. میدان برای عناصر فرهنگی باز است. در کارهای بزرگ، غالباً عناصر فرهنگی مشغول کارند. لذاست که قدر فرهنگ و زمینه‌های فرهنگی را می‌دانند.[۱]

۲-۱. تولید علم و فرهنگ

پیشرفت علمی، بایستی با نگاه بومی و با تکیه‌ی به فرهنگ خودمان باشد - فرهنگ ما یعنی اسلام و مواریث ملی پسندیده‌ی ما - و نیز ناظر به نیازهای کشور. این، بایستی مجموعه‌ی حرکت علمی ما را تشکیل بدهد.[۲]

البته باید اینها سازماندهی بشود، ما باید این تجربیات ناشی از مباحثه و گفتگوی سالم و محترمانه و شجاعانه را به‌صورت تجربه‌های انباشته‌یی دربیاوریم که از اینها بتوانیم استفاده کنیم، بارور کنیم علم را. عین همین قضیه در دانشگاه وجود دارد. ما الان در دانشگاه، من بارها گفته‌ام، این نهضت نرم‌افزاری که من این همه رویش تأکید کردم در دانشگاه، در چند تا از دیدارهای دانشگاهی، این به همین معناست: ما باید تولید کنیم، ما علم را باید تولید کنیم، فرهنگ را باید تولید کنیم؛ باید کار اساسی بکنیم. باید حکومت به‌صورت آشکار از این برخورد افکار به‌صورت سالم حمایت بکند.[۳]

یکی از نیازهای جامعه‌ی ما همین است که جمعی صاحب فکر بنشینند، در میان آنها هم افرادی بیایند و محصول فکر و تجربه‌ی خودشان را که بعضاً

۱. ، در دیدار نویسندگان و شعرا و فرهنگیان در مجتمع فرهنگی هنری ارومیه. ۱۳۷۵/۶/۲۸.

۲. بیانات دیدار جمعی از برجستگان و نخبگان علمی و اساتید دانشگاه‌ها، ۱۳۸۷/۰۷/۰۳.

۳. بیانات در دیدار اعضای انجمن اهل قلم، ۱۳۸۱/۱۱/۷.

متکی به عقبه‌های انسانی و فکرِ طولانی و عمیقی هم هست، مطرح کنند. این افکار بتدریج از حوزه‌ی شخصی خارج میشود و به حوزه‌ی جمعی میرسد و بتدریج به گفتمان عمومی جامعه تبدیل میشود.
علوم انسانی روح دانش است. حقیقتاً همه‌ی دانشها، همه‌ی تحرکات برتر در یک جامعه، مثل یک کالبد است که روح آن، علوم انسانی است. علوم انسانی جهت میدهد، مشخص میکند که ما کدام طرف داریم میرویم، دانش ما دنبال چیست. وقتی علوم انسانی منحرف شد و بر پایه‌های غلط و جهان‌بینی‌های غلط استوار شد، نتیجه این میشود که همه‌ی تحرکات جامعه به سمت یک گرایش انحرافی پیش میرود. امروز دانشی که غرب دارد، شوخی نیست؛ چیز کوچکی نیست. دانش غرب یک پدیده‌ی بی‌نظیر تاریخی است؛ اما این دانش در طول سالهای متمادی در راه استعمار به کار رفته، در راه برده‌داری و برده‌گیری به کار رفته، در راه ظلم به کار رفته، در راه بالاکشیدن ثروت ملتها به کار رفته؛ امروز هم که می‌بینید چه کار دارند میکنند. این بر اثر همان فکر غلط، نگاه غلط، بینش غلط و جهتگیری غلط است که این علم با این عظمت - که خود علم یک چیز شریفی است، یک پدیده‌ی عزیز و کریمی است - در این جهتها به کار می‌افتد. [۱]

۲-۲. تربیت عناصر کارآمد فرهنگی

آنچه مهم است برای کشور ما و برای عناصر فرهنگی، گسترش کیفی فرهنگ است. یعنی تربیت شاعر، تربیت نویسنده، تربیت هنرمند، تربیت کسانی که بتوانند تولید هنری بکنند، پایگاه هنری را پیش ببرند، اینها لازم است. با تشویق هنرمندان، با شناختن استعدادها، با باز کردن میدان کار برای اینها. این‌جور

۱. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی،۱۳۹۰/۰۷/۱۳.

کارهایی اگر بشود در یک استانی و در کشور، در سطح کشور این کار انجام بگیرد، آن وقت امیدهای زیادی هست. چرا؟ چون استعدادها، استعدادهای برجسته است. وقتی که یک کار نو و وسیعی در سطح کشور انجام گرفت، آن وقت می‌شود خرسند بود، راضی بود، امیدوار بود که گردونه‌ی فرهنگی براه افتاده است.

البته امروز هم ما از لحاظ فرهنگی متوقف نیستیم، در حال پیشرفتیم. حقاً و انصافاً به برکت نظام مقدس اسلامی، در این زمینه خیلی کار شده است. مسؤولین ما، مسؤولین غالباً در اساس، فرهنگی هستند. مسؤولین دولتی، هم امروز، هم از اوایل انقلاب، از اول انقلاب تا حالا، غالباً عناصر فرهنگی هستند. میدان برای عناصر فرهنگی باز است. در کارهای بزرگ، غالباً عناصر فرهنگی مشغول کارند. لذاست که قدر فرهنگ و زمینه‌های فرهنگی را می‌دانند.[۱]

باید آن راز سعادت جامعه را - که گردآمدن بر محور ایمان به خداست - در زندگی و نظام اجتماعی خودمان، هر لحظه قویتر و برجسته‌تر کنیم؛ ملت را به سمت تربیت اسلامی بیشتر و عمیقتر سوق بدهیم؛ عناصر جوان جامعه را به تربیت اسلامی تربیت بکنیم؛ دانشگاههای ما، وظیفه‌ی تربیت جوان مسلمان و متخصص و عالم مسلمان - نه صرفا عالم - را بر دوش خودشان احساس کنند؛ مدارس ابتدایی هم همین‌طور. کاری کنیم که در جامعه، ارزشهای اسلامی، ارزشهای مطلق به حساب بیاید و همه‌ی ارزشهای دیگر، در مقابل آنها کم‌رنگ باشد.[۲]

بار انقلاب، باری است که بر روی دوش انسانها قرار دارد. انسانها باید قدرت اراده، گذشت و ایثار، استعداد و نیروی رهائی از آرزوهای حقیر و توجه به

---

۱. در دیدار نویسندگان و شعرا و فرهنگیان در مجتمع فرهنگی هنری ارومیه، ۱۳۷۵/۶/۲۸.

۲. بیانات در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیأت وزیران، در آستانه‌ی هفته‌ی دولت، ۱۳۶۹/۰۶/۰۱.

آرزوها و آرمانهای بلند، روح خشوع در برابر خدا و مصالح عمومی و از این قبیل خصلت‌ها داشته باشند، تا این‌که صلاحیت پیدا کنند که بار انقلاب را بردارند.[1]

در نگرش به عرصه فرهنگی کشوی، ما باید به تربیت نیروی انسانی توجه کنیم. برای یک کشور، نیروی انسانی همه چیز است. ما اگر نیروی انسانی نداشته باشیم، هیچ چیزی نداریم. چند سال قبل از این، روی بعضی از کشورهایی که سالها پیش از ما انقلاب کردند و توفیقهایی هم در عرصه‌های اقتصادی و صنعتی و فنی و امثال اینها به دست آوردند، مطالعه‌یی می‌کردم. دیدم اینها در اوایل انقلاب، بیشترین تکیه و برنامه‌ریزی را روی تربیت نیروی انسانی گذاشته‌اند؛

تولید نیروی انسانی کارآمد برای اداره‌ی انقلاب، از دبستانها و حتّی تا حدودی ماقبل دبستانها شروع می‌شود و به دانشگاهها و مراکز تحقیق و مراکز عالی می‌رسد.

دبستانها و دبیرستانهای ما، مشکلات و نقایصی دارند. دانشگاههای ما از لحاظ ضعف کیفیت، مشکلاتی دارند.[2]

حقیقتاً این واقعیتی است که برای یک انقلاب، انسان‌سازی از همه چیز مهمتر است. اگر انقلاب، انسان‌سازی نکند، هیچ کاری نکرده است. اگر کسی فکر بکند، دلیل این معنا واضح است. یعنی این حرف، واقعاً استدلال نمی‌خواهد؛ چون دنیا بدون انسان صالح، یک پدیده‌ی بی‌جان و کور و تاریک است. آن چیزی که به عالم خاکی جان می‌بخشد، ارزش می‌دهد، نور می‌دهد و معنا و مضمون به وجود می‌آورد، انسان است. «انّی جاعل فی‌الارض خلیفهٔ». جانشین، عنوانی است که خدا به انسان داده است. این جانشین را کجا گذاشته‌اند؟ «فی‌الارض». ارض بدون این جانشین، چیست و چه ارزشی دارد؟

---

۱. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری ص ۱۶۹؛ دیدار با مسئولان روزنامه اطلاعات،۱۳۶۴/۵/۱.
۲. در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۶۸/۹/۲۱.

تمام پیامبران و عباداللّه الصّالحین، همّشان این بوده که انسان صالح را در این زمین به وجود بیاورند، حفظ کنند، رشد بدهند و تکثیر نمایند. هدف اسلام هم این است. این‌که شما دیدید، امام در بیانیه‌یی در چند سال قبل فرمودند، فتح‌الفتوح انقلاب اسلامی، ساختن جوانانی از این قبیل است، یک حرف نبود که همین‌طور بر قلم امام جاری شده باشد. این، یک مبنای اسلامی و الهی بسیار مستحکم دارد. واقعاً فتح‌الفتوح، یعنی ساختن انسان صالح.

این بدبختیهایی که شما می‌بینید روی زمین را فراگرفته است و در زیارتها و آثار مربوط به ولیّ‌عصر (ارواحنالتراب‌مقدمه‌الفداء) آمده است: «کما ملئت ظلما و جورا»؛ زمین در تمام دوره‌های تاریخ، پُر از ظلم و جور شده است و می‌شود و آن بزرگوار می‌آید، همه‌ی زمین را از قسط و عدل پُر می‌کند، این ظلم و جور روی زمین، بر اثر چیست؟ بر اثر نبود یا کمبود انسان صالح، بر اثر سروری و خدایگانی انسانهای ناصالح.

دنیا امروز از چه می‌نالد؟ پاسخش روشن است. دنیا امروز از تبعیض می‌نالد، از محرومیتهای تحمیل شده بر انسانها می‌نالد، از تحقیر انسان می‌نالد، از پُر شدن فضا از گند غرور متکبرانه‌ی قشری خاص در عالم می‌نالد. بشریت، در فشار این حوادث تلخ است. پنج هزار سال پیش، دنیا از چه می‌نالید؟ آیا از نداشتن هواپیما می‌نالید؟ از نداشتن کامپیوتر می‌نالید؟ مگر کامپیوتر، کسی را سعادتمند می‌کند؟ پنج هزار سال پیش هم دنیا از همین تبعیضها و ظلمها و از همین تحقیر جوهر انسانیت و سلطه‌ی نامردمان بر زندگی و سرنوشت انسانهامی‌نالید.

انقلاب ما آمد، تا انسان صالح تربیت کند. نقش انسان صالح، این است. برادران عزیز من! آن چیزی که این انقلاب را تا امروز نگهداشته است، عبارت از صلاح انسانهاست؛ همان مقدار مایه‌ی صلاحی که ما ملت داریم. در حق ملتمان هم

مبالغه نمی‌کنیم. امروز صلاح غلبه دارد و پرچم را به دست گرفته و حاکم است و حرکت به سمت صلاح، برنامه‌ریزی شده است. البته تا صلاح مطلق هم فاصله بسی طولانی است.[۱]

۲-۳. بیدارکردن عقول، آشناسازی با مبانی معرفتی اسلام و عمق‌بخشی به اعتقادات

سرمایه‌ی بزرگ امت اسلامی، آئین اسلام و معارف رسا و روشن و مقررات متین و دستور جامع آن برای زندگی انسان است. اسلام با ارائه‌ی بینشی خردمندانه و عمیق درباره‌ی جهان و انسان و با توحید ناب و دستورالعمل اخلاقی و معنوی حکمت‌آمیز و ارائه‌ی مقررات و نظامات سیاسی و اجتماعی مستحکم و فراگیر و اعمال و وظائف عبادی و فردی، همه‌ی آحاد بشر را دعوت می‌کند تا: هم درون خود را از زشتیها و ضعفها و پستیها و آلودگیها برهانند و در باطن خود فروغ ایمان، و خلوص، و وارستگی، و صمیمیت، و محبت، و امید، و نشاط را بیفروزند، و هم دنیای خود را از فقر و جهل و ظلم و تبعیض و عقب‌ماندگی و ایستایی و زورگویی و تحمیل و تحقیر و تحمیق رها سازند.[۲]

همه‌ی کارگزاران دولتی، در سایه‌ی دین و دستورات الهی هستند. همین برادران امور تربیتی که در این‌جا هستند، تربیت بر اساس دین و معیارهای آن را برنامه‌ی خودشان قرار بدهند و کوچکترین کوتاهی و سستی در این راه را روا ندارند.[۳]

---

۱. در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران کمیته‌های انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹/۱۰/۱۰.

۲. پیام به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۷۷/۱۲/۲۸.

۳. سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان، مسؤولان بنیاد مستضعفان و جانبازان، معاونان پرورشی و مسؤولان امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش و جمعی از کارمندان شبکه‌ی بانکی کشور، ۱۳۶۹/۰۶/۰۷.

نیازهای فرهنگی نسل جوان و نوجوان که امید فردای کشور ما است عمدتاً عبارت است از: استحکام بنیانهای اعتقادی و دینی، آشنایی با مبانی معرفتی اسلام و قرآن، شناخت تاریخ کشور و افتخارات ملت خود به ویژه در دورانهای نزدیک به امروز، شناخت درست امام خمینی قله‌ی بلند تاریخ معاصر و اندیشه‌های سیاسی تابناک و پایه‌های حرکت عظیم انقلابی او، احساس عزت و سربلندی به خاطر درسی که ایرانیان در دوران پیروزی انقلاب و دفاع مقدس به جهان دادند، فراگرفتن خصلتهایی که می‌تواند نسل کنونی را به اعتلاء و عظمت برساند مانند: دین‌داری و دانش‌پژوهی، وجدان کار و انضباط، شجاعت و پاک‌دامنی و جوانمردی، آگاهی سیاسی و خلوص انقلابی، امانت و محبت و برادری، و استقلال و آزادمنشی ... وظیفه‌ی اصلی صدا و سیما آن است که در طی همه‌ی برنامه‌های خود هدفِ: برآوردن این نیازهای حیاتی را در نظر بگیرد و از سمت و سوی آن بیرون نرود.[۱]

«صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِم.»[۲] این نعمت به برکت ارتباط با خدا به دست می‌آید. جبهه به شما این نعمت را عطا کرد. بر شماست که آن را حفظ کنید. نگویید نمی‌شود. با توجه، تضرع، نافله، گفتگوی نیمه شب با خدا و توسل به حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) - که سید و سالار و بزرگ ما اوست - این نعمت را حفظ کنید. همه چیزها به او بر می‌گردد.[۳]

اولین کار پیامبر مکرم اِثاره‌ی[۴] عقل است، برشوراندن قدرت تفکر است؛ قدرت تفکر را در یک جامعه تقویت کردن. این، حلال مشکلات است. عقل است که انسان را به دین راهبرد می‌دهد، انسان را به دین می‌کشاند. عقل است

---

۱. حکم انتصاب مجدد آقای دکتر علی لاریجانی به ریاست سازمان صدا و سیما، ۰۵/ ۰۳/ ۱۳۷۸.

۲. راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی. (سوره حمد، آیه ۷).

۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار با فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴/۶/۲۹.

۴. برانگیختن.

که انسان را در مقابل خدا به عبودیت وادار می‌کند. عقل است که انسان را از اعمال سفیهانه و جهالت‌آمیز و دل‌دادن به دنیا باز می‌دارد؛ عقل این است. لذا اول‌کار این است که تقویت نیروی عقل و خرد در جامعه انجام بگیرد؛ تکلیف ما هم این است.[۱]

تا همهٔ ظرفیت اندیشهٔ خلاق آدمی به کار نیفتد، امید کشف معارف الهی و ژرفای آموزشهای اهل بیت (علیهم السلام) برآورده نخواهد شد.[۲]

عمق گرفتن تفکر اسلامی، چیز مهمی است. تمام اصول اسلامی، باید به صورت عمیق و راسخ، در ذهنها جا بیفتد. این گونه مسائل که امروزه برای مردم ما جا افتاده و قبول شده است، از روی یک ایمان صادقانه و عاشقانه است؛ نه از روی یک ثبات عقیدهٔ راسخ و نافذ در ذهن.[۳]

بنده چند سال پیش به شهر سارایوو و بعضی مناطق یوگسلاوی سابق رفتم و مسلمانان را از نزدیک مشاهده کردم. ظاهر زندگی آنها، صد در صد غیر اسلامی، اما انگیزه‌هایشان اسلامی بود. آن روز، هنوز حکومت کمونیستی بر سرِ کار بود؛ اما وقتی می‌دیدند رئیس جمهور یک کشور اسلامی به آن‌جا آمده است، چون مسلمان بودند، در خیابانها می‌ایستادند و اشکِ شوق می‌ریختند. در مسجدشان جمع شده بودند و به همراهان ما که می‌رسیدند، لباس مردان یا چادر زنانِ هیأتِ ایرانی را می‌بوسیدند. این، انگیزه است. خوب! این انگیزه، ابدی نمی‌شود مگر این‌که یک مبلّغ خوب، با یک فکر و منطق حسابی به آن‌جا برود و آن را ماندگار کند.[۴]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، سالروز عید سعید مبعث، ۱۳۸۸/۴/۲۹.

۲. رهبر معظم انقلاب، یادداشت در دفتر یادبود مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، ۱۳۶۹/۵/۱۸.

۳. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری، ص ۱۷۱؛ سخنرانی در جمع طلاب و اساتید حوزه مشهد، ۱۳۶۷/۶/۱۰.

۴. رهبر معظم انقلاب، دیدار روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی در صحن مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم، ۱۳۷۴/۹/۱۶.

۲-۴. نشر مکارم اخلاق و پرورش روح مخاطب

آن مسأله‌ی اساسی که در انقلاب اسلامی هدف اعلی و والا به حساب می‌آمد و می‌آید، عبارت از تزکیه‌ی انسان است. همه چیز مقدمه‌ی تزکیه و طهارت آدمی است. عدالت در جامعه و نیز حکومت اسلامی در میان اجتماعات بشری هم با این‌که هدف بزرگی محسوب می‌شود، ولی خود آن یک مقدمه برای تعالی و رشد انسان است که در تزکیه‌ی آدمی نهفته است. هم زندگی در این عالم - اگر بخواهد به سعادت برسد - محتاج تزکیه است، و هم درجات اخروی و معنوی، متوقف بر تزکیه است. فلاح انسان - یعنی دست یافتن انسان به مقصد اعلی - وابسته‌ی به تزکیه است؛ «قد افلح من تزکی. و ذکر اسم ربه فصلی». آن کسی که تزکیه بکند، فلاح و رستگاری را به دست آورده است.[۱]

نظام اسلامی، علاوه بر این‌که هدفهایی بالاتر از هدفهای مادی دارد - یعنی در نظام اسلامی، یک انسان فقط با پر شدن شکم خوشبخت نیست؛ باید زندگی مادی و رفاه و امنیت او تأمین باشد - همچنین اصرار دارد که روح و دل انسان می‌باید از یک صفا و تلألؤ و نورانیت و برادری و فداکاری نسبت به انسانهای دیگر و عبودیت و بندگی و اخلاص نسبت به خدای متعال برخوردار باشد. اسلام و سایر ادیان الهی، این را برای مردم می‌خواهند.[۲]

اگر انقلاب ما با هم سرعت یا حتی سریعتر از این به پیش برود، ولی پا به پای پیروزی‌ها و موفقیتهای سیاسی- نظامی، موفقیت در بُعد سازندگیِ دل و سازندگیِ روح و سازندگیِ شخصی انسانها نداشته باشیم. یقیناً سرانجامی نخواهد داشت و عاقبت به انحراف کشیده خواهد شد.[۳]

---

۱. بیانات در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت ولادت نبی‌اکرم و امام جعفر صادق، ۱۳۸۰/۰۳/۲۰.

۲. سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا، ۱۳۷۰/۰۱/۲۹.

۳. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری ص ۷۱؛ مصاحبه تلوزیونی ستاد نماز جمعه تهران، ۱۳۶۴/۵/۴.

اسلام می‌خواهد انسانها را آن‌چنان بالا ببرد، دلها را آن‌چنان نورانی کند، بدیها را آن‌چنان از سینه‌ی من و شما بیرون بکند و دور بیندازد، که ما آن حالت لذت معنوی را در همه‌ی آنات زندگیمان، نه فقط در محراب عبادت، بلکه حتی در محیط کار، در حال درس، در میدان جنگ، در هنگام تعلیم و تعلم و در زمان سازندگی احساس کنیم. «خوشا آنان که دایم در نمازند»، یعنی این. در حال کسب و کار هم با خدا، در حال خوردن و آشامیدن هم باز به یاد خدا. این‌گونه انسانی است که در محیط زندگی و در محیط عالم، از او نور پراکنده می‌شود. اگر دنیا بتواند این‌طور انسانهایی را تربیت کند، ریشه‌ی این جنگها و ظلمها و نابرابریها و پلیدیها و رجسها کنده خواهد شد. این، حیات طیبه است.[۱]

«صِراطَ الَّذینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِم.»[۲] این نعمت به برکت ارتباط با خدا به دست می‌آید. جبهه به شما این نعمت را عطا کرد. بر شماست که آن را حفظ کنید. نگویید نمی‌شود. با توجه، تضرع، نافله، گفتگوی نیمه شب با خدا و توسل به حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) - که سید و سالار و بزرگ ما اوست - این نعمت را حفظ کنید. همه چیزها به او بر می‌گردد.[۳]

آن ملتی که با خدا آشتی باشد، آن ملتی که تضرع و توسل به خدا را فراموش نکند، راه سازندگیش هم هموارتر خواهد شد. «وَ یا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُمْ[۴]».[۵]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، در اجتماع بزرگ مردم مشهد، ۱۳۷۰/۱/۲۹.

۲. راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی. (سوره حمد، آیه ۷).

۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار با فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴/۶/۲۹.

۴. ای قوم من! از پروردگارتان طلب امرزش کنید، سپس به سوی او بازگردید، تا آسمان (باران) را پی در پی بر شما فرو بفرستد، و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. (سوره هود، آیه ۵۲).

۵. رهبر معظم انقلاب، اولین روز ورود به ساری، ۱۳۷۴/۷/۲۲.

نماز شب خواندن، نافله خواندن، دعا خواندن، ذکر گفتن، متوجه خدا بودن، زیارت رفتن و توسل کردن... [همهٔ اینها] سازنده است؛ اینها شما را پولادین خواهد کرد.[۱]

از یک طرف بازوان فعال و گام استوار در راه سازندگی علمی و عملی، از یک طرف دل خاشع و خاضع در مقابل پروردگار، و توجه و توسل به خدای متعال و استمداد از اولیای مطهر و معصومش - بخصوص حضرت بقیه الله الاعظم (ارواحنافداه) - این خواهد توانست همان حیات طیبه‌یی را که قرآن وعده کرده است و انقلاب برای آن است، ان شاء الله برای شما مردم به ارمغان بیاورد.[۲]

تمام عبادات و تکالیف شرعی‌ای که من و شما را امر کرده‌اند تا انجام دهیم، در حقیقت ابزارهای همین تزکیه یا همین تربیت است؛ برای این است که ما کامل شویم؛ ورزش است. همچنان که اگر ورزش نکنید، جسم شما ناتوان، بی‌قدرت و آسیب‌پذیر خواهد شد و اگر بخواهید جسم را به قدرت، به زیبایی، به توانایی، به بروز قدرتها و استعدادهای گوناگون برسانید، باید ورزش کنید. نماز، ورزش است؛ روزه، ورزش است؛ انفاق، ورزش است؛ اجتناب از گناهان، ورزش است؛ دروغ نگفتن، ورزش است؛ خیرخواهی برای انسانها، ورزش است. با این ورزشها، روح، زیبا و قوی و کامل می‌شود. اگر این ورزشها انجام نگیرد، ممکن است به ظاهر خیلی پسندیده به نظر بیاییم؛ اما باطنمان یک باطن ناقص و نحیف و حقیر و آسیب‌پذیر خواهد بود.[۳]

ای بسا انسانهایی هستند با جسمهای نیرومند و زیبا، ولی با روحهایی لاغر، زشت، ناتوان و ضعیف؛ این به درد نمی‌خورد. تمام عبادات برای این است که

۱. رهبر معظم انقلاب، در اجتماع طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۰/۱۲/۱.
۲. رهبر معظم انقلاب، اولین روز ورود به ساری، ۱۳۷۴/۷/۲۲.
۳. رهبر معظم انقلاب، خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۶/۱۰/۱۲.

ما ورزش کنیم، تربیت بشویم و پیش برویم. البته باید عبادات را شناخت. عبادات هم جسم و روحی دارند. جسم عبادات، به تنهایی کافی نیست. نماز را که انسان بخواند، ولی در حال نماز، توجه به خود ذکر نداشته باشد، ملتفت نباشد که چه می‌گوید و با چه کسی حرف می‌زند، مضامین نماز را بکلی از روی غفلت ادا بکند، این نماز، نماز بی‌فایده‌یی است.[۱]

شما وقتی عبادت می‌کنید، دعایی را با حال می‌خوانید، نمازی را با توجه اقامه می‌کنید، انفاقی به یک مستحق می‌کنید، می‌بینید چه لذتی می‌برید و چه حالت احتظاظی به شما دست می‌دهد. این لذت را با خوردن نمی‌شود به دست آورد. انسانهایی که طعم بندگی خدا را چشیده‌اند - که هر انسان مؤمنی در طول زندگی، کم‌وبیش حالات این‌طوری برایش پیش می‌آید؛ بعضی کم، بعضی زیاد - در آن لحظه‌ی توجه به خدا، عبادت خدا، مناجات، گریه برای خدا و در مقابل خدا، لذتی احساس می‌کنند که حاضرند دنیا و مافیها را بدهند، برای آن‌که این لذت برای آنها بماند.[۲]

نامها و عنوانها و جایگاهها و کرسیها به انسان تشخّص نمیدهد؛ تشخّص واقعی و شرف واقعی در معانی دیگری است؛ همچنانی که در روایت داریم که «أَشْرَافُ أُمَّتِی حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَ أَصْحَابُ اللَّیْلِ».[۳] اشرافیت در نظامهای مادی معنایی دارد، ولی در نظام اسلامی اشرافیت معنای دیگری دارد. آن کسانی که اصحاب‌اللیل‌اند - کسانی هستند که برای خدا در شب قیام میکنند - یا کار دشوار را برای مردم در شب انجام میدهند، یا آن کسانی که حملة‌القرآن هستند و با قرآن انس دارند و با نور قرآن و هدایت قرآن حرکت میکنند،

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با اقشار مختلف مردم (روز سی‌ام ماه مبارک رمضان)، ۱۳۶۹/۲/۶.
۲. رهبر معظم انقلاب، در اجتماع بزرگ مردم مشهد، ۱۳۷۰/۱/۲۹.
۳. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۹

«اشراف» اینها هستند. کسانی که پول دارند، ثروت دارند و جایگاه اجتماعی دارند، آنها در منطق و در نظام ارزشی اسلامی «اشراف» محسوب نمیشوند.[۱]

۲-۵. جهت دهی به ذائقه مردم در جهت ارزشهای فرهنگی

عزیزان من! در یک تحول اجتماعی، آن چیزی که آخرتر از همه اصلاح می‌شود و تغییر پیدا می‌کند، اخلاق است؛ اخلاق، نه به معنای رفتار. البته رفتارهای افراد با یکدیگر را که عرفا به آن «اخلاق» می‌گویند، آن هم دیر عوض می‌شود؛ لیکن منظور ما آن نیست. آن چیزی که از همه دیرتر عوض می‌شود، اخلاقیات و خلقیات انسانهاست؛ چه خلقیات فردی، چه خلقیات جمعی؛ که جمعهای مختلف عالم، خلقیاتی دارند: یک قوم به تعصب معروف است، یک قوم به راحت‌طلبی شهرت دارد و .... اینها خیلی دیر عوض می‌شود. اگر چیز بدی از این قبیل در قومی هست و اخلاق زشتی وجود دارد، خیلی دیر عوض می‌شود..[۲]

مسأله‌ی فرهنگ و اخلاق خیلی مهم است. نظام اسلامی نمی‌تواند نسبت به فرهنگ و اخلاق مردم خود بی‌تفاوت باشد. نظام اسلامی نظامی نیست که فقط به فکر حفظ قدرت خود باشد و نسبت به عملکرد مردم خود - حتی اگر به ورطه‌ی اخلاقی بیفتند - بی‌تفاوت بماند. نظام اسلامی از آنچه که مردم را منحرف و گمراه می‌کند، رنج می‌برد. «عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم»؛ این روش پیامبر گرامی است و نظام اسلامی همان روش را باید داشته باشد. نظام اسلامی نمی‌تواند نسبت به رنجهای معنوی، جسمانی و گمراهیهای فکر و دل مردم خود بی‌اعتنا باشد. این نظام وظیفه‌ی

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار رئیس‌جمهوری و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۷/۶/۲.

۲. بیانات در دیدار با حجةالاسلام والمسلمین محمدی ری‌شهری و دست‌اندرکاران امور حج، ۱۳۷۶/۱۲/۱۳.

سنگینی بر عهده دارد. دستگاههای ما، بخصوص دستگاههای فرهنگی، وظیفه‌ی سنگینتری دارند؛ همچنان که دستگاههای اقتصادی و عمرانی کشور وظیفه‌ای سنگین بر عهده دارند.[1]

[در دعوت اسلامی] در درجه‌ی اوّل، توحیدِ خالص است که توحیدِ خالص، یعنی نفی عبودیّت غیرخدا.

...یک نکته‌ی دیگر در دعوت اسلامی، عبارت است از استقرار عدل در بین انسانها.

در نظام اسلامی مثلا یک نقطه‌ی سوم فرض کنیم که عبارت است از حرکت به سمت مکارم اخلاق. این، باز غیر از آن دوتاست. یک جامعه یک وقت انسانهایی برخوردار از اخلاقهای صحیح دارد. آحاد آن جامعه مردمانی هستند با گذشت، متفکر، عاقل، اهل خیر و احسان، اهل کمک به یکدیگر، دارای صبر در مشکلات، دارای حلم بر سختیها، دارای اخلاق و برخورد خوش با یکدیگر و دارای ایثار در آن جایی که مثلا ایثار لازم است. برعکسش هم ممکن است صدق کند. یعنی مردمانی باشند که روابطشان با یکدیگر نه براساس رحم و مروت و انصاف و اخلاق خوب که بر مبنای سودجویی تنظیم شده است. یکی، دیگری را تا وقتی قبول و تحمل می‌کند که با منافع او سازگار باشد. اگر سازگار نبود، حاضر است او را نابود کند و از بین ببرد. این هم یک نوع جامعه است. این جامعه، جامعه‌ی جاهلی می‌شود و با جامعه‌ای که در آن مکارم اخلاق حاکم است و جامعه‌ی اسلامی نامیده می‌شود، فرق دارد. خصوصیت بعثت پیغمبر دعوت به مکارم اخلاق بود. این هم یک عنصر و نکته‌ی دیگر در حیات رسالی و بعثت پیغمبر. پس می‌توان گفت که در حقیقت یکی از مرزها

---

۱. بیانات در دیدار جوانان استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۱/۱۲/۰۶.

و ممیزه‌های اسلام و جاهلیت، مسأله‌ی اخلاق است.[۱]

امروز کشور احتیاج دارد که فضای عمومی آن، فضای معروف، اقامه‌ی حق، اقامه‌ی عدالت و میل به معنویت باشد. نظام اسلامی فقط به این اکتفا نمی‌کند که زندگی اقتصادی و مادی مردم را آباد کند. این یکی از وظایف حتمی اوست؛ اما در کنار این وظیفه، اقامه‌ی معروف، اقامه‌ی روح دینی، استقرار اخلاق اسلامی، استقرار روح برادری و صمیمیت در میان همه‌ی آحاد ملت و احیای روح عزت و استقلال - روحیه‌ای که مانع از آن شود که یک ملت تن به پستی و سستی و ذلت دهد - نیز جزو وظایف اسلامی است. پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام در هر نشست و برخاستی، بر روی یکایک مردمی که با او روبه‌رو می‌شدند، اثر می‌گذاشت و انسانها را، هم در سایه‌ی استقرار نظام اسلامی و هم با تربیت فردی، منقلب و متحول می‌کرد. تحول انسان، اساس همه‌ی تحولات عالم است.[۲]

اگر مردم متحول شدند، دنیا متحول خواهد شد. اگر مردم از تحول عمیق برخوردار شدند، این حرکت تا ابد ادامه پیدا خواهد کرد. اگر اخلاق مردم، اخلاق اسلامی و قرآنی شد، تمام وعده‌های قرآن درباره‌ی این ملت تحقق پیدا خواهد کرد. ما می‌خواهیم این راه ادامه پیدا کند و این حرکت تا اهداف نهایی و غایی پیش برود. با چه وسیله‌یی؟ با مردم مؤمن.[۳]

[سیاستهای نظام در برنامه دوم توسعه] ... جهت دادن کلیه‌ی فعالیتهای اجرایی و تبلیغی به سمت رشد معنویت و فضیلت اخلاقی در جامعه، تعمیق و گسترش حساسیتها و باور دینی، گسترش ارزشهای انقلابی، حفظ کرامت

---

۱. بیانات در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید مبعث، ۱۳۷۳/۱۰/۱۰.
۲. بیانات در جمع یکصدوده هزار نفر از نیروهای بسیجی شرکت‌کننده در اردوی رزمی - فرهنگی علویون، ۱۳۸۰/۸/۲۱.
۳. سخنرانی در دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه‌ی جماعات و وعاظ نقاط مختلف کشور، در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان، ۱۳۶۹/۱۲/۲۲.

انسانی، ایجاد نظم و قانون‌پذیری و روحیه‌ی کار و تلاش و خود اتکایی و قناعت و جلوگیری از اسراف و مصرف‌گرایی و پرداختن به زوائد.[۱]

۲-۶. تقویت هویت و اعتمادبنفس ملی

خودباوری و اعتماد به نفس ملی یکی از دو رکن اساسی پیشرفت هر کشور است. یک رکن، امکانات مادی است، اما امکانات مادی کافی نیست. یک ملت ممکن است امکانات مادی زیادی هم داشته باشد، اما به رشد و ترقی و تعالی نرسد؛ نتواند یک ملت عزیز و قدرتمند بشود. خوب، ما در دوران قبل از انقلاب همین نفت را داشتیم، همین گاز را داشتیم، همین معادن عظیم فلزات ذی‌قیمت را داشتیم، همین استعدادهای درخشان و نیروی انسانی بااستعداد را داشتیم؛ اما در عین حال یک ملت دست سوم، گمنام در دنیا، توسری‌خور قدرتهای بزرگ، زیر یوغ یک حکومتی که فاسد بود، دست‌نشانده بود، متصل به دشمنان ملت بود، زندگی میکردیم. پس امکانات مادی کافی نیست، مؤلفه‌های دیگری لازم است؛ مؤلفه‌های معنوی. یکی از مهمترین این مؤلفه‌ها، همین خودباوری است، اعتماد به نفس است و اینکه یک ملت باور کند که میتواند.[۲]

اساس تحول باید بر «ملاحظه‌ی عناصر اصلی هویت ملی» قرار داده شود، که آرمانهای اساسی و اصولی مهمترین آنهاست. من این را عرض می‌کنم که صنعتی شدن، فرا صنعتی شدن، پیشرفت علمی، پیشرفت خدماتی و پیشرفتهای بهداشتی و درمانی، باشد؛ اما اساس اینها باید حفظ هویت ملی باشد. اگر یک کشوری همه‌ی اینها را داشت، اما از لحاظ ملی، یک کشور

۱. نامه به حجةالاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی جهت تعیین چارچوب سیاستهای نظام در برنامه‌ی دوم، ۱۳۷۲/۰۸/۱۸ .

۲. بیانات در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی، ۱۳۸۸/۰۳/۱۴.

بی‌هویتی بود، فرهنگش وابسته‌ی به دیگران بود، از گذشته و تاریخ خود هیچ بهره‌ای نداشت و نبرده بود، یا اگر گذشته‌ای داشت، آن گذشته را از چشمش دور نگه داشتند یا آن را در نظرش تحقیر کردند، این کشور مطلقا پیشرفت نخواهد کرد؛ زیرا هویت ملی، اساس هر پیشرفتی است.[۱]

نکته‌ی بعد، خودباوری است. ما باید کودک را از آغاز دارای اعتمادبه‌نفس و باور به هویت خود بار بیاوریم. البته این مخصوص کودکان دبستانی نیست؛ در دبیرستان هم همین هست، در دانشگاه هم همین هست. در کشور ما متأسفانه فرهنگِ کاملاً منحرفی از گذشته پایه‌گذاری شده، که هنوز آثارش از بین نرفته - با این همه تبلیغاتی که ماها از اول انقلاب تا امروز داشتیم - و آن، نگاه نیازمندانه‌ی به سمت غرب، بزرگ دیدن غرب و کوچک دیدن خود در مقابل اوست؛ که متأسفانه این فرهنگ ریشه‌کن نشده و وجود دارد؛ این به دلیل نبود خودباوری است. اینکه شما ملاحظه میکنید فلان مارکِ جنس خارجی پول بیشتری طلب میکند، اما طرفدار بیشتری هم در بین یک طبقه‌ای دارد، در حالی که جنس مشابه داخلی گاهی کیفیتش بهتر از آن است، به خاطر همین نگاه است؛ این یک بیماری است، این یک آفت است... خودباوری را باید در جوانهامان، در کودکانمان تقویت کنیم.[۲]

۲-۷. سالم سازی فضای عمومی کشور

پیامبر اسلام برای آن‌که ارزشها و اخلاق اسلامی کاملاً در جامعه جا بیفتد و با روح و عقاید و زندگی مردم مخلوط و ممزوج بشود، فضای زندگی را با ارزشهای اسلامی آغشته می‌کرد.

---

۱. دیدار با دانشجویان، ۱۳۸۵/۸/۱۸ .

۲ . بیانات در دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۰.

یک وقت کسی دستور می‌دهد یا توصیه می‌کند که مثلاً مردم حسن خلق و گذشت و صبر و استقامت در راه خدا داشته باشند و ظلم نکنند و دنبال اقامه‌ی عدل و داد باشند؛ یعنی توصیه و دستور دادن و تعلیم دادن مطرح است - که البته کار لازمی است و پیامبر اسلام هم تعلیم می‌داد یعلّمهم و درس معرفت و زندگی به مردم می‌آموخت - اما یک وقت مطلب از یاد دادن بالاتر است؛ یعنی معلم کاری می‌کند و رفتاری در پیش می‌گیرد که این اخلاق و وظیفه‌ی اسلامی، در جامعه به شکل رنگ ثابت درمی‌آید، با عقاید غلط مردم به مقابله برمی‌خیزد، با احساسات جاهلی و ته‌مانده‌های رسوب کرده‌ی اخلاق غیراسلامی مبارزه می‌کند و مقابل می‌شود، به جامعه و مردم شوک وارد می‌کند و در مقاطع مناسب و با روشهای مناسب، کاری می‌کند که فضای جامعه و محیط زندگی مردم، با این صفت و اخلاق و روش خوب کاملاً ممزوج می‌شود.

اگر یک جامعه بخواهد رشد کند و اخلاق صحیح اسلامی را در خود به‌وجود آورد، محتاج همین روش است.[1]

اخلاق آن هوای لطیفی است که در جامعه‌ی بشری اگر وجود داشت، انسانها میتوانند با تنفس او زندگی سالمی داشته باشند. اخلاق که نبود، بی‌اخلاقی وقتی حاکم شد، حرصها، هوای نفسها، جهالتها، دنیاطلبی‌ها، بغضهای شخصی، حسادتها، بخلها، سوءظن به یکدیگر وارد شد - وقتی این رذائل اخلاقی به میان آمد - زندگی سخت خواهد شد؛ فضا تنگ خواهد شد؛ قدرت تنفس سالم از انسان گرفته خواهد شد.[2]

مسأله‌ی استقرار معنویت و جلوگیری از مظاهر فساد یا شیوع فساد یا شیوع بی‌دینی و بخصوص تظاهر به این معنا، جزو کارهای واجب است. خدای

۱. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۸/۰۷/۲۸ .

۲. بیانات در سالروز عید سعید مبعث، ۱۳۸۸/۰۴/۲۹ .

متعال در قرآن می‌فرماید: «و اذا اردنا أن نهلک قریة أمرنا مترفیها ففسقوا فیها»؛ وقتی می‌خواهیم جامعه‌ای را نابود کنیم - ساز و کار و طبیعتش در سنت الهی این است - مترفین و پولدارهاشان فسق می‌کنند؛ «فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا»؛ بعد عذاب الهی بر اینها نازل می‌شود. لازمه‌ی فسق آنها، ورود عذاب الهی است؛ برو برگرد هم ندارد؛ یعنی این ساز و کار روی همه‌ی جوامع اثر می‌کند؛ منتها تفاوت می‌کند به این‌که آن جامعه از لحاظ عناصر نگاهدارنده در چه حدی باشد.[۱]

... یک جریان فساد هم فسادهای اخلاقی و رواج منکرات است. با این هم باید مقابله و مبارزه کرد. ما خوب می‌دانیم، این جزو تعالیم اسلام است که با زبان و تبیین باید مردم را با فضایل اخلاقی آشنا کرد و از منکرات دور نگه‌داشت. این به جای خود درست؛ اما با شیوع منکرات و با تظاهر به آن باید مقابله کرد. اسلام مرتکب منکر را نصیحت و هدایت می‌کند؛ اما حد هم برای او می‌گذارد. با صرف زبان و توصیه نمی‌شود کاری کرد. قدرت نظام باید جلو سیر فحشا و فساد را بگیرد. اجازه ندهید که هوسهای یک عده‌ی معدود و یک گروه کوچک و اندک در داخل جامعه، موجب اغوای ذهن و فکر دختر و پسر جوان و مرد و زن مؤمنی شود که هیچ انگیزه‌ی فسادی ندارند. شما باید جلو آن‌گونه افراد را بگیرید. همه‌ی مسؤولان بخشهای مختلف کشور در این زمینه مسؤولند. اجازه ندهید عده‌ای با تکیه به نام آزادی - که واقعاً باید بر عنوان مظلوم آزادی گریست که چه سوء استفاده‌هایی از این نام می‌شود - منکرات و فحشا و بی‌بندوباری را در جامعه رایج کنند. عکس‌العمل آن این است که عده‌ای به نظام بدبین شوند؛ مثل اول مشروطه.[۲]

---

۱. بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت، ۱۳۸۰/۰۶/۰۵.

۲. بیانات پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی، ۱۳۸۰/۰۵/۱۱.

اسلام برای اصلاح جامعه است و اگر شمشیر کشیده است، برای این است که مفسدهایی که نمی‌گذارند این جامعه‌ها اصلاح بشود، را از بین ببرد تا سایرین اصلاح بشوند.[۱]

جوانان در محیط خودشان، امر به معروف و نهی از منکر کنند. چرا این واجب - امر به معروف، امر به کارهای خوب - در جامعه‌ی اسلامی هنوز اقامه نشده است؟ نگویید به من چه؛ او هم نمی‌تواند بگوید به تو چه؛ اگر هم گفت، شما اعتنا نکنید. بعضی خیال می‌کنند تا منکری دیده شد، باید با مشت به سراغش بروند! نه، ما سلاحی داریم که از مشت کارگرتر است. آن چیست؟ سلاح زبان. زبان از مشت خیلی کارگرتر و نافذتر و مؤثرتر است؛ مشت کاری نمی‌کند.

بعضی جوانان به ما نامه می‌نویسند که اجازه بدهید ما با این تظاهرات منکراتی، مقابله و مبارزه کنیم. خیلی خوب، مقابله بکنید؛ اما چه‌طور؟ بریزید، طرف مقابل را تکه پاره کنید؟! نه، این نیست. حرف بزنید، بگویید؛ یک کلمه بیشتر هم نمی‌خواهد؛ لازم نیست یک سخنرانی بکنید. کسی که می‌بینید خلافی را مرتکب می‌شود - دروغ، غیبت، تهمت، کین‌ورزی نسبت به برادر مؤمن، بی‌اعتنایی به محرّمات دین، بی‌اعتنایی به مقدسات، اهانت به پذیرفته‌های ایمانی مردم، پوشش نامناسب، حرکت زشت - یک کلمه‌ی آسان بیشتر نمی‌خواهد؛ بگویید این کار شما خلاف است، نکنید؛ لازم هم نیست که با خشم همراه باشد. شما بگویید، دیگران هم بگویند، گناه در جامعه خواهد خشکید.

چرا کسانی از گفتن ابا می‌کنند؟ یک عده بر اثر ضعف نفس از گفتن ابا می‌کنند، یک عده هم خیال می‌کنند که گفتن فایده‌یی ندارد؛ باید با دست جلو بروند! نه، زبان از دست خیلی مهمتر است. امر به معروف و نهی از منکر

---

۱. صحیفه نور ج ۱۰ ص ۱۱۷؛ تاریخ: ۱۳۵۸/۸/۱۱.

را اقامه کنید؛ نگذارید در جوامع جوان - چه در مدرسه‌ها، و چه در دانشگاهها - کار به فساد بکشد. این مراکز برای دشمن هدف است. بدانید که نسل جوان این جامعه و این ایران اسلامی زنده است؛ دشمن هم این را بداند. با بودن شما جوانان مؤمن، حجت بر ما تمام است.[۱]

۲-۸. سوق دادن جامعه به سمت حیات طیبه

اسلام مردم خود را خوشبخت و سعادتمند می‌خواهد. این سعادت فقط با پول به‌دست نمی‌آید؛ فقط با ذکر و عبادت هم به‌دست نمی‌آید. حیات طیبه‌ی اسلامی، زندگی‌یی است که در آن، راه رسیدن به معنویت و اهداف و سرمنزل‌های نهایی این راه، از زندگی دنیایی مردم عبور می‌کند. اسلام دنیای مردم را آباد می‌کند؛ منتها آبادی دنیا هدف نهایی نیست. هدف نهایی عبارت است از این‌که انسان‌ها در زندگی دنیوی از معیشت شایسته و مناسب، از آسودگی و امنیت‌خاطر، و از آزادی فکر و اندیشه برخوردار باشند و از این طریق به سمت تعالی و فتوح معنوی حرکت کنند. حیات طیبه‌ی اسلامی شامل دنیا و آخرت - هر دو - است. مسأله این است که زندگی دنیوی - که به سمت اهداف الهی حرکت می‌کند - باید زندگانی حقیقی و راستین عادلانه را برای مردم تأمین کند. در اسلام، عدالت مسأله‌ی بسیار مهمی است. ارزشی که از نظر اسلام به‌هیچ‌وجه و در هیچ شرایطی مورد مناقشه قرار نمی‌گیرد، عدالت است. عدالت، هدف پیغمبران است؛ هدف انقلاب اسلامی هم بوده است. در سایه‌ی عدالت، زندگی مردم می‌تواند با رفاه و توسعه‌ی مادی به سمت اهداف معنوی هم حرکت کند.[۲]

---

۱. همان.

۲. بیانات در اجتماع بزرگ مردم رفسنجان، ۱۳۸۴/۰۲/۱۸.

فلسفه‌ی نظام جمهوری اسلامی این است که بتواند همچنان که اسلام از مسؤولان، انسانها و ملتها خواسته است، در میان مردم، هم عدالت، هم اخلاق، هم معنویت و هم رفاه مادی را به‌وجود آورد. این کار، مقدس و بسیار بزرگ و البته دشوار است. همه‌ی تلاش جمهوری اسلامی در طول بیست و پنج سال گذشته برای این بوده است که به این مقصود دست پیدا کند.[۱]

مطلبی که امروز عرض خواهم کرد، یک مسأله‌ی اساسی اسلامی است که در آیات کریمه‌ی قرآن از آن یاد شده است و ما ملت ایران باید به آن توجه دایمی داشته باشیم، و آن عبارت از حرکت به سمت حیات طیبه‌ی الهی و اسلامی است؛ «یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم». خدا و پیامبر، شما را به زندگی و مایه‌ی حیات طیب و پاکیزه دعوت می‌کنند. حیات پاکیزه، فقط خوردن و لذت بردن و شهوترانی نیست؛ این‌که دعوت خدا و رسول را نمی‌خواست. نفس هر انسانی، او را به زندگی حیوانی دعوت می‌کند. همه‌ی حیوانات دنبال غذا و اطفای شهوت حرکت می‌کنند و برای شکم و ساعتی بیشتر زنده ماندن، مبارزه می‌کنند. حیات طیبه، عبارت از این است که این زندگی در راه خدا و برای رسیدن به هدفهای عالی باشد. هدف عالی انسان فقط این نیست که شکمی را به هر شکلی پر کند؛ این کمترین چیزی است که یک حیوان می‌تواند به عنوان هدف خود انتخاب کند. برای انسان، هدف اعلی عبارت از وصول به حق، رسیدن به قرب باری‌تعالی و تخلق به اخلاق الهی است. انسان برای رسیدن به آن‌چنان هدفی، ابزارهای مادی و معنوی را لازم دارد. غذا لازم است، اما برای این‌که انسان به سمت هدف حرکت کند.[۲]

---

۱. بیانات در اجتماع بزرگ مردم قزوین، ۱۳۸۲/۰۹/۲۵.

۲. سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا، ۱۳۷۰/۰۱/۲۹.

حیات طیبه معنایش این نیست که کسانی فقط نماز بخوانند، عبادت کنند و اصلا به فکر زندگی و مادیات نباشند؛ نه، حیات طیبه، یعنی دنیا و آخرت را با هم داشتن. حیات طیبه، یعنی ماده و معنا را با هم داشتن. حیات طیبه، یعنی آن ملتی که تلاش می‌کند، سازندگی می‌کند، صنعت و بازرگانی و کشاورزی را به اوج می‌رساند، قدرت علمی و تکنیکی پیدا می‌کند، پیشرفتهای گوناگون در همه جهت به دست می‌آورد؛ اما در همه‌ی این حالات، دل او هم با خداست و روزبه‌روز هم با خدا آشناتر می‌شود. این، هدف نظام اسلامی است. این، آن هدفی است که پیامبران اعلام کردند، مصلحان عالم گفتند و در این صدوپنجاه تا دویست سال گذشته، شخصیتهای برجسته‌ی اسلامی آن را اعلام کردند.[۱]

اسلام می‌خواهد انسانها را آن‌چنان بالا ببرد، دلها را آن‌چنان نورانی کند، بدیها را آن‌چنان از سینه‌ی من و شما بیرون بکند و دور بیندازد، که ما آن حالت لذت معنوی را در همه‌ی آنات زندگیمان، نه فقط در محراب عبادت، بلکه حتی در محیط کار، در حال درس، در میدان جنگ، در هنگام تعلیم و تعلم و در زمان سازندگی احساس کنیم. «خوشا آنان که دایم در نمازند»، یعنی این. در حال کسب و کار هم با خدا، در حال خوردن و آشامیدن هم باز به یاد خدا. این‌گونه انسانی است که در محیط زندگی و در محیط عالم، از او نور پراکنده می‌شود. اگر دنیا بتواند این‌طور انسانهایی را تربیت کند، ریشه‌ی این جنگها و ظلمها و نابرابریها و پلیدیها و رجسها کنده خواهد شد. این، حیات طیبه است.[۲]

همت شما این باشد که مردم متدین شوند. البته اعتقاد من این است که بخشهای اقتصادی ما اگر می‌خواهند مردم متدین شوند، معاش مردم را تأمین

۱. سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد، ۱۳۷۰/۰۱/۲۹.
۲. همان.

کنند؛ چون «من لامعاش له لامعادله». اگر بخشهای اقتصادی دولت، معاش مردم را تأمین کردند، مردم متدین خواهند شد.[۱]

برای انسان، هدف اعلی عبارت از وصول به حق، رسیدن به قرب باری تعالی و تخلق به اخلاق الهی است. انسان برای رسیدن به آن چنان هدفی، ابزارهای مادی و معنوی را لازم دارد. غذا لازم است، اما برای این که انسان به سمت هدف حرکت کند.زندگی راحت برای بشر لازم و ضروری است و اسلام با قوانین و مقررات خود، انسانها را به سمت رفاه و آسایش زندگی می برد، اما این آسایش زندگی، به خودی خود هدف نیست.[۲]

اسلام، برای دنیا و آخرت مردم، برنامه و هدف دارد. مسؤولان اداره‌ی کشور موظفند همان‌قدر به امور مادی مردم برسند که به امور معنوی می‌رسند.[۳]

اسلام سطح جامعه را از لحاظ فکری و علمی بالا می‌برد. از انسان می‌خواهد که زمین را بسازد، آباد کند و امکانها و استعدادهایی را که خداوند متعال در این عالم گذاشته است - در باد و خاک و خورشید و آب و سایر امکاناتی که خدای متعال در مجموعه‌ی کائنات به ودیعت نهاده - استخراج کند و در اختیار خویش و همنوع خویش قرار دهد. اسلام از انسان اینها را می‌خواهد. آنچه که اسلام، انسان را از آن بر حذر می‌دارد، این است که غایت هدف و آرزوی او عبارت از امکانات دم دست و نزدیک باشد و هدفی جز زندگی مادی، پول، غلبه بر دیگران و قدرت شهوات و لذات نداشته باشد. اسلام از اینها انسان را برحذر می‌دارد و تا خلاقیت اسلامی در عالم وجود تحقق پیدا نکند، انسان آسوده نخواهد شد.[۴]

---

۱. بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت، ۱۳۸۰/۰۶/۰۵.
۲. سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا، ۱۳۷۰/۱/۲۹.
۳. دیدار با رئیس جمهور و هیات وزیران به مناسبت آغاز فعالیت کابینه، ۱۳۶۸/۶/۸.
۴. بیانات در دیدار عمومی به مناسبت عید سعید فطر، ۱۳۷۷/۱۰/۲۸.

دنیایی که در آن زر و زیور و نعمت باشد، اما انسان از انسانیت و اخلاق و دینداری بهره‌یی نبرده باشد، این دنیا به اهل دنیا هم لذتی نخواهد داد؛ آسایشی به بشر نخواهد بخشید. آسایش انسان، ناشی از آن روحیه و اخلاقی است که باید از دین استمداد بشود و سرچشمه بگیرد. دنیایی که در آن، اخلاق و معنویت و دین نباشد، همین می‌شود که امروز شما می‌بینید که در سایه‌ی ننگین و سنگین قدرت ابرقدرتها و تجاوزگران عالم، چه بر سر ملتها آوردند و دارند می‌آورند.[۱]

اگر بخواهیم تقوا را در زندگی - چون ادعای تقوا و بر زبان آوردن آن کافی نیست؛ واقعا باید متقی و پرهیزکار بود - و اعمال و رفتار خودمان بروز دهیم، مهمترین عرصه‌ی آن برای ما مسؤولان، عرصه‌ی مسؤولیتهای اجتماعی و هدفهای انقلاب را به‌جد دنبال کردن است. انقلاب اسلامی هدفها و شعارهایی دارد که برای تحقق آن جانهای پاک و خونها فدا شده است. این هدفها رشد معنوی و مادی، ساختن دنیا و آخرت مردم و تأثیرگذاری بر روی آنها، تعالی اخلاقی، رسیدن کشور به نقطه‌ای که شایسته‌ی کرامت انسانی است و ایجاد فضایی برای رشد استعدادها و بهره‌بردن افراد از مواهب الهی - چه مواهب مادی و چه مواهب معنوی - است که از جمله‌ی آنها می‌توان به آزادی، علم و فضایل اخلاقی اشاره کرد.[۲]

در اسلام همه چیز مقدمه‌ی خودسازی انسان است. همه‌ی فرائض، احکام، تکالیف، واجبات، اجتناب از گناهان و نوافل و مستحبات و احکام اجتماعی و فردی، همه و همه مقدمه‌ی حیات طیبه است؛ مقدمه‌ی زنده شدن انسان با روح انسانی است؛ مقدمه‌ی عروج انسان از عالم بهیمیت و حیوانیت و توحش

۱. در دیدار با فضلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسبت سالگرد قیام نوزدهم دیماه، ۱۳۷۰/۱۰/۱۹.
۲. بیانات در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، ۱۳۸۲/۰۸/۱۱.

است. اگر بشر تحت تربیت الهی - که با اراده‌ی خود او قابل تحقق است - قرار گیرد، این حیات طیبه در نفس او به وجود خواهد آمد و محیط را هم طیب و طاهر خواهد کرد و اگر این تربیت الهی نباشد و عزم و اراده‌ای را که انسان برای پیمودن راه خدا با آن، احتیاج دارد از دست بدهد و خود را در دست هواها و هوسهای بشری رها کند، در حد حیوانیت باقی خواهد ماند و حیوانی خطرناکتر از حیوانهای دیگر خواهد شد.[۱]

من به جوانان توصیه می‌کنم نماز جماعت را، حضور در مساجد، اقامه‌ی مجالس دعا و تضرع و فهمیدن مفاهیم این دعاها را - که بفهمید با خدا چه می‌گویید و چه صحبت می‌کنید - جدی بگیرید. از یک طرف بازوان فعال و گام استوار در راه سازندگی علمی و عملی؛ از یک طرف دل خاشع و خاضع در مقابل پروردگار و توجه و توسل به خدای متعال و استمداد از اولیای مطهر و معصومش؛ بخصوص حضرت بقیةالله الاعظم ارواحنافداه. این خواهد توانست همان حیات طیبه‌ای را که قرآن وعده کرده است و انقلاب برای آن است، ان‌شاءالله برای شما مردم به ارمغان آورد.[۲]

۲-۹. اقامه شعائر دینی و توجه به ظواهر اسلامی

«و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب»؛ اصلا بنای شعائر بر تظاهر و بر نشان دادن و بر مطرح کردن و جلو چشم نگهداشتن است. شعائر را مطلقا نباید تضعیف کرد. بعضی‌ها به اسم این‌که ما اهل ریا نیستیم و نمی‌خواهیم تظاهر کنیم، شعائر اسلامی و علامتهای اسلامی و سیمای اسلامی و وجهه‌ی اسلامی و رفتار اسلامی و پرچمهای اسلامی را از زندگی خودشان و زندگی

---

۱. بیانات در دیدار عمومی به مناسبت عید سعید فطر، ۱۳۷۷/۱۰/۲۸.
۲. بیانات در اولین روز ورود به ساری، ۱۳۷۴/۰۷/۲۲.

مردم جمع می‌کنند؛ نخیر، بنده مطلقا این را توصیه نمی‌کنم؛ بلکه بعکس، توصیه می‌کنم مقید باشید اینها را نگه دارید.[۱]

اقامه‌ی نماز در کشوری که پرچم اسلام را بر فراز سر خویش برافراشته و به حاکمیت اسلام مفتخر گردیده، یکی از واجب‌ترین فرائض است. زیرا همه‌ی هدفهای یک جامعه‌ی نیکبخت، از قبیل: تأمین عدالت اجتماعی، دستیابی به رفاه عمومی و شکوفایی مادی، پرورش استعدادها و خلاقیتها در آحاد مردم، برخورداری از دانش و بینش و تجربه، عزت و استقلال و اقتدار ملی، گسترش اخلاق انسانی و روابط سالم میان آحاد مردم و دیگر هدفهای والا، در صورتی تأمین می‌شود که تربیت فردی و تهذیب اخلاقی در آحاد مردم به ویژه در کارگزاران امور کشور، تأمین شود و انسانهایی پاک و برخوردار از همت و توکل و اخلاص و صبر و سختکوشی در آن جامعه باشند که به یاری این پشتوانه‌ی روحی، توانایی برداشتن بارهای سنگین را دارا باشند و در برابر موانع گوناگون و به ویژه امواج فساد و تباهی، یارای ایستادگی داشته باشند. هر چه شمار این‌گونه انسانها در جامعه و کشوری بیشتر باشد، افق آینده‌ی آن جامعه و آن کشور، روشنتر و حرکت به سوی نیکبختی در آن جامعه و آن کشور، ممکن‌تر و آسانتر خواهد بود.[۲]

۲-۱۰. تبیین جایگاه ولایت و ترویج روحیۀ ولایتمداری

قدر این ارتباط و اتصال قلبی و پیوند معنوی را باید بدانیم. پشتوانه‌ی ایمان ماست؛ گوهر ارزنده‌ای است که تشکیل دهنده‌ی هویت انسانی و اسلامی ماست. محبت را روزبه‌روز بین خودمان و خانواده‌ی مطهر و معصوم اهل بیت

---

۱. بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت، ۱۳۸۴/۰۶/۰۸.

۲. پیام به مناسبت گردهمایی سالیانه نماز، ۱۳۷۴/۰۶/۱۴ .

پیغمبر و بخصوص فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) بیشتر کنیم و همچنین خودمان را با اطاعت خدا به آنها نزدیک نماییم.[۱]

... بُعد دیگر ولایت یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از آحاد امت اسلام در همه حال با آن قلب امت و این ارتباط یعنی هم ارتباط فکری و هم ارتباط عینی؛ یعنی درست از او سرمشق گرفتن و در افکار و بینش‌ها دنبال او بودن؛ و درست در افعال و رفتار و فعالیت‌ها و حرکت‌ها او را پیروی کردن. پس ولایت علیبن أبی طالب یعنی در افکارت پیرو علی باشی؛ در افعالت پیرو علی باشی. تو را با علی(علیه السلام) رابطهای نیرومند، مستحکم، خللناپذیر، پیوند زده باشد؛ از علی(علیه السلام) جدا نشوی؛ این معنی ولایت است. اینجاست که می‌فهمیم معنی این حدیث را: «وَلَایَةُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ حِصْنِی»؛[۲] ولایت علی (علیه‌السلام) حصن و حصار من است. « فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی»؛ هر که داخل این حصار شد، از عذاب خدا مصون و محفوظ خواهد ماند... یعنی مسلمان‌ها و پیروان قرآن، اگر از لحاظ فکر و اندیشه و از لحاظ عمل و تلاش و فعالیّت متصل به علی (علیه السلام) باشند، از عذاب خدا مصون و محفوظند.[۳]

آنچه ما وظیفه داریم، این است که خود را شایسته انتساب به آن خانواده کنیم، البته منتسب بودن به خانواده رسالت و از جمله وابستگان آنها و معروفین به ولایت آنها بودن دشوار است. در زیارت می خوانیم که ما معروفین به دوستی و محبت شما هستیم.[۴] این وظیفه مضاعفی را بر دوش ما می گذارد.[۵]

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار مداحان اهل بیت(ع) به‌مناسبت سالروز میلاد خجسته‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا (س)، ۱۳۸۲/۵/۲۸.

۲. شیخ صدوق، عیون‌أخبارالرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص۱۳۶.

۳. رهبر معظم انقلاب، ولایت، گفتار دوم، ص ۴۳.

۴. و معروفین بتصدیقنا ایاکم. (زیارت جامعهٔ کبیره؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳)

۵. در دیدار با مداحان اهل بیت(ع) به مناسبت میلاد مبارک صدیقه کبری فاطمه زهرا(س)، ۱۳۷۰/۱۰/۵.

رابطه ملت ما با امیرالمؤمنین(علیه الصلاه و السلام) یک رابطهٔ عاشقانه است؛ مسأله، بالاتر از اعتقاد به ولایت و امامت آن بزرگوار است. اعتقاد به ولایت و امامت وجود دارد و جزو جان ماست؛ جزو اولین آموخته‌های ما در گاهواره است و إن شاء الله تا گور با ما همراه خواهد بود. اما عنصر دیگر در رابطه ملت ما و امیرالمؤمنن - علیه الصلاه والسلام - رابطه محبت و عشق است. آن قدر زیباییها و جلوه‌ها و جاذبه‌ها در آن بزرگوار بسیار است، که دلی که با این جاذبه‌ها آشنا شود، نمی‌تواند نسبت به آن بزرگوار بی‌تفاوت بماند. هر کس او را به قدری که در همین روایات هست، شناخت، دلباختهٔ او شد. حتی آن کسانی که امامت آن بزرگوار و ولایت آن حضرت را هم مانند ما قبول نداشته و عقیدهٔ ما را نداشته باشند، این فضایل و مناقب را که در کتب فریقین آمده است، می‌بینند... دلباخته و مجذوب امیرالمؤمنین می‌شوند.[۱]

این ارتباط دوستی و عشق و رابطه با امیرالمؤمنین(علیه السلام) یک حقیقت درخشان است. از این حقیقتِ درخشان، ما باید مانند معراجی استفاده کنیم و عروج کنیم؛ و این می‌شود ! با نردبان محبت می‌شود به بالاترین درجات معرفت هم رسید. اصل کار، محبت است... این محبت باید ما را به معراج ببرد و رشد بدهد. این چه وقت خواهد شد؟ آن وقتی که ما تلاش کنیم در راهی که به آن بزرگوار می‌رسد، حرکت کنیم؛ وإلاّ اگر به آن راه پشت کنیم و خدای نکرده با هر عملی، با هر اقدامی و با هر سخنی، خودمان را یک قدم از آن بزرگوار دور کنیم، این محبت هم بتدریج کمرنگ و بی‌عمق و سطحی و صوری خواهد شد... اگر ما خدای نخواسته از امیرالمؤمنین(علیه‌الصلاةوالسلام) دور بشویم... محبت، زبانی و ادعایی خواهد شد. اما اگر ما آن راهی را که به امیرالمؤمنین می‌رسد، دنبال کنیم، هر چه پیش برویم، این محبت عمیق تر خواهد شد.[۲]

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با اقشار مختلف مردم، در سالروز میلاد باسعادت حضرت علی (ع)، ۱۳۷۰/۱۰/۲۹.
۲. همان

همین محبت شما مردم به حسین‌بن علی(علیه‌السّلام)، ضامن حیات و بقای اسلام است. این‌که امام می‌فرمود: «عاشورا اسلام را نگهداشت»، معنایش همین است. فاطمیه و میلاد و وفات پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه(علیهم‌السّلام) هم همین‌طور است.[۱]

رابطه بین شیعیانی که این اعتقاد را دارند، با مقام ولایت و مهدی موعود، یک رابطه دائمی است و چه قدر خوب و بلکه لازم است که یکایک ما قلباً هم این رابطه را با توجه و توسل و حرف زدن با آن حضرت حفظ کنیم.[۲]

بحمدالله دلهای جوانان ما با یاد فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) روشن و منور است. من این را احساس می‌کنم. انسان احساس می‌کند که در این ده پانزده سال اخیر، جوشش عشق به فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) در دل این امت مؤمن و انقلابی و مخلص و حزب‌الله، بسیار زیاد شده است. نام آن بزرگوار و توسل به آن، در جبهه‌ها بود، در دوران جنگ بود، در دوران صلح و سازندگی هم هست، در آمادگی در مقابله با دشمنان هم بحمدالله هست. این توسل، توسل خوب و باارزشی است و این روح جهاد فی‌سبیل‌الله، به هر شکلی که ممکن شود، همانی است که فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) آن را دوست می‌دارد.[۳]

پیرو امیرالمؤمنین(علیه السلام) بودن که با زبان نمی‌شود. شما در میدان جنگ، مرتب بگویید : «فلانی فرمانده ماست!» و مرتب اظهار ارادت به فلان فرمانده بکنید؛ بعد آن فرمانده، همه را به صف کند، ولی شما نروید؛ شما را به تمرین دعوت کند، حاضر نشوید؛ به حمله دستور بدهد، شما پشت بکنید؛ این چه فرماندهی است؟! این که فرمانده نشد... امیرالمؤمنین (علیه السلام) آقای ماست؛ امام، پیشوا و رهبر ماست. ما شیعه‌ی علی هستیم و به این افتخار می‌کنیم؛

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با مداحان اهل بیت(علیهم‌السلام) به مناسبت میلاد فاطمه زهرا(سلام‌الله‌علیها)، ۱۳۶۹/۱۰/۱۰
۲. همان.
۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار مداحان به مناسبت ولادت حضرت زهرا(س)، ۱۳۷۳/۹/۳.

... پس لازم است که این، در زندگی ما منشأ اثری باشد. نمی گویم مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشویم... امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود... که شما نمی‌توانید این گونه که من می‌کنم، عمل کنید. این که واضح است؛ اما لااقل در آن راه، در آن سمت و جهت، در جبهه‌ی او قرار بگیرید. این لازم است! اگر می‌خواهید در جبهه امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار بگیرید، بارزترین خصوصیت او در دوران حکومتش - که مربوط به امروز من و شما می‌شود، دو چیز است؛ یکی عدل اجتماعی، یکی زهد نسبت به دنیا.[۱]

۲-۱۰-۱. نظام ولایت فقیه؛ راه تمسک به ولایت اهل‌بیت(علیهم‌السلام)

ملت ایران، امروز با نظام اسلامی‌ای که به تدبیر امام بزرگوار، از حاقّ قرآن و دین استخراج شد و در این کشور به اجرا درآمد، به ولایت امیرالمؤمنین(علیه‌الصلاة والسلام) تمسک کرده است. این تمسک را باید هر چه بیشتر کنیم. اساس کار تمسک به ولایت هم، تمسک به ارزشهای اسلامی است. هر چه را که در اسلام ارزش است، باید در صدد باشید در عمل جذب کنید. چه ارزشهای فردی - مثل آنچه که به رابطه و علقه‌ی هر کس با خدای خود ارتباط پیدا می‌کند و یکی از مهمترین ارزشهای امیرالمؤمنین(علیه‌الصلاة والسلام)؛ یعنی ارتباط با خدا، توسل به پروردگار و خوب کردن رابطه‌ی خود و خدا بودن - چه ارزشهای اجتماعی که مربوط به جامعه است - مانند ارزشهای سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی - و چه ارزشهایی که مربوط به آداب و عادات عمومی است. ببینید اسلام کدام خصوصیت و عمل را ارزش دانسته است؛ آن وقت سعی در پیاده کردن آن داشته باشید. به تعبیر دیگر، آن ارزشها را در محیط کار، در انتخاب همکاران، در اجرای مأموریت و در تهیه کردن طرح برای

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد مسعود مولای متقیان علی(ع)، ۱۳۷۵/۹/۵.

بخشی که مشغول کار در آن هستید، حتما اعمال کنید. این به معنای تمسک کامل به ولایت است.[۱]

اصل ولایت فقیه و پیوستن همه راههای اصلی نظام به مرکز ولایت، نقطه درخشان نظام اسلامی، و تحقق آن، یادگار ارزنده و فراموش نشدنی حضرت امام خمینی(قدس‌سره) است. مردم ما... وفاداری و اخلاص کامل خود را نسبت به این اصل، در همه میدانها نشان داده اند و امام عظیم الشان ما، خود بزرگترین مدافع و سرسخت‌ترین پشتیبان این اصل و پذیرای جدی همه آثار و لوازم آن بود. این اصل، همان ذخیره پایان ناپذیری است که باید مشکلات نظام جمهوری اسلامی را در حساسترین لحظات و خطرناکترین گردنه های مسیر پرخطر جمهوری اسلامی حل کند و گرههای ناگشودنی را بگشاید.[۲]

این مسأله، مسأله‌ای نیست که دربارۀ اصل آن، ما دچار مشکلی باشیم و بخواهیم خودمان را جمع و جور کنیم تا مشروعیت آن را اثبات کنیم... این جزو واضحات اسلام است. اصل ولایت فقیه را هیچ کسی از فقهای اسلام از اول اسلام تا حالا منکر نشده است. در دایرۀ این ولایت، بحث است که البته خب روشن است. کسانی که به مسألۀ حکومت فکر نمی‌کنند، کسانی که با مسایل سیاسی در جوامع بشری آشنایی ندارند، کسانی که نمی‌دانند که عمل به دین، متوقف بر حاکمیت دین است. بدون حاکمیت دین، عمل به دین به صورت کامل نه امکان دارد، نه اصلاً قابل تصور است. اینها توقع نیست که دایرۀ ولایت فقیه را در این وسعت بدانند. خب! این یک مسألۀ سیاسی است. یک مسألۀ به معنای بصیرت در امر سیاسی است. این نظر فقهی نیست. بنابراین حالا کسی که این بصیرت را دارد؛ که فقهای ما کسانی بودند، از

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار کارگزاران نظام، در روز «عید غدیر»، ۱۳۷۳/۳/۸.

۲. رهبر معظم انقلاب، پیام به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مردم ایران، ۱۳۶۸/۱۰/۱۸.

این قبیل بودند، قبل از دورهٔ ما و زمان ما که شما می‌شناسید آنها را و اسم آنها معروف است، نظرات آنها واضح است و امام بزرگوار در زمان ما و فقهای بزرگ زمان خود ما بر این مسئله اتفاق نظر کردند. این مسأله‌ای نیست که ما مشکلی دربارهٔ اصل آن داشته باشیم. البته، دربارهٔ فروعش، جزئیاتش ـ عرض کنم که ـ مسایلی که در این مجموعه متوجه می‌شود، حتماً باید بحث بشود و اولی به بحث، خبرگان این راه و این رشته هستند، باید بحث کنند.[1]

اگر کسی می‌خواهد واقعاً نقش مردم؛ نقش عینی، عملی، حسّاس باشد و مسألهٔ ولایت فقیه یک مسألهٔ حقیقتاً مردمی و حکومت الهی توأم بشود با جنبهٔ مردمی باشد، باید... برای مردم تبیین کند، برای مردم بیان کند جاذبه‌ها را، چیزهایی که مردم را به شوق می‌آورد. همچنانی که ما برای حج، مردم را تشویق می‌کنیم، ترغیب می‌کنیم، تبیین می‌کنیم، احکام حج را می‌گوییم، فلسفهٔ حج را می‌گوییم. خیلی از غیر معتقدین به حج را وادار به حج رفتن می‌کنیم؛ معتقد به حج می‌کنیم، در مسألهٔ نماز، در مسألهٔ زکات، در مسألهٔ خمس، در جهاد، در همه‌ی موضوعات، برای مردم تشریح می‌کنیم؛ تبیین می‌کنیم؛ مردم وادار می‌شوند، می‌روند جهاد می‌کنند؛ بذل نفس نفیس می‌کنند در راه خدا، خب! در این قضیهٔ «ولایت فقیه» هم می‌خواهید مردم نقش داشته باشند، بسم‌الله! اینجا، جای نقش مردم است! وارد بشوند در این میدان، زیبایی‌های این مسئله را از نظر عقل بشر و منطق بشری تبیین کنند برای مردم، مردم را در صحنه حاضر کنند تا اینکه حقیقتاً متکی باشد به مردم؛ همان «حضور الحاضر» و «وجود الناصر»[2] تحقق پیدا بکند؛ تا بشود

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با اعضای مجلس خبرگان، ۱۳۷۵/۱۱/۲۵.

۲. «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا...»، اگر این بیعت کنندگان نبودند، و یاران، حجّت بر من تمام نمی‌نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم. (نهج البلاغه دشتی، خطبه ۳، ص ۴۹).

انقلاب اسلامی، که پیروز شد؛ تا بشود جنگ تحمیلی که پیروز شد؛ تا بشود این نوزده سالی که ما گذراندیم که بحمدالله در همهٔ مراحل موفق بودیم... خب، «لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ».[۱] دیگر حالا هر کس هر چه می‌خواهد در این زمینه کار بکند و هر مقداری که فن و هنر و تلاش و توان دارد، بسم الله! این گوی و این میدان؛ حرکت کند! وظیفهٔ همه هم هست؛ البته خبرگان وظیفهٔ مضاعف دارد.[۲]

۲-۱۱. هدفگذاری تربیتی برای نسلهای آینده و تأمین الزامات آن

ما اگر بخواهیم نسلی تربیت کنیم که در ده سال، پانزده سال آینده بخواهد جامعه اسلامی و انقلابی را حفظ کند، امروز باید تعهدات و التزامات ویژه‌ای را برای این نسل قائل بشویم. توضیح اینکه ۱۵ سال بعد، ما ۱۵ سال دیگر از مبدأ انقلاب فاصله گرفته‌ایم و آن شور انقلابی مثل همه چیزهای دیگر که در آغاز بیشتر و گرمتر است، به همین نسبت فرونشسته. لذا پس از آنکه آن شعله فرو نشست، اگر ما توانسته باشیم هیزمهای مناسب و آتشهای ماندگار و دیرپایی در این شعله درست کرده باشیم، از گرمای انقلاب در بیست و پنج سال بعد از پیروزی یا بیست سال بعد از پیروزی چیزی گیر جامعهٔ ما خواهد آمد؛ اما اگر از این شعله استفاده نکرده باشیم، شعلهٔ زودگذر و تمام‌شدنی، آن وقت در ده، پانزده سال بعد، بسیار طبیعی و روشن است که دیگر نتوانیم از جوانی که امروز وارد بازار کار خواهد شد، توقع داشته باشیم که به خواستهای

---

۱. «لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ»، آری، برای مثل این، باید عمل‌کنندگان عمل کنند! (سوره صافات، آیه ۶۱).
۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۵.

انقلابی و اسلامی جامعه پاسخ دهد. حالا شما برای تربیت آن نسل امروز چکار باید بکنید؟[۱]

انقلاب یک حادثه است که در نقطه‌یی از عالم اتفاق می‌افتد و آثار معجزه‌آسایی هم نشان می‌دهد. بقا و استمرار و برکات این حادثه، مستقیما و تحقیقا با تربیت انسانها ارتباط پیدا می‌کند. اگر انسانهای صالح و عالمی باشند که پیام انقلاب را درک کنند و آن را حفظ کنند و به آن عمل نمایند و آن راه و آن جهت را پی‌بگیرند، انقلاب زنده و مانده است و برکات آن خواهد رسید. اگر خدای نکرده در محیطی که انقلابی به وقوع می‌پیوندد، انسانها به شکل صحیحی تربیت نشوند، اصول تربیت قلع و قمع بشود، به آن ریزه‌کاریهای تربیتی اسلامی در محیط اسلامی پرداخته نشود، و خلاصه، انسانهایی که هم آگاه باشند، هم دلسوز باشند، هم احساس مسؤولیت کنند، هم کاردان باشند، هم خوش‌روحیه باشند، پرورانده نشوند، مطمئنا آن اساس اولی هم به خطر خواهد افتاد و ضایع خواهد شد.[۲]

۲-۱۲. بصیرت افزایی

در باب بصیرت، بنده در سال اخیر و قبل از آن خیلی صحبت کردم؛ دیگران هم مسائل زیادی گفتند؛ دیدم بعضی از جوانها هم کارهای خوبی در این زمینه انجام دادند. من میخواهم روی مسئله‌ی بصیرت باز هم تأکید کنم. این تأکید من در واقع با این انگیزه است که شما که خودتان مخاطبید، خودتان میداندارید، کار بر دوش شماست، بروید سراغ کارها و برنامه‌ریزی‌هائی که با

---

۱. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری ص ۲۳۱؛ دیدار با مسئولان فرهنگ و آموزش عالی– ۱۳۷۱/۸/۱۹.
۲. بیانات در دیدار با وزیر، معاونان، مشاوران و مدیران کل وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۰/۱۰/۲۵.

بصیرت‌یافتن ارتباط دارد؛ این نیاز مهم را تأمین کنید. بصیرت، نورافکن است؛ بصیرت، قبله‌نما و قطب‌نماست. توی یک بیابان انسان اگر بدون قطب‌نما حرکت کند، ممکن است تصادفاً به یک جائی هم برسد، لیکن احتمالش ضعیف است؛ احتمال بیشتری وجود دارد که از سرگردانی و حیرت، دچار مشکلات و تعبهای زیادی شود. قطب‌نما لازم است؛ بخصوص وقتی دشمن جلوی انسان هست. اگر قطب‌نما نبود، یک وقت شما می‌بینید بی‌سازوبرگ در محاصره‌ی دشمن قرار گرفته‌اید؛ آن وقت دیگر کاری از دست شما برنمی‌آید. پس بصیرت، قطب‌نما و نورافکن است. در یک فضای تاریک، بصیرت روشنگر است. بصیرت راه را به ما نشان میدهد. [۱]

۲-۱۲-۱. اهمیت و جایگاه بصیرت

بصیرت مهم است. نقش نخبگان و خواص هم این است که این بصیرت را نه فقط در خودشان، در دیگران به وجود بیاورند. آدم گاهی می‌بیند که متأسفانه بعضی از نخبگان خودشان هم دچار بی‌بصیرتی‌اند؛ نمیفهمند؛ اصلا ملتفت نیستند. یک حرفی یکهو به نفع دشمن میپرانند؛ به نفع جبهه‌ای که همتش نابودی بنای جمهوری اسلامی است به نحوی. نخبه هم هستند، خواص هم هستند، آدمهای بدی هم نیستند، نیت بدی هم ندارند؛ اما این است دیگر. بی‌بصیرتی است دیگر. این بی‌بصیرتی را بخصوص شما جوانها با خواندن آثار خوب، با تأمل، با گفتگو با انسانهای مورد اعتماد و پخته، نه گفتگوی تقلیدی - که هر چه گفت، شما قبول کنید. نه، این را من نمیخواهم - از بین ببرید. کسانی هستند که میتوانند با استدلال، آدم را قانع کنند؛ ذهن انسان را قانع

۱ . بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۴.

کنند. و حتی حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین(علیه‌السلام) هم از این ابزار در شروع نهضت و در ادامه‌ی نهضت استفاده کرد.[۱]

در زندگی پیچیده‌ی اجتماعی امروز، بدون بصیرت نمیشود حرکت کرد. جوانها باید فکر کنند، بیندیشند، بصیرت خودشان را افزایش بدهند. معلمان روحانی، متعهدان موجود در جامعه‌ی ما از اهل سواد و فرهنگ، از دانشگاهی و حوزوی، باید به مسئله‌ی بصیرت اهمیت بدهند؛ بصیرت در هدف، بصیرت در وسیله، بصیرت در شناخت دشمن، بصیرت در شناخت موانع راه، بصیرت در شناخت راه‌های جلوگیری از این موانع و برداشتن این موانع؛ این بصیرتها لازم است.[۲]

عوام بودن، دست خود من و شماست. باید مواظب باشیم که به این جرگه نپیوندیم. یعنی هر کاری می‌کنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت کار نمی‌کند، عوام است. لذا، می‌بینید قرآن درباره‌ی پیغمبر می‌فرماید: «أَدْعُوا إِلَى اللهِ عَلى بَصيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنى».[۳] یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می‌کنیم، به دعوت می‌پردازیم و پیش می‌رویم. پس، اول ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، به سرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکوشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید.[۴]

وقتی بصیرت بود، آنوقت شما میدانید با کی طرفید، ابزار لازم را با خودتان برمیدارید. یک روز شما میخواهید تو خیابان قدم بزنید، خوب، با لباس معمولی، با یک دمپائی هم میشود رفت تو خیابان قدم زد؛ اما یک روز میخواهید بروید

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر، ۱۳۸۸/۵/۱۸.
۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار عمومی مردم چالوس و نوشهر، ۱۳۸۸/۷/۱۵.
۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۸
۴. رهبر معظم انقلاب، جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص)، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

قله‌ی دماوند را فتح کنید، او دیگر تجهیزات خودش را میخواهد. بصیرت یعنی اینکه بدانید چه میخواهید، تا بدانید چه باید با خودتان داشته باشید.[1]

یک ملتی که بصیرت دارد، مجموعه‌ی جوانان یک کشور وقتی بصیرت دارند، آگاهانه حرکت میکنند و قدم برمیدارند، همه‌ی تیغهای دشمن در مقابل آنها کند میشود. بصیرت این است. بصیرت وقتی بود، غبارآلودگی فتنه نمیتواند آنها را گمراه کند، آنها را به اشتباه بیندازد. اگر بصیرت نبود، انسان ولو با نیت خوب، گاهی در راه بد قدم میگذارد. شما در جبهه‌ی جنگ اگر راه را بلد نباشید، اگر نقشه‌خوانی بلد نباشید، اگر قطب‌نما در اختیار نداشته باشید، یک وقت نگاه میکنید می‌بینید در محاصره‌ی دشمن قرار گرفته‌اید؛ راه را عوضی آمده‌اید، دشمن بر شما مسلط میشود. این قطب‌نما همان بصیرت است.[2]

چیزی که امریکا از آن می‌ترسد، حتّی لفاظیهای سیاسی هم نیست. البته شما باید قدرت تحلیل سیاسی پیدا کنید. اگر جوانانی و ملتی بینش سیاسی نداشته باشند، فریب می‌خورند؛ آنها را از صحنه خارج می‌کنند و با ابزار دین، آنها را کنار می‌زنند؛ مثل خیلی از کسانی که متظاهر به دین و مقدس‌مآب هستند و بینش سیاسی ندارند و خیلی راحت اینها را برمی‌دارند، کنار می‌گذارند. هنوز هم در گوشه و کنار یک عده وجود دارند که خودشان را دیندار و متدین می‌دانند و با این انقلابی که براساس دین است، سر سازگاری ندارند. پس، بینش سیاسی لازم است؛ اما همه چیز نیست؛ اصل قضیه، آن ایمان الهی معنوی است که باید در دلهای شما باشد؛ خودتان را دینی بسازید. علت این‌که امیرالمؤمنین شکست دادند و توانستند در جنگ صفین آن وضعیت را پیش بیاورند و بعد حضرت‌را به شهادت برسانند و آن خون دلهای

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار عمومی مردم چالوس و نوشهر، ۱۳۸۸/۷/۱۵.
۲. همان.

امیرالمؤمنین این بود؛ مردم قدرت تحلیلشان ضعیف بود، صاحبان نفوذ روی ذهنهای مردم اثر می‌گذاشتند. این را باید اصلاح کرد. قدرت تحلیل مردم، قدرت فهم مردم، درک مسایل سیاسی در جامعه باید برود بالا، تا بشود عدالت را اجرا کرد.[۱]

در خودتان بصیرت ایجاد کنید. قدرت تحلیل در خودتان ایجاد کنید؛ قدرتی که بتوانید از واقعیت های جامعه یک جمع بندی ذهنی برای خودتان به وجود آورید و چیزی را بشناسید. این قدرت تحلیل خیلی مهم است.

هر ضربه ای که در طول تاریخ ما مسلمانان خرودیم، از ضعف قدرت تحلیل بود.

در صدر اسلام هم ضرباتی که خوردیم، همین طور بوده که حالا اینها بحث های تفسیری زیادی دارد. در دوره‌های گوناگون دیگر هم همین طور است. نگذارید که دشمن از بی بصیرتی و ناآگاهی ما استفاده کند و واقعیتی را وازگونه در چشممان جلوه دهد.[۲]

البته برای موفقیت کامل، بصیرت شرط لازم است، اما شرط کافی نیست. به تعبیر طلبگی ماها، علت تامه‌ی موفقیت نیست. برای موفقیت، شرائط دیگری هم لازم است؛ که حالا بعد اگر ان‌شاءالله مجال شد و یادم ماند، در آخر صحبت اشاره‌ای میکنم. اما بصیرت شرط لازم است. اگر همه‌ی آن چیزهای دیگر باشد، بصیرت نباشد، رسیدن به هدف و موفقیت، بسیار دشوار خواهد بود.[۳]

من میخواهم به شما جوانها عرض کنم؛ شما برای اینکه ایران اسلامی را بسازید، یعنی هم ملت و میهن عزیز و تاریخختان را سربلند کنید، هم وظیفه‌ی خودتان را در مقابل اسلام باعظمت انجام دهید - که امروز اگر کسی برای

---

۱. در دیدار اقشار مختلف امت حزب‌الله بمناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی (ع)، ۱۳۷۵/۹/۵.

۲. همان.

۳ . بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم ۱۳۸۹/۸/۴

سربلندی ایران اسلامی تلاش کند، هم به میهن خود، به ملت خود، به تاریخ خود خدمت کرده است، هم به اسلام عزیز که مایه‌ی نجات بشریت است، خدمت کرده - باید بیدار باشید، باید هوشیار باشید، باید در صحنه باشید، باید بصیرت را محور کار خودتان قرار دهید. مواظب باشید دچار بی‌بصیرتی نشوید. [۱]

۲-۱۲-۲. سطوح بصیرت

بصیرت را در دو سطح میتوانیم تعریف کنیم. یک سطح، سطح اصولی و لایه‌ی زیرین بصیرت است. انسان در انتخاب جهان‌بینی و فهم اساسی مفاهیم توحیدی، با نگاه توحیدی به جهان طبیعت، یک بصیرتی پیدا میکند. فرق بین نگاه توحیدی و نگاه مادی در این است: با نگاه توحیدی، این جهان یک مجموعه‌ی نظام‌مند است، یک مجموعه‌ی قانون‌مدار است، طبیعت هدفدار است؛ ما هم که جزئی از این طبیعت هستیم، وجودمان، پیدایشمان و زندگی‌مان هدفدار است؛ بی‌هدف به دنیا نیامدیم. این، لازمه‌ی نگاه توحیدی است. معنای اعتقاد به وجود خداوند عالم و قادر این است. وقتی فهمیدیم هدفدار هستیم، آنگاه در جستجوی آن هدف برمی‌آئیم. خود این جستجو، یک تلاش امیدوارانه است. تلاش میکنیم آن هدف را پیدا کنیم. بعد که هدف را یافتیم، فهمیدیم هدف چیست، تلاشی شروع میشود برای رسیدن به آن هدف. در این صورت همه‌ی زندگی میشود تلاش؛ آن هم تلاش جهتدار و هدفدار. از آن طرف این را هم میدانیم که با نگاه توحیدی، هر گونه تلاش و مجاهدتی در راه هدف، انسان را قطعاً به نتیجه میرساند. این نتائج مراتبی دارد؛ یقیناً به یک نتیجه‌ی مطلوب میرساند. با این نگاه، در زندگی انسان دیگر یأس، ناامیدی، سرخوردگی و افسردگی معنی ندارد. وقتی شما میدانید وجود

---

۱ . بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۴.

شما، پیدایش شما، حیات شما، تنفس شما با یک هدفی تحقق پیدا کرده است، دنبال آن هدف میگردید و برای رسیدن به آن هدف، تکاپو و تلاش میکنید. از نظر خدای متعال که آفریننده‌ی هستی است، خود این تکاپو هم اجر و پاداش دارد. به هر نقطه‌ای که رسیدید، در واقع به هدف رسیدید. این است که در دیدگاه توحیدی، خسارت و ضرر برای مؤمن اصلاً متصور نیست. فرمود: «ما لنا الّا احدی الحسنیین»؛ یکی از دو بهترین در انتظار ماست؛ یا در این راه کشته میشویم، که این بهترین است؛ یا دشمن را از سر راه برمیداریم و به مقصود میرسیم، که این هم بهترین است. پس در اینجا ضرری وجود ندارد.[۱]

با این نگاه، وقتی انسان مبارزه میکند، این مبارزه یک تلاش مقدس است؛ اگر جنگ مسلحانه هم بکند، همین جور است. اصلاً مبارزه بر اساس بدبینی و بدخواهی نیست. مبارزه برای این است که انسانیت - نه فقط شخص خود او - به خیر و کمال و رفاه و تکامل مقامات رفیع نائل شود. با این نگاه، زندگی چهره‌ی زیبائی دارد و حرکت در این میدان وسیع، یک کار شیرین است. خستگی انسان با یاد خدای متعال و با یاد هدف برطرف میشود. این، پایه‌ی اساسی معرفت است؛ پایه‌ی اساسی بصیرت است. این بصیرت خیلی چیز لازمی است؛ این را باید ما در خودمان تأمین کنیم. بصیرت در حقیقت زمینه‌ی همه‌ی تلاشها و مبارزات انسانی در جامعه است. این یک سطح بصیرت.[۲]

بجز این سطح وسیع بصیرت و لایه‌ی عمیق بصیرت، در حوادث گوناگون هم ممکن است بصیرت و بی‌بصیرتی عارض انسان شود. انسان باید بصیرت پیدا کند. این بصیرت به چه معناست؟ یعنی چه بصیرت پیدا کند؟ چه جوری میشود این بصیرت را پیدا کرد؟ این بصیرتی که در حوادث لازم است و در

---

۱ . بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۴.
۲ . همان.

روایات و در کلمات امیرالمؤمنین هم روی آن تکیه و تأکید شده، به معنای این است که انسان در حوادثی که پیرامون او میگذرد و در حوادثی که پیش روی اوست و به او ارتباط پیدا میکند، تدبر کند؛ سعی کند از حوادث به شکل عامیانه و سطحی عبور نکند؛ به تعبیر امیرالمؤمنین، اعتبار کند: «رحم الله امرء تفکّر فاعتبر»؛ فکر کند و بر اساس این فکر، اعتبار کند. یعنی با تدبر مسائل را بسنجد - «و اعتبر فأبصر» - با این سنجش، بصیرت پیدا کند. حوادث را درست نگاه کردن، درست سنجیدن، در آنها تدبر کردن، در انسان بصیرت ایجاد میکند؛ یعنی بینائی ایجاد میکند و انسان چشمش به حقیقت باز میشود.

امیرالمؤمنین(علیه الصّلاة و السّلام) در جای دیگر میفرماید: «فانّما البصیر من سمع فتفکّر و نظر فأبصر»؛ بصیر آن کسی است که بشنود، گوش خود را بر صداها نبندد؛ وقتی شنید، بیندیشد. هر شنیده‌ای را نمیشود به صرف شنیدن رد کرد یا قبول کرد؛ باید اندیشید. «البصیر من سمع فتفکّر و نظر فأبصر». نَظَرَ یعنی نگاه کند، چشم خود را نبندد. ایراد کار بسیاری از کسانی که در لغزشگاه‌های بی‌بصیرتی لغزیدند و سرنگون شدند، این است که نگاه نکردند و چشم خودشان را بر یک حقایق واضح بستند. انسان باید نگاه کند؛ وقتی که نگاه کرد، آنگاه خواهد دید. ما خیلی اوقات اصلاً حاضر نیستیم یک چیزهائی را نگاه کنیم. انسان می‌بیند منحرفینی را که اصلاً حاضر نیستند نگاه کنند. آن دشمن عنود را کار نداریم - حالا این را بعداً عرض خواهم کرد؛ «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوّا»- بعضی‌ها هستند که انگیزه دارند و با عناد وارد میشوند؛ خوب، دشمن است دیگر؛ بحث بر سر او نیست؛ بحث بر سر من و شماست که توی عرصه هستیم. ما اگر بخواهیم بصیرت پیدا کنیم، باید چشم را باز کنیم؛ باید ببینیم. یک چیزهائی هست که قابل دیدن است.

اگر ما از آنها سطحی عبور کنیم، آنها را نبینیم، طبعاً اشتباه میکنیم.[۱]

من یک مثال از تاریخ بزنم. در جنگ صفین لشکر معاویه نزدیک به شکست خوردن شد؛ چیزی نمانده بود که بکلی منهدم و منهزم شود. حیله‌ای که برای نجات خودشان اندیشیدند، این بود که قرآنها را بر روی نیزه‌ها کنند و بیاورند وسط میدان. ورقه‌های قرآن را سر نیزه کردند، آوردند وسط میدان، با این معنا که قرآن بین ما و شما حکم باشد. گفتند بیائید هرچه قرآن میگوید، بر طبق آن عمل کنیم. خوب، کار عوام‌پسند قشنگی بود. یک عده‌ای که بعدها خوارج شدند و روی امیرالمؤمنین شمشیر کشیدند، از میان لشکر امیرالمؤمنین نگاه کردند، گفتند این که حرف خوبی است؛ اینها که حرف بدی نمیزنند؛ میگویند بیائیم قرآن را حکم کنیم. ببینید، اینجا فریب خوردن است؛ اینجا لغزیدن به خاطر این است که انسان زیر پایش را نگاه نمیکند. هیچ کس انسان را نمیبخشد اگر بلغزد، به خاطر اینکه زیر پایش را نگاه نکرده، پوست خربزه را زیر پای خودش ندیده. آنها نگاه نکردند. آنها اگر میخواستند حقیقت را بفهمند، حقیقت جلوی چشمشان بود. این کسی که دارد دعوت میکند و میگوید بیائید به حکمیت قرآن تن بدهیم و رضایت بدهیم، کسی است که دارد با امام منتخبِ مفترض‌الطاعه میجنگد! او چطور به قرآن معتقد است؟ امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب غیر از اینکه از نظر ما از طرف پیغمبر منصوص و منصوب بود، اما آن کسانی هم که این را قبول نداشتند، این مسئله را قبول داشتند که آن روز بعد از خلیفه‌ی سوم، همه‌ی مردم با او بیعت کردند، خلافت او را قبول کردند؛ شد امام، شد حاکم مفترض‌الطاعه‌ی جامعه‌ی اسلامی. هر کس با او میجنگید، روی او شمشیر میکشید، وظیفه‌ی همه‌ی مسلمانها بود که با او مقابله کنند. خوب، اگر این کسی که قرآن را سر نیزه کرده، حقیقتاً به

---

۱ . بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۴.

قرآن معتقد است، قرآن میگوید که تو چرا با علی میجنگی. اگر واقعاً به قرآن معتقد است، باید دستهایش را بالا ببرد، بگوید آقا من نمیجنگم؛ شمشیرش را بیندازد. این را باید میدیدند، باید میفهمیدند. این مطلب مشکلی بود؟ این معضلی بود که نشود فهمید؟ کوتاهی کردند. این میشود بی‌بصیرتی. اگر اندکی تدبر و تأمل میکردند، این حقیقت را میفهمیدند؛ چون اینها خودشان در مدینه اصحاب امیرالمؤمنین بودند؛ دیده بودند که در قتل عثمان، عوامل و دستیاران خود معاویه مؤثر بودند؛ آنها کمک کردند به کشته شدن عثمان؛ در عین حال پیراهن عثمان را به عنوان خونخواهی بلند کردند. آنها خودشان این کار را کردند، مقصر خودشان بودند، اما دنبال مقصر میگشتند. ببینید، این بی‌بصیرتی ناشی از بی‌دقتی است؛ ناشی از نگاه نکردن است؛ ناشی از چشم بستن بر روی یک حقیقت واضح است.

در همین قضایای فتنه‌ی اخیر، یک عده‌ای اشتباه کردند؛ این بر اثر بی‌بصیرتی بود. ادعای تقلب در یک انتخابات بزرگ و باعظمت میشود؛ خوب، این راهش واضح است. اگر چنانچه کسی معتقد به تقلب است، اولاً باید استدلال کند، دلیل بیاورد بر وجود تقلب؛ بعد هم اگر چنانچه دلیل آورد یا نیاورد، قانون راه را معین کرده است؛ میتواند شکایت کند. باید بازرسی شود، بازبینی شود؛ آدمهای بی‌طرفی بیایند نگاه کنند تا معلوم شود تقلب شده یا نشده؛ راهش این است دیگر. اگر چنانچه کسی زیر بار این راه نرفت و قبول نکرد - با اینکه ما کمکهای زیادی هم کردیم: مدت قانونی را بنده تمدید کردم؛ حتّی گفتیم خود افراد بیایند جلوی دوربینهای تلویزیون شمارش کنند - دارد تمرد میکند. ... توجه بفرمائید. مقصود این نیست که راجع به قضایای گذشته اظهار نظر کنیم؛ میخواهیم مثال بزنیم. پس بصیرت پیدا کردن، کار دشواری نیست. اگر شما نگاه کردید دیدید یک راه معقول قانونی‌ای وجود دارد و کسی

از آن راه معقول قانونی سرمیپیچد و کاری میکند که برای کشور مضر است، ضربه‌ی به منافع ملت است، خوب، با نگاه عادلانه، با نگاه متعارف، با نگاه غیرجانبدارانه، معلوم است که او محکوم است؛ این یک چیز روشنی است، یک قضاوت واضحی است. پس ببینید مطالبه‌ی بصیرت، مطالبه‌ی یک امر دشوار و ناممکن نیست. بصیرت پیدا کردن، کار سختی نیست. بصیرت پیدا کردن همین اندازه لازم دارد که انسان اسیر دامهای گوناگون، از دوستی‌ها، دشمنی‌ها، هوای نفس‌ها و پیشداوری‌های گوناگون نشود. انسان همین قدر نگاه کند و تدبر کند، میتواند واقعیت را پیدا کند. مطالبه‌ی بصیرت، مطالبه‌ی همین تدبر است؛ مطالبه‌ی همین نگاه کردن است؛ مطالبه‌ی چیز بیشتری نیست. و به این ترتیب میشود فهمید که بصیرت پیدا کردن، کار همه است؛ همه میتوانند بصیرت پیدا کنند. البته بعضی نه به خاطر عناد، نه به خاطر بدخواهی، که گاهی غفلت میکنند. انسان با اینکه جان خودش را خیلی دوست دارد، اما گاهی ممکن است در حال رانندگی هم یک لحظه حواسش پرت شود، یک لحظه چرت بزند، یک ضایعه‌ای پیش بیاید. لغزشهائی که در این زمینه پیش می‌آید، اینها را نمیشود گناه دانست؛ اما اگر چنانچه تداوم پیدا کند، این دیگر بی‌بصیرتی است، این دیگر غیر قابل قبول است. [1]

۲-۱۲-۳. الگوهای بصیرت

خدای متعال به پیغمبرش در آن دوران دشوار مکه میفرماید: ای پیغمبر! من با بصیرت حرکت میکنم؛ «قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللهِ عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی»؛[2] خود پیغمبر با بصیرت حرکت میکند، تابعان و پیروان و

۱ . بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۴.

۲. بگو: «این راه من است من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم.» (سوره

مدافعان فکر پیغمبر هم با بصیرت. این مال دوران مکه است؛ آن وقتی که هنوز حکومتی وجود نداشت، جامعه‌ای وجود نداشت، مدیریت دشواری وجود نداشت، بصیرت لازم بود؛ در دوران مدینه، به طریق اولی.[۱]

بصیرت خودتان را بالا ببرید، آگاهی خودتان را بالا ببرید. من مکرر این جمله‌ی امیرالمؤمنین را به نظرم در جنگ صفین در گفتارها بیان کردم که فرمود: «أَلا وَ لا یَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلاّ أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْر».[۲] میدانید، سختی پرچم امیرالمؤمنین از پرچم پیغمبر، از جهاتی بیشتر بود؛ چون در پرچم پیغمبر دشمن معلوم بود، دوست هم معلوم بود؛ در زیر پرچم امیرالمؤمنین دشمن و دوست آنچنان واضح نبودند. دشمن همان حرفهائی را میزد که دوست میزند؛ همان نماز جماعت را که تو اردوگاه امیرالمؤمنین میخواندند، تو اردوگاه طرف مقابل هم - در جنگ جمل و صفین و نهروان - میخواندند. حالا شما باشید، چه کار میکنید؟ به شما میگویند: آقا! این طرف مقابل، باطل است. شما میگوئید: ا، با این نماز، با این عبادت! بعضی‌شان مثل خوارج که خیلی هم عبادتشان آب و رنگ داشت؛ خیلی. امیرالمؤمنین از تاریکی شب استفاده کرد و از اردوگاه خوارج عبور کرد، دید یکی دارد با صدای خوشی میخواند: «أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْل»[۳] - آیه‌ی قرآن را نصفه شب دارد میخواند؛ با صدای خیلی گرم و تکان دهنده‌ای - یک نفر کنار حضرت بود، گفت: یا امیرالمؤمنین! به به! خوش به حال این کسی که دارد این آیه را به این قشنگی میخواند. ای کاش من یک موئی در بدن او بودم؛ چون او به بهشت میرود؛ حتما، یقینا؛

یوسف، آیه ۱۰۸).

۱. همان.

۲. و این پرچم مبارزه را جز افراد آگاه و با استقامت و عالم به جایگاه حق به دوش نمی‌کشند. (نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱۷۳، ص ۳۲۹).

۳. (آیا چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است؟ (سوره زمر، آیه ۹).

من هم با برکت او به بهشت میروم. این گذشت، جنگ نهروان شروع شد. بعد که دشمنان کشته شدند و مغلوب شدند، امیرالمؤمنین آمد بالاسر کشته‌های دشمن، همین طور عبور میکرد و میگفت بعضی‌ها را که به رو افتاده بودند، بلندشان کنید؛ بلند میکردند، حضرت با اینها حرف میزد. آنها مرده بودند، اما میخواست اصحاب بشنوند. یکی را گفت بلند کنید، بلند کردند. به همان کسی که آن شب همراهش بود، حضرت فرمود: این شخص را میشناسی؟ گفت: نه. گفت: این همان کسی است که تو آرزو کردی یک مو از بدن او باشی، که آن شب داشت آن قرآن را با آن لحن سوزناک میخواند! اینجا در مقابل قرآن ناطق، امیرالمؤمنین (علیه افضل صلوات المصلین) میایستد، شمشیر میکشد! چون بصیرت نیست؛ بصیرت نیست، نمیتواند اوضاع را بفهمد.[1]

در زیارات و کلماتی که از ائمه علیهم‌السلام راجع به اباالفضل العباس رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا. بصیرت اباالفضل العباس کجاست؟ همه‌ی یاران حسینی، صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیشتر نشان داد. در روز تاسوعا، مثل امروز عصری، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان‌نامه کردند و گفتند ما تو را امان می‌دهیم؛ چنان بر خورد جوانمردانه‌ای کرد که دشمن را پشیمان نمود. گفت: من از حسین جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامه‌ی شما![2] نمونه‌ی دیگر بصیرت او این بود که به سه نفر از برادرانش هم که با او بودند، دستور داد که قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند؛ تا این‌که به شهادت رسیدند. می‌دانید که آنها چهار برادر از یک مادر بودند: اباالفضل العباس - برادر بزرگتر - جعفر، عبدالله و عثمان.

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر، ۱۳۸۸/۵/۱۸.

۲. تَبَّتْ یَدَاکَ وَ لُعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِکَ یَا عَدُوَّ اللهِ أَ تَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرُکَ أَخَانَا وَ سَیِّدَنَا الْحُسَیْنَ بْنَ فَاطِمَةَ؟ (سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۸).

انسان برادرانش را در مقابل چشم خود برای حسین‌بن‌علی قربانی کند؛ به فکر مادر داغدارش هم نباشد که بگوید یکی از برادران برود تا این‌که مادرم دلخوش باشد؛ به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نباشد که در مدینه هستند؛ این همان بصیرت است.[۱]

عاشورا... درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر، برای انسان، بصیرت لازم است. بی‌بصیرت‌ها فریب می‌خورند. بی‌بصیرت‌ها در جبهه باطل قرار می‌گیرند؛ بدون این‌که خود بدانند. همچنان که در جبهه‌ی ابن‌زیاد، کسانی بودند که از فساق و فجار نبودند، ولی از بی‌بصیرت‌ها بودند.[۲]

۲-۱۲-۴. راهکار دستیابی به بصیرت

۲-۱۲-۴-۱. ایمان و تقوی

آنچه که بصیرت و بینش انسان را در قضایای مختلف و در حوادث گوناگون و زیر غبار تبلیغات جنجال‌آمیز دشمنان تضمین و حفظ می‌کند، دل مؤمن و پاک و نورانی است.[۳]

دلی که از ایمان برخوردار است و منشأ تقوا در اندیشه و عمل است، با تبلیغات دشمنان گمراه نمی‌شود.[۴]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور، در سالروز شهادت امام سجاد(ع)، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

۳. رهبر معظم انقلاب، در اجتماع بسیجیان و سپاهیان لشکر ۲۵ کربلا، ۱۳۸۲/۶/۲۹.

۴. همان.

۲-۱۲-۴-۲. نماز با آداب

...نماز، آنگاه که با حال و حضور و آداب، گزارده شود روح آدمی را به نیازمندی ذاتی وی آشنا می‌سازد، و ریشه‌ی کبر و تفاخر و جبروت موهوم را در درون او می‌سوزاند. خشوع در برابر پروردگار، نور بصیرت را بر دل او می‌تاباند و سایه‌ی وهم آلود خود بزرگ بینی را از آن می‌زداید.[۱]

۲-۱۲-۴-۳. تدبّر در قرآن

در سایه‌ی قرآن است که معرفت و بصیرت و شجاعت و اقدام ما معنا پیدا می‌کند و به سمت هدفهای درست متوجه می‌شود.[۲]

یکی از چیزهایی که انسان توقع دارد از رسانه این است که از حوادث گذشته استفاده کنند برای توضیح تهدیدهای آینده و حوادثِ در شرف تکوین؛ مردم را نسبت به آنها حساس کنند. حقیقتاً این‌جوری است که قضایا نسبت به جوامع انسانی و جهانی قضایای مشابهی است چون با همه‌ی تغییری که در وضع زندگی انسانها به‌وجود می‌آید، عوامل تأثیرگذار حقیقی در زندگی انسانها همیشه یک چیزهای معینی است. این «سنت‌الله» که در قرآن شما می‌بینید «و لن تجد سنت‌الله تبدیلاً ولن تجد سنت‌الله تحویلاً» اینها همینهاست؛ یعنی یک سنتهایی وجود دارد، تبدیلهایی، تحولهایی به‌وجود می‌آید. الان مثلاً قضایای مشروطه کاملاً قابل درس‌گیری و درس‌آموزی است نسبت به امروزِ ما. همچنین درست [اگر] کسی نگاه کند، حالا بنده چون یک برهه‌یی از سالهای زندگیم را با [مسائل] قضایای مشروطه خیلی انس داشته‌ام و کتابهای متعدد، گزارشهای متعدد و کتابهای متعدد نگاه می‌کردم. امروز که نگاه

---

۱. رهبر معظم انقلاب، پیام به سمینار نماز، ۱۳۷۹/۶/۱۹.

۲. رهبر معظم انقلاب، در اجتماع بزرگ مردم بوشهر، ۱۳۷۰/۱۰/۱۱.

می‌کنم و می‌بینم خیلی نزدیک است به هم این قضایا و حوادث. همچنین حوادث مشابه در دنیا؛ انقلابهای گوناگون دنیا؛ مثلاً فرض کنید انقلاب فرانسه، انقلاب کبیر فرانسه. حوادثی که در آن‌جا پیش آمده (منظورم عوامل است؛ حوادث ممکن است با همدیگر تفاوت داشته باشد) عوامل، عوامل مشابهی است، نتایج مشابهی را هم می‌دهد. هرجا که آن عامل جلویش گرفته شده، انسان می‌بیند که در انقلاب ما؛ مثلاً فرض کنید در انقلاب کبیر فرانسه یک عامل مخربی وجود داشته که ما این عامل مخرب را این‌جا نگذاشته‌ایم، مثلاً جلویش را گرفته‌ایم. می‌بینیم آن نتایج مترتب نشد. یک جاهایی عواملی وجود داشته که آن‌جا تخریب ایجاد کرده، ما این‌جا جلویش را نگرفته‌ایم می‌بینیم عیناً همان زیان را، همان تأثیر را در این‌جا هم به‌طور مشابه گذاشته. خیلی از این قضایای گذشته می‌توان حدس زد قضایای آینده را، و چه در طول تاریخ، چه در عرض جهان. یک جاهایی در دنیا یک حادثه‌یی پیش می‌آید، مثلاً فرض بفرمایید الان در ونزوئلا - مثلاً حالا - این آقا که آن‌جاست اشکال عمده‌اش این است که تسلیم آمریکاییها نیست، این رفیق و مرید فیدل کاسترو و جزو آن است. حالا چپ هم نیست به آن معنا؛ نه، دارد همان‌طور که در دنیای دیگر، در همه بخشهای دنیا دارند حکومت می‌کنند، او هم دارد حکومت می‌کند، فقط تسلیم آمریکاییها نیست. ببینید چقدر این را برایش مشکل درست کرد. حالا مشکل را از چه راه درست کردند؟ از راه حضور مؤثر سرمایه‌های آمریکایی و شبه آمریکایی در کشور، در کشور ونزوئلا. یعنی حضور این سرمایه‌ها، حضور مؤثر سرمایه‌ها، در جاهای مؤثر، ضربه زد؛ این خیلی درس‌آموز است دیگر. این‌جا این آقای ماهاتیر محمد بعد از آن واقعه‌ی سه چهار سال پیش اقتصادی شرق آسیا آمده بود این‌جا به بنده گفتش که، تعبیرش این بود، گفت ما در یک شب تبدیل شدیم به مردمی گدا. البته

مبالغه می‌کرد، یک خرده‌یی هم می‌خواست زیادی کند. اما واقعیت قضیه این بود دیگر، دیدید دیگر آنها. علت چی بود؟ علت این بود که بر پول آمها و مراکز اصلی آنها دست بیگانه مسلط بود. یک‌وقت مصلحت دانستند در ظرف چند ساعت به کل موازنه و تعادل پولی آن کشور و اندونزی و کشورهای دیگر را به هم زدند، به هم ریختند. در واقع بخشی از آن منطقه را نابود کردند؛ به یک معنا نابود کردند، این جوری است دیگر. خب این در عرض دنیاست، این در طول تاریخ این مال زمان خود ماست اما برای ما عبرت‌آموز است، درس‌آموز است. ما اگر چنانچه این را بری مردم بیان کنیم الان هرچه حرف زده می‌شود، روی جهانی‌سازی حرف زده می‌شود. یعنی امروز شما ببینید الان دستگاههای مختلف همه شده‌اند مروج جهانی‌سازی ؛ جهانی‌سازی شده یک فرشته‌ی نجات. که اگر ما به تجارت جهانی نپیوندیم، پدرمان درآمده است. خب، آن طرف قضیه را ملاحظه نمی‌کنند که این تجارت جهانی و این جهانی‌سازی در تجارت و در بخشهای دیگر، این اصلاً کار کیست، کی دنبال این قضیه است، و ما شرایطمان در قبال او چیه و ما چگونه می‌توانیم وارد این میدان عظیم درگیری بشویم، با نداشتن تجهیزات و ابزار لازم و امکانات لازم و وسیله‌ی امنیت لازم. نه این که بنده با تجارت جهانی در اساس مخالف باشم؛ نه، از همین شش هفت سال پیش از این، هفت هشت سال پیش، از زمان ریاست جمهوری قبلی تا امروز، که دنبال این قضیه هستند بارها با من صحبت کردند. بنده هم گفته‌ام که آنروزی که ما بتوانیم با بنیه‌ی کافی وارد این میدان بشویم، اگر نشویم به خودمان ظلم کرده‌ایم. اما بنیه‌اش را باید ایجاد کنیم اول؛ یعنی این را توجه نمی‌کنند که ما با ورود در این میدان با نداشتن آمادگی‌های لازم، چه ضررهایی خواهیم برد. خب، ما بایستی این را برای مردم روشن کنیم. نمی‌گویم این حضوص مسأله‌ی جهانی‌سازی را، این

یک چیز خیلی درجه‌ی دو و سه است در عرایضی که دارم عرض می‌کنم. می‌خواهم بگویم از تجربه‌های جهانی، از حوادثش که در جهان اتفاق افتاده در گذشته یا در زمان ما، در عرض تاریخ، ما باید استفاده کنیم برای حدس زدن حوادث آینده و در شرف تکوین.[۱]

۲-۱۲-۴-۴. مطالعه و گفتگوی استدلالی

این بی‌بصیرتی را به‌خصوص شما جوانها با خواندن آثار خوب، با تأمل، با گفتگو با انسانهای مورد اعتماد و پخته، نه گفتگوی تقلیدی ـ که هر چه گفت، شما قبول کنید. نه، این را من نمیخواهم ـ از بین ببرید. کسانی هستند که میتوانند با استدلال، آدم را قانع کنند؛ ذهن انسان را قانع کنند.[۲]

در خودتان بصیرت ایجاد کنید. قدرت تحلیل در خودتان ایجاد کنید؛ قدرتی که بتوانید از واقعیت های جامعه یک جمع بندی ذهنی برای خودتان به وجود آورید و چیزی را بشناسید. این قدرت تحلیل خیلی مهم است.

هر ضربه ای که در طول تاریخ ما مسلمانان خرودیم، از ضعف قدرت تحلیل بود. در صدر اسلام هم ضرباتی که خوردیم، همین طور بوده که حالا اینها بحث های تفسیری زیادی دارد. در دوره‌های گوناگون دیگر هم همین طور است. نگذارید که دشمن از بی بصیرتی و ناآگاهی ما استفاده کند و واقعیتی را وازگونه در چشممان جلوه دهد.[۳]

بصیرت را در دو سطح میتوانیم تعریف کنیم. یک سطح، سطح اصولی و لایه‌ی زیرین بصیرت است. انسان در انتخاب جهان‌بینی و فهم اساسی مفاهیم توحیدی، با نگاه توحیدی به جهان طبیعت، یک بصیرتی پیدا میکند. فرق

۱. همان.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر ۱۳۸۸/۵/۱۸

۳. همان.

بین نگاه توحیدی و نگاه مادی در این است: با نگاه توحیدی، این جهان یک مجموعه‌ی نظام‌مند است، یک مجموعه‌ی قانون‌مدار است، طبیعت هدفدار است؛ ما هم که جزئی از این طبیعت هستیم، وجودمان، پیدایشمان و زندگی‌مان هدفدار است؛ بی‌هدف به دنیا نیامدیم. این، لازمه‌ی نگاه توحیدی است. معنای اعتقاد به وجود خداوند عالم و قادر این است. وقتی فهمیدیم هدفدار هستیم، آنگاه در جستجوی آن هدف برمی‌آئیم. خود این جستجو، یک تلاش امیدوارانه است. تلاش میکنیم آن هدف را پیدا کنیم. بعد که هدف را یافتیم، فهمیدیم هدف چیست، تلاشی شروع میشود برای رسیدن به آن هدف. در این صورت همه‌ی زندگی میشود تلاش؛ آن هم تلاش جهتدار و هدفدار. از آن طرف این را هم میدانیم که با نگاه توحیدی، هر گونه تلاش و مجاهدتی در راه هدف، انسان را قطعاً به نتیجه میرساند. این نتائج مراتبی دارد؛ یقیناً به یک نتیجه‌ی مطلوب میرساند. با این نگاه، در زندگی انسان دیگر یأس، ناامیدی، سرخوردگی و افسردگی معنی ندارد. وقتی شما میدانید وجود شما، پیدایش شما، حیات شما، تنفس شما با یک هدفی تحقق پیدا کرده است، دنبال آن هدف میگردید و برای رسیدن به آن هدف، تکاپو و تلاش میکنید. از نظر خدای متعال که آفریننده‌ی هستی است، خود این تکاپو هم اجر و پاداش دارد. به هر نقطه‌ای که رسیدید، در واقع به هدف رسیدید. این است که در دیدگاه توحیدی، خسارت و ضرر برای مؤمن اصلاً متصور نیست. فرمود: «ما لنا الّا احدی الحسنیین»؛ یکی از دو بهترین در انتظار ماست؛ یا در این راه کشته میشویم، که این بهترین است؛ یا دشمن را از سر راه برمیداریم و به مقصود میرسیم، که این هم بهترین است. پس در اینجا ضرری وجود ندارد.[1]

۱ . بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۴.

با این نگاه، وقتی انسان مبارزه میکند، این مبارزه یک تلاش مقدس است؛ اگر جنگ مسلحانه هم بکند، همین جور است. اصلاً مبارزه بر اساس بدبینی و بدخواهی نیست. مبارزه برای این است که انسانیت - نه فقط شخص خود او - به خیر و کمال و رفاه و تکامل مقامات رفیع نائل شود. با این نگاه، زندگی چهره‌ی زیبائی دارد و حرکت در این میدان وسیع، یک کار شیرین است. خستگی انسان با یاد خدای متعال و با یاد هدف برطرف میشود. این، پایه‌ی اساسی معرفت است؛ پایه‌ی اساسی بصیرت است. این بصیرت خیلی چیز لازمی است؛ این را باید ما در خودمان تأمین کنیم. بصیرت در حقیقت زمینه‌ی همه‌ی تلاشها و مبارزات انسانی در جامعه است. این یک سطح بصیرت.[۱]

۲-۱۲-۴-۵. تبعیّت از ولایت فقیه

در ایران، امام عظیم‌الشأن ما، به برکت بصیرت مردم ـ که با صبر و مقاومت آنها همراه بود ـ این راه را طی کرد و به موفقیت رسید. خود او، در ایجاد این بصیرت و صبر در مردم، بزرگترین مؤثر بود.[۲]

امام راهشان روشن بود، شیوه‌شان معلوم بود و می‌دانستند که چه می‌خواهند. شیوه‌ی امام عبارت بود از شیوه‌ای که پیامبران آن را می‌پیمودند؛ یعنی تزریق ایمان و باور عمیق، همراه با بصیرت و آگاهی و تأمل و فکر در مخاطبان خود. چنین روشی به‌طور طبیعی استعدادها را شکوفا می‌کند و کادرها را پرورش می‌دهد.[۳]

---

۱ . بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۴.
۲. رهبر معظم انقلاب، مراسم دومین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره)، ۱۳۷۰/۳/۱۴.
۳. رهبر معظم انقلاب، دومین روز از دهه‌ی مبارکه‌ی فجر (روز انقلاب اسلامی و جوانان)، ۱۳۷۷/۱۱/۱۳.

خلاصه

در یک جامعه‌ی رو به رشد و دارای آرمانهای والای علمی و اجتماعی و دنیایی، اگر یک جریان متنفذ فرهنگی وجود داشته باشد که تلاشها و حرکت این جامعه را هدایت کند، این جامعه به خیر و صلاح و فلاح خواهد رسید. برای رسیدن به این مهم باید سیاستهای کلانی که در امر فرهنگ تدوین می‌شود موارد زیر را در نظر داشته باشد: ۱. پایبندی به فرهنگ ملی؛ ۲. تلاش برای جذب حداکثری؛ ۳. توجه به اخلاقی بودن روشهای کار فرهنگی؛ ۴. چند بعدی بودن کار فرهنگی و توجه به ابعاد وجودی انسان؛ ۵. اولویت‌بندی مخاطبان و توجه به اولویت‌ها در کار فرهنگی؛ ۶. اولویت‌بندی موضوعات کارها و توجه به نیازها.

همچنین باید راهبردهای کلان این جریان فرهنگی به این موارد توجه داشته باشد: ۱. ایجاد جبهه‌ی فرهنگی انقلاب و پویش جبهه‌ای در این عرصه؛ ۲. مبارزه با شبهات و انحرافات فکری؛ ۳. اعمال قدرت در مواقع ضروری برای حراست از فرهنگ اسلامی؛ ۴. حفظ محوریت علما و روحانیان در کار فرهنگی؛ ۵. توجه به جایگاه وحدت و پرهیز از تفرقه‌افکنی؛ ۶. داشتن نگاه جهانی و حساسیت درباره‌ی حوادث و وقایع فرامرزی؛ ۷. الگوسازی و سوق دادن مخاطب به سمت اسوه‌های دینی.

بعد دیگری که باید به آن توجه شود، توجه به گسترش کمی و کیفی این فرآیند(توسعه‌ی فرهنگی) است.

سئوالات

اصول و سیاست‌های کلان در توسعه‌ی فرهنگی چیست؟

راهبردهای کلان در توسعه‌ی فرهنگی را نام ببرید.

پنج مورد از محورهای گسترش کیفی فرهنگ را نام ببرید.

بخش دوم

کارفرهنگی

مقدمه

برای اینکه کار فرهنگی نتیجه مطلوب و قابل قبولی داشته باشد باید به الزامات اجرایی آن توجه کرد. همچنین لازم است مدیران فرهنگی با وظایف خود آشنا شوند و آنها را مد نظر داشته باشند. در فصل اول به هیجده مورد از الزامات اجراییِ کار فرهنگی اشاره می‌شود. در فصل دوم، بیست وظیفه‌ی اصلیِ یک مدیر فرهنگی برای پیشبرد اهداف فرهنگی شرح داده شده است.

فصل اول: الزامات اجرایی در کار فرهنگی

۱. درک صحیح از کار فرهنگی

کار فرهنگی، یعنی روح فرهنگی در آن باشد، یک حرکت فرهنگی باشد، رشد بدهد و فعل و انفعال را در ذهن و مغز و جان و عواطف انسان به وجود آورد... اگر شما مدرسه درست کردید، ولی این مدرسه در روح کودکی که هدف و آماج کار تبلیغی شماست، اثر مثبت نگذاشت، این کار چیست؟ می توانید ادعا کنید که کار فرهنگی است؟ نه! این، ضد کار فرهنگی است.[۱]

کار فرهنگی، فقط درس دادن و گفتن نیست. گاهی شما به دست یک نفر قرصی می‌دهید، یا در دهان کسی لقمه‌یی می گذارید. این کار، فرهنگی است. وقتی که صحبت از کار فرهنگی می‌شود، ذهنتان فوراً به سمت مجله و روزنامه و امثال اینها نرود. نه، کار این خانم[۲] هم فرهنگی است. کاری که ایشان در بیمارستان می‌کنند، به نظر من خیلی اوقات، حتّی ممکن است

---

۱. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری ص ۵۴؛ دیدار با قائم مقام و مسئولان بخشهای مختلف بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹/۱۰/۲۳.

۲. خانم فاطمه کروبی.

فرهنگی‌تر از کتابی باشد که ما به دست یک نفر می‌دهیم.
کار فرهنگی را درست لخت کنیم و بفهمیم یعنی چه. کار فرهنگی، آن چیزی نیست که لباس فرهنگی دارد. لباس فرهنگی، یعنی نوشته و کاغذ و قلم و امثال اینها. این، فرهنگ می‌شود؛ اما کار فرهنگی نیست. کار فرهنگی، یعنی روح فرهنگی در آن باشد، یک حرکت فرهنگی باشد، رشد بدهد و فعل و انفعال را در ذهن و مغز و جان و عواطف انسان به وجود آورد. اگر شما مدرسه درست کردید، ولی این مدرسه در روح کودکی که هدف و آماج کار تبلیغی شماست، اثر مثبت نگذاشت، این کار چیست؟ می‌توانید ادعا کنید که کار فرهنگی است؟ نه، این، ضد کار فرهنگی است. می‌خواهم حساسیت قضیه را توجه بکنید.[۱]
وقتی که صحبت از کار فرهنگی می‌شود، ذهنتان فوراً به سمت مجله و روزنامه و امثال اینها نرود... کار فرهنگی، آن چیزی نیست که لباس فرهنگی دارد. لباس فرهنگی، یعنی نوشته و کاغذ و قلم و امثال اینها. این، فرهنگ می‌شود؛ اما کار فرهنگی نیست. کار فرهنگی، یعنی روح فرهنگی در آن باشد؛ یک حرکت فرهنگی باشد؛ رشد بدهد و فعل و انفعال را در ذهن و مغز و جان و عواطف انسان به وجود آورد. اگر شما مدرسه درست کردید، ولی این مدرسه در روح کودکی که هدف و آماج کار تبلیغی شماست، اثر مثبت نگذاشت، این کار چیست؟ می‌توانید ادعا کنید که کار فرهنگی است؟ نه، این، ضد کار فرهنگی است. می‌خواهم حساسیت قضیه را توجه بکنید.[۲]
اثر کار فرهنگی، صددرصد است و هیچ کار فرهنگی درست، بدون اثر نیست. راز کار فرهنگی را تبلیغاتچیهای جهانی می‌دانند. اگر این همه پول خرج

۱. در دیدار با قائم‌مقام و مسؤولان بخشهای مختلف بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹/۱۰/۲۳.
۲. بیانات در دیدار با قائم‌مقام بنیاد شهید، ۱۳۶۹/۱۰/۳ .

می‌کنند و رادیو و خبرگزاری راه می‌اندازند، به این دلیل است که آثار و نتایج کار فرهنگی را می‌دانند. تأثیر هیچ سرمایه‌گذاری‌یی مثل کار فرهنگی قطعی و نتیجه‌اش صددرصد نیست. اگر کار فرهنگی کم‌تأثیر باشد، بدانیم که ارکانش ناقص است و به میزان لازم انجام نگرفته است. باید عیب آن را یافت و اصلاح کرد.[۱]

کار فرهنگی اولین خصوصیتی که دارد باید هوشمندانه باشد. کار فرهنگی باید هوشمندانه باشد. کار فرهنگی برف انبار نمی‌شود. همین‌طوری علی باب الله هر کس، هر کاری از دستش آمد بکند، کار فرهنگی به درد نمی‌خورد. انبوه کار فرهنگی مهم نیست. انتظام کار فرهنگی، چیده شدن، گزیده شدن، هر کاری در جای خود قرار داشتن، این مهم است که باید هوشمندانه باشد. بدانیم کار فرهنگی را برای چی می‌خواهیم بکنیم. اصلاً چرا ما می‌خواهیم. این کار هدفش چیست. بعد هم توجه کنیم که کار ناظر به آن هدف و متجّه به آن جهت واقعاً باشد. این نشانه‌ی کار فرهنگی درست است.

۲. ضرورت خبره گی و کارشناسی بودن کار فرهنگی

همه‌ی کارها را خبره‌ها انجام می‌دهند؛ چرا کار فرهنگی را خبره‌ها نباید انجام بدهند و هر کسی وارد میدان کار فرهنگی بشود و چیزی بگوید و نظری بدهد و اقدامی بکند؟ متأسفانه خیلی از کسانی که می‌توانند کار فرهنگی بکنند، به کارهای اجرایی و یا سیاسی مشغولند، یا حتی اگر با نام فرهنگی هم حضور دارند، باطن کار، با کار سیاسی است.[۲]

۱. سخنرانی در دیدار با فرزندان ممتاز شهدا، مسؤولان امور فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۸/۰۵/۲۵.
۲. سخنرانی در دیدار با اعضای جامعه‌ی اسلامی فرهنگیان، ۱۳۶۸/۱۰/۱۲.

۳. تأثیرگذاری بر ذهن، شخصیت و قلب افراد

سرمایه‌ی بزرگ امت اسلامی، آئین اسلام و معارف رسا و روشن و مقررات متین و دستور جامع آن برای زندگی انسان است. اسلام با ارائه‌ی بینشی خردمندانه و عمیق درباره‌ی جهان و انسان و با توحید ناب و دستورالعمل اخلاقی و معنوی حکمت‌آمیز و ارائه‌ی مقررات و نظامات سیاسی و اجتماعی مستحکم و فراگیر و اعمال و وظائف عبادی و فردی، همه‌ی آحاد بشر را دعوت می‌کند تا: هم درون خود را از زشتیها و ضعفها و پستیها و آلودگیها برهانند و در باطن خود فروغ ایمان، و خلوص، و وارستگی، و صمیمیت، و محبت، و امید، و نشاط را بیفروزند، و هم دنیای خود را از فقر و جهل و ظلم و تبعیض و عقب‌ماندگی و ایستایی و زورگویی و تحمیل و تحقیر و تحمیق رها سازند.[۱]

۴. محبت؛ راه جذب به دین

یکی از کارهای رسول اکرم- صلی الله علیه و آله- این بود که فضای جامعه را یک فضای مهربان و سرشار از مهر و محبت بسازد تا همهٔ مردم در آن، نسبت به یکدیگر محبت بورزند و به چشمِ «حسن ظن» و «خوشبینی» به یکدیگر نگاه کنند؛ امروز هم تکلیف ما همین است.[۲]

عشق و صمیمیت قادر به انجام کارهایی است که سرپنجه تدبیر، گاه از انجام آن ناتوان است.[۳]

---

۱. پیام به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۷۷/۱۲/۲۸.

۲. رهبر معظم انقلاب، خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۸/۸/۲۷.

۳. رهبر معظم انقلاب، پیام به ملت شریف ایران، در پایان چهلمین روز ارتحال حضرت امام خمینی(ره)، ۱۳۶۸/۴/۲۳.

با محبت و بزرگواری و گذشت؛ لمس‌کنندهٔ ارزش‌های موجود در افراد باشید و جوهر الهی را در افراد کشف و با جذب و رشد دادن به تربیت‌شان، آنها را به نموِ اسلامی تربیت کنید.[۱]

۵. به کاری گیری شیوه های جذاب، سالم و شادی بخش

یکی از مقوله‌های بسیار مهم و یقیناً یکی از ضرورتهای جامعه، لبخند است. لبخند یکی از نیازهای زندگی انسان است. زندگیِ بی‌شادی و بی‌لبخند، زندگی دوزخی است. زندگی بهشتی، زندگی با لبخند است. حضرت علی فرمود: «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه»؛ اگر غصه‌یی دارید، باید در دلتان نگه دارید؛ مؤمن این‌طوری است. لبخند و شادی مؤمن در چهره‌ی اوست. اصلاً چهره‌ها باید شاد باشد. اگر با چهره‌ی خودتان می‌توانید به جامعه شادی بدهید، باید این کار را بکنید. شادی لازم است و باید آن را برای مردم تأمین کرد؛ منتها این کار برنامه‌ریزی می‌خواهد. البته شماها برنامه‌ریزی کرده‌اید. این مواردی که من می‌گویم «باید»، معنایش این نیست که شما نکرده‌اید. شما کارهای زیاد و خوبی کرده‌اید و من می‌خواهم بر ادامه‌ی آنها تأکید کنم. مراقب باشید شادی در مردم با لودگی و ابتذال و بی‌بندوباری همراه نشود؛ از این طریق به مردم شادی داده نشود. همه‌جور می‌شود به مردم شادی داد؛ از نوع صحیح آن شادی داده شود. گاهی اوقات یک لطیفه یا یک تعبیرِ بجا مخاطب را شاد و خوشحال می‌کند؛ گاهی هم ممکن است یک آدم لوده با ده جور ادا درآوردن، نتواند آن‌طور شادی را ایجاد کند. شادی کردن و شادی دادن به مردم، به‌معنای لودگی نیست. یکی از آقایانی که در صدا و سیما گاهی

---

۱. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری، ص ۲۵۸؛ دیدار با مربیان امور تربیتی سراسر کشور، ۱۳۶۱/۶/۶.

صحبت می‌کند و مصاحبه‌های خوب و صحبتهای خوبی دارد - من گاهی گوش کرده‌ام - اصلاً شوخی نمی‌کند؛ اما تعبیرات و کیفیت بیانش طوری است که انسان گاهی بی‌اختیار لبخند به لب می‌آورد؛ این‌طور خوب است.[۱]
توصیه‌ی مؤکد این‌جانب، اهمیت دادن به برنامه‌های جوانان و نوجوانان است که باید ضمن برخورداری از استحکام بنیادین، با شیوه‌های جذاب و سالم و شادی‌بخش همراه باشد.[۲]

۶. محوریت دادن به تلاش مخاطب در هدایت او

در اسلام همه چیز مقدمه‌ی خودسازی انسان است. همه‌ی فرائض، احکام، تکالیف، واجبات، اجتناب از گناهان و نوافل و مستحبات و احکام اجتماعی و فردی، همه و همه مقدمه‌ی حیات طیبه است؛ مقدمه‌ی زنده شدن انسان با روح انسانی است؛ مقدمه‌ی عروج انسان از عالم بهیمیت و حیوانیت و توحش است. اگر بشر تحت تربیت الهی - که با اراده‌ی خود او قابل تحقق است - قرار گیرد، این حیات طیبه در نفس او به وجود خواهد آمد و محیط را هم طیب و طاهر خواهد کرد و اگر این تربیت الهی نباشد و عزم و اراده‌ای را که انسان برای پیمودن راه خدا با آن، احتیاج دارد از دست بدهد و خود را در دست هواها و هوسهای بشری رها کند، در حد حیوانیت باقی خواهد ماند و حیوانی خطرناکتر از حیوانهای دیگر خواهد شد.[۳]
«مَنْ کانَ یُریدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فیها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرید»؛[۴] این مربوط به

۱. بیانات در دیدار رئیس و مدیران سازمان صدا و سیما، ۱۳۸۳/۹/۱۱.
۲. حکم انتصاب آقای محمّد هاشمی به سمت ریاست سازمان صدا و سیما، ۱۳۶۸/۰۶/۰۲.
۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار عمومی به مناسبت عید سعید فطر، ۱۳۷۷/۱۰/۲۸.
۴. آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می‌طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم- و به هر کس اراده کنیم- می‌دهیم. (سوره اسراء، آیه ۱۸).

کسانی است که دنیا را می‌خواهند. آن کسانی که دنبال ارزشها هستند و دنیای ارزشی را که همان آخرت است، و آخرت الهی را که همان ثواب الهی است، می‌خواهند، آنها هم همین‌طورند؛ «وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً»[۱]. بعد می‌فرماید: «کُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاء»؛[۲] ما همه را کمک می‌کنیم؛ اینها را و آنها را. هرکس که تلاش کرد، در همان راهی که تلاش کرده است، خدا به او کمک می‌کند. تلاش، معیار و میزان برای به دست آوردن دستاوردهاست. حفظ دستاوردها هم همین‌طور است؛ یعنی بی‌تلاش نمی‌شود. تاریخ در مقابل ماست.[۳]

دگرگونی هر پدیده‌ای در عالم، به دست انسان است و همه‌ی تحولها با اراده‌ی انسان، انجام می‌گیرد. انسان اگر بخواهد در وضعیت جامعه‌ی خود، کشور خود و زندگی خود، تحول ایجاد کند، باید این تحول را در خود آغاز کند - تحول اخلاقی، تحول درونی، رفتن به سوی صفا و انسانیت، عبودیت پروردگار و تسلیم در مقابل اراده‌ی خداوند عالم و آفریننده‌ی هستی - که این تحول، سعادت انسانها را متضمن است.[۴]

خدای متعال نعمتهای معنوی را هم مثل نعمتهای مادّی، آسان و ارزان نمی‌دهد؛ و اگر بدهد، آن را آسان و ارزان برای ما حفظ نمی‌کند. همچنان که همه‌ی دستاوردهای بشر به تبع تلاش و پیگیری است، حفظ آنها هم به تبع تلاش و مجاهدت و فداکاری است. اگر مشاهده می‌کنید که ملتهایی

۱. و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند- در حالی که ایمان داشته باشد- سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد. (سوره اسراء، آیه ۱۹).

۲. هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می‌دهیم. (سوره اسراء، آیه ۲۰).

۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار با فرماندهان و جمعی از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و... در سالروز میلاد امام حسین(ع) و روز پاسدار، ۱۳۷۰/۱۱/۱۸.

۴. رهبر معظم انقلاب، پیام به ملت شریف ایران، به مناسبت حلول سال نو، ۱۳۷۷/۱/۱.

پیشرفتهای علمی و تکنولوژیکی یا سیادت سیاسی و اقتصادی پیدا کرده‌اند ـ ثروتمند شده‌اند و عزتی پیدا کرده‌اند ـ هرچه هست، تابع تلاش است. این یکی از اصول اسلامی است.[۱]

جوان دانشجو و دانش آموز باید خودسازی کند. خودتان را با تربیت دینی بسازید. امور تربیتی خوب است، معلم تربیتی خوب است، گوینده تربیتی خوب است، اما آن کسی که از درون خود، موعظه کننده و تربیت کننده یی نداشته باشد ـ واعظ من نفسه ـ این تربیتها به کارش نمی آید. خودتان را بسازید، با نفس مبارزه کنید، اجرای حکم الهی را در محدوده شخص خودتان بزرگ بشمارید و به نماز، به توجه به خدا، به دعا و به توکل اهمیت بدهید، این شما را پولادین خواهد کرد.[۲]

۷. عرضهٔ برهانی و منطقی مطالب و پرهیز از طرح مباحث ضعیف و خرافی

امروز اوج مظاهر غرب، مانند علوم و فنون، فساد، زرق و برق و قدرت نظامی و اطلاعاتی، در کشور ایالات متحده‌ی امریکا وجود دارد. آن‌جا ناگهان یک جماعت بین یک تا دو میلیون نفر از سیاهان، که همه‌شان هم مسلمان نیستند، برمی‌خیزند و به عنوان شعار، همه «الله اکبر» سر می‌دهند! از نظر من و شما، این پدیده‌ی مهم و قابل تفسیری است و باید روی آن تأمل کنیم. اینها فکر می‌خواهند و با انگیزه به میدان آمده‌اند. متاع نفیس دین، چیزی

۱. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری، ص ۱۴۲؛ سخنرانی در دیدار با فرماندهان و جمعی از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و... در سالروز میلاد امام حسین(ع) و روز پاسدار، ۱۳۷۰/۱۱/۱۸.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با گروه کثیری از دانشجویان و دانش آموزان، به مناسبت سیزدهم آبان ماه (روز ملی مبارزه با استکبار)، ۱۳۷۰/۸/۱۵.

نیست که کسی در شهرهای امریکا بنشیند و بدون تعلیم و تربیت، آن را آن‌چنان که هست فرا گیرد.امروز انگیزه‌ای یافته است و باید به او تعلیم داد. بنده چند سال پیش به شهر سارایوو و بعضی مناطق یوگسلاوی سابق رفتم و مسلمانان را از نزدیک مشاهده کردم. ظاهر زندگی آنها، صد در صد غیر اسلامی، اما انگیزه‌هایشان اسلامی بود. آن روز، هنوز حکومت کمونیستی بر سر کار بود؛ اما وقتی می‌دیدند رئیس جمهور یک کشور اسلامی به آن‌جا آمده است، چون مسلمان بودند، در خیابانها می‌ایستادند و اشک شوق می‌ریختند. در مسجدشان جمع شده بودند و به همراهان ما که می‌رسیدند، لباس مردان یا چادر زنان هیأت ایرانی را می‌بوسیدند. این، انگیزه است. خوب! این انگیزه، ابدی نمی‌شود مگر این‌که یک مبلّغ خوب، با یک فکر و منطق حسابی به آن‌جا برود و آن را ماندگار کند. عزیزان من! این کارها را چه کسی خواهد کرد؟ امروز دنیا تشنه‌ی شماست. شهرها، روستاها، دانشگاهها و ملت ما نیز همین‌طور است. تنها چیزی که می‌تواند پاسخگوی این نیاز باشد، کسب علم، تحقیق علمی و تفکّر است.[۱]

امروز در کشورهای پیشرفته‌ی مادی دنیا، یکی از کارهای اساسی و یک رشته‌ی مهم، تدریس فلسفه برای کودکان است. خیلی‌ها در جامعه‌ی ما اصلاً تصور نمیکنند که برای کودک هم فلسفه لازم است. برخی تصور میکنند فلسفه به معنای یک چیزِ قلمبه سلمبه‌ای است که یک عده‌ای در سنین بالا به آن توجه میکنند؛ این نیست. فلسفه شکل دادن فکر است، یاد دادنِ فهم کردن است، ذهن را به فهمیدن و تفکر کردن عادت دادن است؛ این از اول باید به وجود بیاید. قالب مهم است. اگرچه محتوا هم در همین فلسفه‌ی

---

۱. بیانات در دیدار روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی در صحن «مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم»، ۱۳۷۴/۰۹/۱۶.

کودکان حائز اهمیت است، اما عمده شیوه است؛ یعنی کودک از اول کودکی عادت کند به فکر کردن، عادت کند به خردورزی؛ این خیلی مهم است.[۱]

عمق گرفتن تفکر اسلامی، چیز مهمی است. تمام اصول اسلامی، باید به صورت عمیق و راسخ، در ذهنها جا بیفتد. این گونه مسائل که امروزه برای مردم ما جا افتاده و قبول شده است، از روی یک ایمان صادقانه و عاشقانه است؛ نه از روی یک ثبات عقیدهٔ راسخ و نافذ در ذهن.[۲]

تحمیل یک فکر و عقیده و نظم اجتماعی بر مردم، کار موفقی نیست. مخصوصاً آن وقتی که این فکر و عقیده، با دین و عقیده‌ی دینی مردم منافات و مخالفت داشته باشد. این، جزو اصول فکری و اسلامی ماست. آنچه که بالاخره باقی می‌ماند، اعتقاد قلبی و دینی مردم است.[۳]

مبلّغان دینی، علمای دینی، متفکّران دینی، عشّاق گسترش اسلام، علاقه‌مندان به اسلام و اهل‌بیت علیهم‌السّلام باید توجّه کنند که اسلام و قرآن، با استدلال و منطق همراه است. مکتب اهل بیت، با منطق و استدلال همراه است. اگر استدلال را از آن جدا کردند و به جای استدلال، خدای نکرده چیزی را وارد کردند که از منطق دور است و جنبه‌ی خرافی دارد، این درست ضدّ استدلال عمل خواهد کرد.[۴]

حقیقت را باید نشان داد. باید سعی کنیم پیرایه‌ها، خرافه‌ها، ادعاهای دروغین، کج‌فهمی‌ها، بدفهمی‌ها دخالت نکند. البته نقش علمای دین، مبلغان برجسته، روشن‌فکران در این زمینه نقش برجسته‌ای است.[۵]

---

۱. بیانات در دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۰.

۲. تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری ص ۱۷۱؛ سخنرانی در جمع طلاب و اساتید حوزه مشهد، ۱۳۶۷/۶/۱۰.

۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار مسؤولان و کارکنان سازمان حفاظت اطلاعات ارتش و مسؤولان و مربیان نهضت سوادآموزی، ۱۳۶۸/۱۰/۶.

۴. رهبر معظم انقلاب، دیدار با روحانیون، ۱۳۸۵/۸/۱۷.

۵. رهبر معظم انقلاب، دیدار اقشار مختلف مردم در روز نیمه‌ی شعبان، ۱۳۸۷/۵/۲۷.

امروز عموم جوانان کشور ـ از دختر و پسر گرفته تا زن و مرد، و حتی غیرجوانان ـ ذهنشان باز است. اگر دیروز ـ قبل از انقلاب ـ جوانان دانشجو از این ویژگی برخوردار بودند، امروز مخصوص آنها نیست و همه، مسائل را با چشم بصیرت و با استبصار نگاه می‌کنند و می‌خواهند بفهمند.[۱]

۸. لزوم ایجاد عادت برای گسترش، تغییر یا تامین فرهنگ

در زمینه‌ی گسترش فرهنگ، یا تغییر فرهنگ، یا تأمین فرهنگ، یکی از کارهای مهم «ایجاد عادت» است که ایشان در ضمن بیاناتشان گفتند: «با ایجاد عادت». این درست است. ایجاد عادت خیلی نقش دارد. مطبوعاتی که درصددند محتوای عمیق فرهنگی را - چنین چیزی فرض کنیم - تغییر دهند، یا آن را دچار جهتگیریهای نادرستی کنند، از جمله کارهایی که می‌توانند انجام دهند، این است که ذائقه‌ی ذهنی مردم را به سمت دیگری از مطالب پیش ببرند. فرض بفرمایید - مخصوص مطبوعات هم نیست - فیلمهای فارسی، یا مطبوعات فارسی سعی کنند که با مطرح کردن چهره و صورت زن در شکلهای جاذبه‌دار برای مردان، فیلم خودشان را مورد رغبت عده‌ای قرار دهند. این بتدریج تبدیل به یک عادت می‌شود؛ یعنی به مرور طوری خواهد شد که چنانچه این تصویر - این عکس - در این فیلم نباشد، دیگر مطلوب واقع نخواهد شد! در حالی که اول، این‌طور نبود و بتدریج این‌گونه شد![۲]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، در جمع روحانیون استان «کهگیلویه و بویراحمد» در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۷۳/۳/۱۷.
۲. گفت و شنود به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا(س)، ۱۳۷۷/۰۷/۱۸.

۹. القای غیر مستقیم پیامها و مفاهیم و آموزش از طریق رفتار

نکته‌ی ششم، القاء غیرمستقیم پیامها و مفاهیم است. در این زمینه، بارها و سالها مطالبی گفته‌ایم. من می‌بینم گاهی اوقات در فیلمهای خارجیِ پخش شده، پیامهای فرهنگی و گاهی پیامهای دینیِ عجیبی وجود دارد که انسان اصلاً احساس هم نمی‌کند. هنر این است که انسان مطلب را به شیواترین شکل و به مؤثرترین نحو بیان کند؛ اما هیچ در طرف مقابل حالت امتناع به‌وجود نیاورد.[۱]

در این زمینه، بارها و سالها مطالبی گفته‌ایم. من می‌بینم گاهی اوقات در فیلمهای خارجیِ پخش شده، پیامهای فرهنگی و گاهی پیامهای دینیِ عجیبی وجود دارد که انسان اصلاً احساس هم نمی‌کند. هنر این است که انسان مطلب را به شیواترین شکل و به مؤثرترین نحو بیان کند؛ اما هیچ در طرف مقابل حالت امتناع به‌وجود نیاورد.[۲]

اگر شما می‌خواهید بر مخاطبانتان تأثیر بگذارید... باید با اخلاق با آنها مواجه شوید. باید نشان دهید که اخلاقمان تغییر پیدا کرده است. ما باید اثبات کنیم که اسلام در آن بطن‌البطن جان ما و در آن ژرفای روح ما نفوذ و رسوخ کرده و به خورد جان ما رفته است، والا اگر اسم اسلام و ظاهر اسلام و ادعای اسلام و ادعای جمهوری اسلامی باشد، قبل از ما هم دیگران کرده‌اند؛ بعد از ما هم کسانی کرده‌اند و خواهند کرد. خیلی هم ارزش ندارد؛ گاهی اوقات به ضرر هم هست.[۳]

---

۱. بیانات در دیدار رئیس و مدیران سازمان صدا و سیما، ۱۳۸۳/۹/۱۱.

۲. در دیدار رئیس و مدیران سازمان صدا و سیما، ۱۳۸۳/۹/۱۱.

۳. بیانات در دیدار با حجةالاسلام والمسلمین محمدی ری‌شهری و دست‌اندرکاران امور حج، ۱۳۷۶/۱۲/۱۳.

۱۰. لزوم زدودن آفات فرهنگی سطحی پیش از عمق یافتن آن

من معتقدم عمق و ریشه‌های انقلاب، به عمقِ باورهای دینی مردم این سرزمین است؛ چیزی نیست که با این هیجانات و حرکت‌های سطحی و گوناگون بشود آن را برکَند. ما شاهد رشد و رویش یک طبقه‌ی جوانِ علاقه‌مند، مؤمن، جستجوگر در زمینه‌ی انقلاب، و پیدایش زبدگانی در این زمینه هستیم؛ این قابل انکار نیست؛ هم در دانشگاه‌هامان، هم در حوزه‌ی علمیه‌مان، هم در سطح جامعه‌مان، لیکن عوارض سطحی اگر علاج نشوند، بتدریج به عمق کشیده می‌شوند. اگر بیماری و آفت را که در پوسته‌ی دندان هست علاج نکنیم، بتدریج به قلع خود آن دندان منتهی خواهد شد؛ در این هم هیچ تردیدی نباید کرد.[۱]

۱۱. به کارگیری روحانیون توانمند در فعالیت های فرهنگی

جوانان، سؤالات و نیازهای دینی دارند. چنانچه روحانی فاضل و جوانی مثل خودشان در کنار دستشان باشد، چیز خیلی باارزشی است.[۲]

انتظار دیگری که مردم همواره در طول تاریخ از ما داشتند، این بود که ما حرّ و آزاد باشیم؛ یعنی قدرتها و رودربایستی ها و تحمیلها و تمثال اینها، ما را اسیر خودشان نکنند. این در روحانیت شیعه یک اصل است.[۳]

شجاعت یعنی چه؟ یعنی از دشمن نترسیم؟ بله! این مرحله ای از شجاعت است؛ یک شجاعت بالاتر، این است که از دوست نترسیم! بعضی ها از دوست، بیشتر می ترسند تا از دشمن! ترس به معنای رودربایستی؛ ترس از اینکه مبادا

---

۱ . بیانات در دیدار شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳/ ۱۰/ ۱۳۸۴.

۲. رهبر معظم انقلاب، در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۷/۶/۱۲.

۳. رهبر معظم انقلاب، مراسم عمامه گذاری گروهی از طلاب، ۱۳۶۸/۱۰/۲۶.

این دوست، از دست برود. ترس اینکه مبادا این حرف موجب بشود که در مورد من، اینجور فکر کنند. شجاع ترین شجاعان، آن کسی است که حقیقت، مصلحت و تکلیف را بر توقعات و رودربایستی ها مقدم بدارد.[۱]

شما فرض کنید در فلان محلهٔ تهران یا هر شهر دیگری، پیش نماز یک مسجد هستید؛ پیش نماز یک مسجد، چگونه رفتار می کند؟ با امر و نهی و «پس رو!» و «پیش رو!» رفتار می کند؟ اگر بکند، مردم به نمازش نمی آید. همیشه گرم ترین نماز جماعت ها، متعلق به پیش نمازهای مردمی است: با مردم گرم می گیرند؛ با مردم خوش اخلاقی می کنند؛ بی حوصلگی نشان نمی دهند؛ بدخلقی نشان نمی دهند؛ جواب مسئله شان را می دهند؛ یک وقت اگر کسی بیماری یا مشکلی داشته باشد، اگر با پول نتوانند، با اخلاق آن مشکل را تسکین می دهند! ... بنده خودم سالها پیش نمازی کرده ام؛ می دانم انسان چگونه باید با مردم رفتار کند... از ما دل نمی کندند! بنده وقتی مسجد می رفتم، در میان صد نفر، حداقل نود نفرش جوانها بودند؛ بنده هیچ چیز خاصی نداشتم؛ نه یک مایهٔ آنچنانی معنوی، نه یک مایهٔ دنیوی؛ اما با مردم بودم![۲]

وظیفهٔ دفاع از دین عمومی است و سکوت علما در مقابل سلاطین و رؤسای ظالم و ضدّ دین و مماشات آنها در برابر سیاستهای استکباری ـ چه شرقی و چه غربی ـ قابل قبول نیست و خدای متعال، وظیفهٔ دفاع از دین را بر عهدهٔ علما و مرشدان ملت و معلمان عمت گذاشته است و این امر اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد و در همهٔ اقطار اسلامی، دفاع از اسلام و قرآن و شریعت

---

۱. دبیرخانهٔ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۳۷۳؛ دیدار روحانیون و امام جمعهٔ نوشهر، ۱۳۷۸/۲/۲۹.

۲. دبیرخانهٔ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۳۷۳؛ دیدار مسئولان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی، ۱۳۸۳/۱۰/۲۳.

اسلامی، در درجهٔ اول، بر عهدهٔ علماست و در هیچ شرایطی از این کار معاف نمی شوند.[۱]

مسئله تهذیب اخلاق، مسئلهٔ ساده زیستی، مسئلهٔ اعراض از زخارف دنیا را بایستی در حوزه های علمیه جدی گرفت... از اول، بنای کار طلبگی، بر عسرت و بی اعتنایی به زخارف دنیوی بود؛ اما حالا فوراً به فکر بیفتیم که یک ماشین شخصی و یک خانهٔ کذایی داشته باشیم! البته باید حداقل معیشتی وجود داشته باشد؛ طوری که انسان، مشغول آن چیزها نباشد و بتواند درسش را راحت بخواند و کار لازم و مورد توقع را انجام بدهد؛ اما اینطور نباشد که طلبگی هم، به چیزی مثل بقیهٔ کارهای دیگری که بعضی می کنند ـ دنبال تجملات و دنبال زخارف و امثال اینها رفتن ـ تبدیل شود. این عیب خیلی بزرگی است که باید به شدت، از آن جلوگیری شود.[۲]

البته بی اعتنایی، با برخورداری در حد متوسط منافاتی ندارد. دنبال دنیا دویدن، هر چیزی را که از جلوه های زندگی مرفّه و راحت و خوب و اشرافی و متجمّلانه است، خواستن و به دنبال آن بودن و برای آن تلاش کردن ـ که اهل دنیا، لحظه به لحظهٔ عمرشان در دنبال این چیزهاست ـ دون شأن اهل علم و روحانی است. مردم باید این را از ما ببینند و احساس کنند.[۳]

در باب مسائل دین و متدیّنین... احساس مسئولیت، تعبیر دیگری از تعهد دینی و تدیّن است؛ بی تفاوت بودن و بی اعتنایی به کج روی ها و انحرافات، با

---

۱. دبیرخانهٔ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۳۷۲ و ۳۷۳؛ مراسم بیعت مدرسان، فضلا و طلاب حوزهٔ علمیه مشهد، ۱۳۶۸/۴/۲۰.

۲. دبیرخانهٔ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۳۷۸؛ آغاز درس خارج فقه، ۱۳۷۰/۶/۳۱.

۳. رهبر معظم انقلاب، در دیدار جمعی از روحانیون در آستانهٔ ماه مبارک رمضان، ۱۳۶۹/۱۲/۲۲.

این احساس نمی سازد. آن طبیبی که می بیند در تیررس فعالیت و قدرت او ـ جلوی چشم و در نقطهٔ او ـ بیماری وجود دارد که رنج می برد و بر نمی خیزد به کمک آن بیمار برود، این طبیب، طبیب متعهد و مسئول و ملتزمی نیست.
... بی تفاوتی، حالت «به من چه!» دشمن بزرگ تعهد و رسالت عالمان دین و روشنفکران و آگاهان در جامعه است... روشنفکر غیرمسئول، عالم غیرمسئول، مبلّغ غیرمسئول و بی مبالات ـ که برایش اهمیت ندارد مردم، جوانها، ذهن ها و فکرها به کجا می روند و تحت تأثیر چی قرار می گیرند ـ نمی تواند آن نقش لازم را که نقش پیغمبران است، ایفا کند.[۱]
امروز، مخاطب شما، نسل جوان‌اند؛ روی آنها باید کار کنید... در پاسخِ مشکل او، حتماً بایستی عالمانه سخن گفت.[۲]
جوان ما، می خواهد بپرسد و بداند؛ نباید به او گفت: «نپرس!» اگر پرسید، نباید رو ترش کرد! هنگامی که پرسید، باید گره ذهنی او را باز کرد؛ این کار، به علم و تعهد احتیاج دارد؛ گره گشای عقده های ذهنی هم باید عالم باشد و بداند با چه چیزی مواجه است و چگونه باید آن را علاج کند؛ هم باید دلسوز باشد؛ چون کار سختی است. گاهی با یک بار نشستن، با یک بار گفتن و با یک بار شنیدن، مقصود حاصل نمی شود. در برخی مواقع، بیمار ـ که شما طبیب او هستید ـ بداخلاقی می کند؛ باید با این بداخلاقی و دشواری، ساخت و این گره را باز کرد.[۳]

---

۱. دبیرخانهٔ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۳۸۲؛ دیدار روحانیون و امام جمعهٔ نوشهر، ۱۳۷۸/۲/۲۹.
۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با علما و روحانیون استان گیلان، ۱۳۸۰/۲/۱۱.
۳. دبیرخانهٔ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۴۷۵ و ۴۷۶؛ دیدار علما و روحانیون استان زنجان، ۱۳۸۲/۷/۲۱.

۱۲. لزوم هنری و نوآورانه بودن فعالیت های فرهنگی

برنامه‌سازان هم باید یک محصول باب طبع دربیاورند؛ یعنی از آن چک تضمینی‌یی که برنامه‌ریزان در اختیار اینها می‌گذارند، مقداری اسکناس دویست تومانیِ نو و قشنگ در بیاورند که قابل خرج کردن باشد؛ تا هرکس که نگاه می‌کند، خوشش بیاید؛ این مهم است. پس از آن‌که برنامه‌سازان کار خود را به اتمام رساندند، مجریان هم آن را به بهترین وجهی اجرا کنند؛ مجریانی که حنجره‌های خوب و بیانهای خوبی دارند.

البته در بعضی از برنامه‌ها این منظور تأمین شده است؛ مثلاً همین برنامه‌ی «گنجینه» که الان به آن اشاره شد، از برنامه‌های نسبتاً خوب است؛ آدم می‌بیند که برنامه، هوشمندانه تنظیم می‌شود؛ بعضی از برنامه‌های دیگر هم همین‌طور است؛ اما گاهی چنین کیفیتی در برخی از برنامه‌ها مشاهده نمی‌شود.

چند سال قبل از این - که مدیر رادیو یک نفر دیگر از آقایان بود - یک روز من در ماشین نشسته بودم و داشتم از جایی به جای دیگر می‌رفتم؛ رادیو را باز کردم، دیدم که گروه معارف دارد برنامه پخش می‌کند. با شنیدن آن برنامه، اعصاب من به هم ریخت و واقعاً آشفته شد! وقتی به ساختمان ریاست جمهوری برگشتم، گفتم به این آقا بگویید این‌جا بیاید ببینم آخر این چه وضعی است! وقتی که آمد، گفتم مسؤول گروه معارفتان کیست؛ بگویید بیاید با من صحبت کند، تا ببینم چرا این برنامه‌ها این‌طوری است! البته آنها هم تغییراتی دادند و برنامه‌های خود را اصلاح کردند. غرض، گاهی اوقات آدمی که اهل فن است، وقتی این‌گونه برنامه‌ها را می‌شنود، آشفته می‌شود؛ اما آن کسی که اهل فن نیست، آشفته نمی‌شود؛ ولی نمی‌پسندد و خوشش نمی‌آید.

آن کسی هم که به هر صورت آن برنامه را گوش می‌دهد - حالا چه بپسندد، چه نپسندد - از آن استفاده نمی‌کند؛ یعنی چیزی گیرش نمی‌آید.

آدم باید مطالعه کند. من خودم برای یک ساعت خطبه‌ی نماز جمعه، گاهی چهار ساعت، پنج ساعت مطالعه می‌کردم. ما باید برای رادیویی که بناست صدای آن در سطح میلیونها انسان پخش بشود، به‌طور دقیق برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری بکنیم. من خواهش می‌کنم که روی گروه معارف برنامه‌ریزی کنید. همین آقایانی که تشریف دارند، کار کنند. شما مجرب و کارکشته هستید و کار را بلدید؛ اما باید با یک پشتوانه‌ی آن‌چنانیِ که عرض کردم، جلو بروید. دنبال این قضیه بروید و از آنها بخواهید؛ اصلاً بگویید مخصوص شما بنویسند؛ این کار می‌ارزد. اگر شما به چنین افرادی پیشنهاد کردید، اما قبول نکردند، به آنها بگویید که وقتی شما کتاب می‌نویسید، تیراژ آن چه‌قدر است و چند نفر خواننده دارد. مثلاً اگر ده سال پیش شما کتابی نوشتید و تاکنون ده بار هم تجدید چاپ شده باشد - فرضاً پنجاه‌هزار یا صدهزار نسخه از آن چاپ شده باشد - آیا می‌توانید قسم بخورید که صدهزار نفر این کتاب را خوانده‌اند؟ بعضیها کتاب را می‌خرند و در قفسه می‌گذارند؛ لذا همه‌ی کتابها خوانده نمی‌شود. اگر انسان چیزی بنویسد که در یک روز چند میلیون نفر آن را گوش کنند، این مگر چیز کمی است؟ جا دارد که تمام ذخیره‌ی فرهنگیِ معنویِ دینی ما به سمت رادیو سرازیر بشود؛ من با این چشم به گروه معارف نگاه می‌کنم.

البته بعضی از برنامه‌ها اصلاً چنین چیزی را برنمی‌تابد؛ فرضاً همین برنامه‌های پیش از اذان ظهر - که من گاهی فرصت پیدا می‌کنم و آنها را گوش می‌کنم - خوب است؛ مثلاً به مسجدی می‌روند و با امام جماعت و افراد آن مسجد صحبت می‌کنند؛ یا دعا و قرآنی خوانده می‌شود و مسائلی گفته می‌شود؛

اینها اصلاً چنان پشتوانه‌یی را نمی‌طلبند. برنامه‌های قبل از اذان مغرب هم همین‌طور خوب است. البته متأسفانه من فرصت پیدا نمی‌کنم که برنامه‌های پیش از اذان صبح را هم بشنوم؛ گاهی سابقها گوش می‌کردم، اما الان مجال پیدا نمی‌کنم که در این موقع رادیو را باز کنم و ببینم برنامه‌های آن چیست.[۱]

اسلام از اول با هنر شروع شده است. اگر قرآن این زبان هنری را نداشت، شاید یک گوشه‌ی کار می‌لنگید.[۲]

هنر، زبان رسایی دارد که هیچ زبانی به رسایی آن نیست. نه زبان علم، نه زبان معمولی و نه زبان موعظه، به رسایی زبان هنر نیست. یکی از رازهای موفقیت قرآن، هنری بودن آن است. قرآن خیلی در اوج هنر است؛ فوق‌العاده است؛ واقعا آن وقت مردم را مسحور کرد، والا اگر پیامبر اکرم بدون زبان هنری می‌نشست با مردم همین‌طور حرف می‌زد، البته عده‌ای علاقه‌مند پیدا می‌کرد؛ اما آن صاعقه، آن رعد و برق و آن توفان، دیگر به وجود نمی‌آمد. این هنر است که این کارها را می‌کند. آثار هنری این‌گونه است.[۳]

من راجع به هنر واقعا هرچه بگویم، کم گفته‌ام. من بارها هم گفته‌ام که به هنر باید اهمیت داد و بایستی آن را روزبه‌روز اعتلا بخشید و باید شکل فاخر هنر را انتخاب کرد. بدون هنر، حرف عادی جای خودش را حتی در ذهن کسی پیدا نمی‌کند، چه برسد به این‌که جذابیت داشته باشد و جایگیر و ماندگار شود. هنر مهمترین وسیله است برای گسترش یک فکر درست یا نادرست. هنر، وسیله، ابزار و رسانه است؛ رسانه‌یی بسیار مهم. از هنر و از اعتلای آن نباید غفلت کرد و آن را مساوی با گناه و غلط و این مقولات نباید دانست. هنر جزو برجسته‌ترین مخلوقات الهی است و جزو ارزشمندترین صنع پروردگار است،

۱. در دیدار با اعضای «گروه ویژه» و «گروه معارف اسلامی» صدای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰/۱۲/۱۳.
۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با اعضای کنگره‌ی شعر حوزه، ۱۳۷۰/۷/۱۵ .
۳. رهبر معظم انقلاب، گفت و شنود در دیدار جمعی از جوانان به مناسبت هفته‌ی جوان، ۱۳۷۷/۲/۷ .

که باید آن را ارج گذاشت. در همه‌ی کارها، حتی در یک تبلیغات معمولی، باید هنر را به کار برد. اگر از ابزار هنر در کارهای علمی و القائات فکری و علمی که از صدا و سیما پخش می‌شود، استفاده شود، ماندگاری و جاذبه‌ی آن کارها مضاعف خواهد شد. در همه‌ی بخشها بر روی تحقیقات و بر روی هنر خیلی بایستی تکیه کرد.[۱]

هر چه ما جلو میرویم، نقش ارتباطگیری با هنر بیشتر آشکار میشود؛ ارتباط گرفتن با ذهن و دل مخاطبان خود، مردم خود، با کمک ابزار بسیار کارآمد هنر. امروز آن کسانی که پیامی برای مردم دارند؛ چه پیام رحمانی، چه پیام شیطانی - فرق نمیکند - بهترین وسیله‌ای که در اختیار میگیرند، وسیله‌ی هنر است. لذا شما می‌بینید به کمک هنر، امروز در دنیا باطل‌ترین حرفها را در ذهن یک مجموعه‌ی عظیمی از مردم به صورت حق جلوه میدهند که بدون هنر امکان نداشت، اما با هنر و به کمک ابزار هنر این کار را میکنند.[۲]

اگر این فکر انقلابی که با هزار زبان، چه به شکل خطابه، چه به شکل درس، چه به شکل افکار فلسفی، چه به شکل نظرات فقهی، از سال ۱۳۴۱ در بیانات حضرت امام ارائه شده، در قالب هنر عرضه نشود، برای نسلهای آینده چیز بیگانه‌یی خواهد بود. هنر خصوصیتش این است. [۳]

به نظر من بنیانگذار بنای حفظ حوادث با ادبیات و هنر، زینب کبری(سلام‌الله‌علیها) است. اگر حرکت و اقدام حضرت زینب نمی‌بود و بعد از آن بزرگوار هم بقیه‌ی اهل بیت(علیهم‌السّلام) - حضرت سجاد و دیگران - نمی‌بودند، حادثه‌ی عاشورا در تاریخ نمی‌ماند. بله، سنت الهی این است که این‌گونه حوادث در تاریخ ماندگار شود؛ اما همه‌ی سنتهای الهی عملکردش از طریق ساز و کارهای معینی

۱. رهبر معظم انقلاب، در جمع کارکنان سازمان صدا و سیما، ۱۳۸۳/۲/۲۸.
۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار جمعی از مداحان و ستایشگران اهل‌بیت (علیهم‌السلام)،۱۳۸۷/۴/۴.
۳. رهبر معظ م انقلاب، دیدار با اعضای کنگره‌ی شعر حوزه، ۱۳۷۰/۷/۱۵.

است. ساز و کار بقای این حقایق در تاریخ این است که اصحاب سِرّ، اصحاب درد، رازدانان و کسانی که از این دقایق مطلع شدند، این را در اختیار دیگران بگذارند. بنابراین خاطره‌گویی و تدوین و پخش خاطرات را باید در جایگاه حقیقی خودش نشاند، که جایگاه بسیار بالا و والایی است و بسیار مهم است. بیان هنری هم شرط اصلی است؛ کمااین‌که خطبه‌ی حضرت زینب در شهر کوفه و شهر شام، از لحاظ زیبایی و جذابیت بیان، آیت بیان هنری است؛ طوری است که اصلاً هیچ‌کس نمی‌تواند این را نادیده بگیرد. یک مخالف یا یک دشمن وقتی این بیان را می‌شنود، مثل تیر بُرنده و تیغ تیزی، خواهی‌نخواهی این بیان کار خودش را می‌کند. تأثیر هنر به خواست کسی که مخاطب هنر است، وابستگی ندارد. او بخواهد یا نخواهد، این اثر را خواهد گذاشت. حضرت زینب(سلام‌الله‌علیها) و امام سجاد در خطبه‌ی شام و در بیان رسا و بلیغ و شگفت‌آور مسجد شام این کارها را کردند. شما هم دارید این کار را می‌کنید.[۱]

گاهی یک شاعر، یک بیت شعر می‌گوید که از چند ساعت حرف زدن یک سخنور توانا گویاتر است. یک بیت یا یک مصرع شعر، در ذهنها می‌ماند و مردم آن را می‌فهمند و تکرار می‌کنند و نتیجتا ماندگار می‌شود.گاهی می‌بینید که برای حفظ یک بنای اعتقادی یا عاطفی، آن قدر که یک شعر اهمیت دارد، چندین کتاب اهمیت ندارد. همین دوازده بند معروف «محتشم» که جزو اشعار قدیمی مرثیه و مصیبت است، با این‌که مطالبی که در این کتاب و در این دوازده بند هست، چیزی نیست که امثال او، شبیه این مطالب را در کتابهای خود نیاورده باشند؛ درعین‌حال، اشعار او تأثیر خاصی دارد. غالبا هم چیزهای ذوقی است.[۲]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت، ۱۳۸۴/۶/۳۱.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با جمع کثیری از ذاکران و مداحان اهل بیت(علیهم‌السلام)، ۱۳۶۸/۱۰/۲۸.

این که شما می بینید سیاستهای استعماری، علیه انقلاب و علیه همهٔ ارزشهایی که آنها با آن بدند، اینقدر روی هنر سرمایه‌گذاری میکنند، به علّت همین کارایی هنر است. برادران! اگر اینطور است، پس بدانید که ما این سلاح را، آنچنان که باید، درست به دست نگرفته‌ایم! البته کشور و سرزمین ما، سرزمین هنر است... لیکن ما، این سلاح را در اختیار نگرفته‌ایم![1]

حرف حق را با شیوه‌های نو، با زبان‌های جدید و با استدلال‌های تازه و آرایش خوب بیان کنید.

دوم ابتکار آقا! نوآوری. نوآوری کنید. نوآوری کنید. همه‌ی آن قدرت انسانی خودتان راوقدرت فکری خودتان را به کار بیندازید، برای این‌که، آن حرف حق را با شیوه های نو، با زبانهای جدید، با استدلالهای تازه، آرایش خوب، آن رابیان کنید. یک حرف را دو جور می‌شود زد. حتی، یک متن را دو جور می‌شود ارائه کرد. الان یک متن خوبی بنویسند، حکیمانه، خوب، عبارات خوب، بدهند به دو نفر آدم، یکی این را جوری خواهد خواند که مستمعین خوب بفهمند و لذت ببرند و گوشنواز و دلنواز باشد برایشان، یکی هم همان متن را ممکن است جوری بخواند که مستمع را بیزار و متنفر و خسته و کسل بکند. این‌جوری است. ما اگر یک مطلب واحد را هم بخواهیم بیان بکنیم که دیگران آن را فراهم کرده باشند، چند جور می‌توانیم بیان کنیم. باید بگردیم شیوه‌ی خوبش را پیدا کنیم، چه برسد به این که مطالب را به استدلالهای گوناگون با شیوههای گوناگون بیان کرد. بعد مطالب جدید می‌شود خلق کرد، تولید کرد. شما خیال نکنید که حرف، هر چه بوده گفتند. نه آقا. بقول صائب، یک عمر میتوان سخن از زلف یار گفت. تا زمان ظهور ولی عصر (ارواحنافداه) بعد

---

۱. دبیرخانهٔ شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص ۴۲۵؛ دیدار با اعضای کنگرهٔ شعر حوزه، ۱۳۷۰/۷/۱۵.

از آن را ما نمی‌دانیم چه جوری است. تا زمان ظهور آن بزرگوار هر چه طول بکشد، اگر هزاران متفکر بیاید، هزارها هزار حرف نو و جدید، از همین منابع فعلی ما، می‌تواند بیرون بیاورد. خیال نکنید که آردها را ریختند، قلبیرها را آویختند، تمام شد قضیه، هر چی بود گویندگان گذشته گفتند. نه آقا این حرفها چیست؟ ما در فقه، که بزرگترین هنر ما در فقاهت استدلالی و فنی بوده که خوب خیلی هم پیشرفته هستیم در این جهت، این قدر حرف نگفته هست، این قدر فکر نو متصور است. نه این که یک کسی بیاید به حد علامه حلی بتواند حرف نو بزند. نه آقا، یک آدمی خیلی پایین تر هم دقت کند، کار کند، میتواند حرف جدید بزند. چه برسد در تفسیر، در معارف، در اصول عقاید، در اخلاق، در آداب زندگی، در سیاست، در حکمت عملی چه، چه، چه، چه. مفاهیم قرآنی، این قدر حرف جدید هست، از قرآن، اینها را باید در بیاوریم از قرآن، از احادیث. خوب پس ابتکار را در این چیزها بکار ببرید. خلق مطالب جدید، یعنی خلق به این معناها. تولید به معنای مصطلح امروز، یعنی استنباط کردن و مفاهیم قرآن را کشف کردن. بعد او را در لباسهای گوناگون، بعد در شیوه های بیانی گوناگون، بخصوص استفاده‌ی از هنر و انواع و اقسام ابتکارها. این کار عمده شماست.

به هر حال بدانید کار فرهنگی هیچ وقت در این کشور زیاد نیست.[۱]

۱۳. پرهیز از کارهای ضعیف و کم کیفیت

خیلی تلاش و مجاهدت در زمینه‌های فرهنگی خوب می‌شود کرد؛ البته مواظب باشید عمیق باشد. کار سطحی فرهنگی مفید نیست؛ گاهی هم مضر است.[۲]

---

۱. در دیدار با مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی سراسر کشور، ۱۳۷۴/۱۲/۲۱.

۲. بیانات در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲/۰۲/۲۲.

نکته سوم، کیفیت و عمق و تنوع و شیوایی و زیبایی و امثال آن است که همه‌ی انواع کیفیت را شامل می‌شود
آفت بعد یک مقدار عجله است. عجله در کارها همیشه کار را خراب می کند. احساس اینکه دیر شده و شتاب و سرعت باید داشت، غیر از عجله دست و پاگیر است. یک لحظه‌ی تأنّی تحقیقاً روا نیست، اما یک قدم با عجله هم یقیناً موجب سرنگون شدن و ناکام شدن است. عجله نباید کرد. وضع خودمان را با وضع آن ایدئولوژی رقیب مقایسه نکنیم که یک نفر تازه واردِ میدان شده، هر وقتی، هر مطلبی در هر مسأله‌یی بخواهد بنویسد یا بخواهد ارائه بدهد، کافی‌ست که یک کتاب را بردارد کپی کند، از دو، سه تا کتاب، چهار تا مطلب سرِهم بگذارد و یک کتاب درست کند؛ کما اینکه دارند می کنند و می‌بینیم. همه‌اش حرف‌های تکراری و از روی هم کپی شده و واقعاً دیگر بعضی از آنها مهوّع، از بس تکرار شده است.[1]

۱۴. ایجاد فضای انتقاد سالم، مناظره و آزادی بیان برای بیدار کردن عقل جمعی

برای بیدار کردن عقل جمعی، چاره ای جز مشاوره و مناظره نیست و بدون فضای انتقادی سالم و بدون آزادی بیان و گفتگوی آزاد با «حمایت حکومت اسلامی» و «هدایت علماء و صاحبنظران»، تولید علم و اندیشه دینی و در نتیجه، تمدن سازی و جامعه پردازی، ناممکن یا بسیار مشکل خواهد بود.[2]
برای علاج بیماری‌ها و هتاکی‌ها و مهار هرج و مرج فرهنگی نیز بهترین راه، همین است که آزادی بیان در چارچوب قانون و تولید نظریه در چارچوب

---

۱. همان.
۲. پاسخ به نامه جمعی از دانش آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه، ۱۳۸۱/۱۱/۱۶.

اسلام، حمایت و نهادینه شود. بنظر می‌رسد که هر سه روش پیشنهادی شما یعنی تشکیل ۱) «کرسی‌های نظریه‌پردازی» ۲) «کرسی‌های پاسخ به سؤالات و شبهات» و ۳) «کرسی‌های نقد و مناظره»، روشهائی عملی و معقول باشند و خوب است که حمایت و مدیریت شوند بنحوی که هر چه بیشتر، مجال علم، گسترش یافته و فضا بر دکانداران و فریبکاران و راهزنان راه علم و دین، تنگ‌تر شود.[۱]

گسترش آزاداندیشی هم مهم است. واقعاً انسانها باید بتوانند در یک فضای آزاد فکر کنند. آزادی بیان تابعی از آزادی فکر است. وقتی آزادی فکر بود، به‌طور طبیعی آزادی بیان هم هست. عمده، آزادی فکر است که انسانها بتوانند آزاد بیندیشند. در غیر فضای آزاد فکری، امکان رشد وجود ندارد. برای فکر، برای علم، برای میدان‌های عظیم پیشرفت بشری اصلاً جایی وجود نخواهد داشت. ما در مباحث کلامی و مباحث فلسفی هرچه پیشرفت داشتیم، در سایه‌ی مباحثه و جدل و بحث و وجود معارض داشتیم. اشکالی که ما همواره به بخش‌های فرهنگی داشته‌ایم، این بوده که به نقشِ خودشان به عنوان یک دولت اسلامی در صحنه‌ی کارزار فکری درست عمل نمی‌کنند. کارزار فکری باید باشد؛ منتها کارزار فکری عملاً به این شکل در نیاید که ما به قول سعدی، سگ را بگشاییم و سنگ را ببندیم؛ حربه را از دست اهل حق و اهل آن فکری که حق می‌دانیم، بگیریم؛ اما دست اهل باطل را باز بگذاریم که هر بلایی می‌خواهند، سر جوانهای ما بیاورند؛ نه، او حرف بزند، شما هم حرف بزنید و در جامعه فکر تزریق کنید. ما به تجربه دریافته‌ایم که آن‌جایی‌که سخن حق با منطق و آرایش لازمِ خودش به میدان می‌آید، هیچ سخنی در مقابل آن تاب پهلو زدن و مقاومت کردن نخواهد داشت.[۲]

۱. همان.

۲. بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت، ۱۳۸۴/۶/۸.

ما امروز احتیاج مبرمی داریم به این که تفکر آزاداندیشانه (که طبعاً آن وقت فرهنگ تولید خواهد شد، علم تولید خواهد شد، گسترش و توسعه‌ی واقعی پیدا خواهد کرد) این در جامعه رشد پیدا بکند و افراد را بتواند استعدادها را جذب کند به سمت خودش این کار، و امیداوریم که حالا ان‌شاءالله عناصر مستعد، با همت، با توکل - چه در حوزه، چه در دانشگاه، چه در مجموعه‌هایی مثل مجموعه‌ی شما - این کارها را قدر بدانند.[۱]

۱۵. توجه به آزاد اندیشی و آزادی بیان برای تولید علم و فرهنگ

ما امروز احتیاج مبرمی داریم به این که تفکر آزاداندیشانه (که طبعاً آن وقت فرهنگ تولید خواهد شد، علم تولید خواهد شد، گسترش و توسعه‌ی واقعی پیدا خواهد کرد) این در جامعه رشد پیدا بکند و افراد را بتواند استعدادها را جذب کند به سمت خودش این کار، و امیداوریم که حالا ان‌شاءالله عناصر مستعد، با همت، با توکل - چه در حوزه، چه در دانشگاه، چه در مجموعه‌هایی مثل مجموعه‌ی شما - این کارها را قدر بدانند.[۲]

ما اگر بخواهیم حقیقتاً در زمینه‌ی گسترش به معنای حقیقی - توسعه‌ی به معنای واقعیِ فرهنگ و اندیشه و علم - کار کنیم احتیاج داریم به این که از مواهب خدادادی در درجه‌ی اول آزاداندیشی استفاده کنیم؛ آزاداندیشی؛ آزاداندیشی یک شعار مظلوم است در جامعه‌ی ما. یک عده‌یی تا گفته می‌شود آزاداندیشی، فوری خیال می‌کنند که بناست همه‌ی بنیانهای اصیل در هم شکسته بشود، و از او چون به آن بنیانها دل بسته هستند می‌ترسند. عده‌یی

---

۱. بیانات در دیدار اعضای انجمن اهل قلم، ۱۳۸۱/۱۱/۷.

۲. همان.

دیگر تا گفته می‌شود آزاداندیشی، تلقی می‌کنند که یعنی باید این بنیانها شکسته بشود. اینها هر دو دارند ظلم می‌کنند به آزاداندیشی. آزاداندیشیِ شرطِ لازمِ برای رشد فرهنگ و علم؛ ما احتیاج داریم به این آزاداندیشی. خب متأسفانه گذشته‌ی [فرهنگ ما] فرهنگ کشور ما، یک گذشته‌یی است که بسیار فضا را برای این آزاداندیشی تنگ کرده بود.[۱]

تا قبل از مشروطیت، ما یک موقعیتی از آن قبیل که یک موج فکری ایجاد کند تا به فکر مقوله‌ای مثل آزادی بیفتیم، نداشتیم. مشروطیت فرصت خیلی خوبی بود. مشروطیت حادثه‌ی بزرگی بود، به طور مستقیم مرتبط هم بود با مسئله‌ی آزادی؛ لذا جای این داشت که این دریاچه‌ی آرام فکر علمی ما را - چه در حوزه‌های روحانی، چه در غیر روحانی - برآشوبد؛ یک طوفانی به وجود بیاورد و یک کاری انجام دهد؛ کما اینکه کرد. تفکرات مربوط به آزادی آمد مطرح شد، منتها یک نقیصه‌ی بزرگی وجود داشت که این نقیصه نگذاشت ما به آن راه درست در این تفکر بیفتیم و در آن راه پیش برویم؛ آن نقیصه عبارت از این بود که از چند سال قبل از مشروطه - شاید از دو سه دهه‌ی قبل از مشروطه - تفکرات غربی بتدریج به وسیله‌ی عوامل اشرافی، شاهزاده‌ها و عوامل سلطنت، داخل ذهن یک مجموعه‌ای از روشنفکران راه باز کرده بود...لذا شما وقتی که وارد مقوله‌ی آزادی در مشروطیت میشوید - که یک مقوله‌ی خیلی پرجنجال و شلوغی هم هست - می‌بینید همان گرایش ضد کلیسائی در غرب که شاخصه‌ی مهم آزادی بود، در اینجا هم به عنوان ضد مسجد و ضد روحانیت و ضد دین بروز پیدا میکند.[۲]

من اینجور فکر میکنم که مراجعه‌ی ما به نظرات متفکرین غربی، با تضارب

---

۱. بیانات در دیدار اعضای انجمن اهل قلم، ۱۳۸۱/۱۱/۷.

۲ . بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی، ۱۳۹۱/۸/۲۳.

آرائی که آنها دارند، با پیشکسوتی در این زمینه‌ی فکرآرائی و منظومه‌آرائی و چینش موضوعات کنار هم، برای متفکرین ما مفید خواهد بود، به یک شرط؛ و آن شرط، عدم تقلید است؛ چون تقلید، ضد آزادی است؛ نباید تقلید انجام بگیرد؛ اما نوع کار آنها میتواند به شما کمک کند. [۱]

خب، حقیقت این است که بحث آزادی در بین غربی‌ها، در همین سه چهار قرنِ حول و حوش رنسانس و بعد از رنسانس، یک شکوفائی بی‌نظیری پیدا کرده. چه در زمینه‌ی علوم فلسفی، چه در زمینه‌ی علوم اجتماعی، چه در زمینه‌ی هنر و ادبیات، کمتر موضوعی مثل مسئله‌ی آزادی در غرب، در این سه چهار قرن مطرح شده. [۲]

بنابراین عوامل رشد این حرکت فکری، اینها بود: در درجه‌ی اول، رنسانس بود. طبعاً رنسانس یک حادثه‌ی دفعی نبود، اما حوادث فراوانی در طول دویست سالِ اولِ رنسانس پیش آمد، که یکی‌اش مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، یکی‌اش مسئله‌ی انقلاب کبیر فرانسه بود. خود اینها فکر آزادی را مطرح کرد؛ لذا کار کردند. فلاسفه‌ی فراوانِ متعددی هزاران تحقیق و مقاله و کتاب نوشتند. در همه‌ی کشورهای غربی صدها کتاب مدون در باب آزادی نوشته شد. بعد هم که این فکر به آمریکا منتقل شد، در آنجا هم همین طور کار کردند. [۳]

خیلی از این صاحبان فکر در غرب، یک منظومه‌ی فکری در خصوص آزادی دارند. همین نقدهائی که بر لیبرالیسم قدیمی انجام گرفته و همچنین نقدهائی که بعداً بر نسخه‌های جدید لیبرالیسم و لیبرال‌دموکراسی و آن چیزهائی که بعد از لیبرالیسمِ مثلاً قرن هفدهم یا شانزدهم است، وارد آوردند، هر کدام برای خودش یک منظومه‌ی فکری است؛ اوّلی دارد، آخری دارد، پاسخ

۱ . همان.
۲ . همان.
۳ . همان.

سؤالات فراوانی دارد. ما یک دانه از آنها را در کشورمان به وجود نیاوردیم؛ با اینکه منابع ما زیاد است، ما فقر منبعی نداریم - همین طور که دوستان اشاره کردند - یعنی واقعاً میتوانیم یک مجموعه‌ی فکری مدون، یک منظومه‌ی کامل فکری در مورد آزادی - که به همه‌ی سؤالات ریز و درشت آزادی پاسخ دهد - تأمین کنیم. البته این کار همت میخواهد؛ کار آسانی نیست. ما این کار را نکرده‌ایم. ما در عین حال که منابع داریم، اما همان منظومه‌های فکری آنها را آوردیم.[۱]

در لیبرالیسم، منشأ آزادی، به عنوان حق یا به عنوان یک ارزش، عبارت است از تفکر انسان‌گرائی - اومانیسم - چون محور عالم وجود و محور اختیار در این عالم کوْن عبارت است از انسان؛ آن هم بدون اختیار معنی ندارد؛ پس باید اختیار و آزادی داشته باشد... پس آنچه که آنها میگویند، این است؛ آنها میگویند انسان، محور است؛ یعنی در واقع خدای عالم وجود، انسان است و نمیتواند بدون قدرت انتخاب و بدون اراده، وجود داشته باشد. یعنی بدون اعمال اراده - که همان معنای دیگر آزادی است - امکان ندارد که ما فرض کنیم انسان، صاحب‌اختیار عالم وجود است. این، پایه‌ی بحث آزادی است. این، مبنای تفکر اومانیستی درباره‌ی آزادی است.[۲]

ما در بحث آزادی، اولین محدودیت را برای خودمان درست میکنیم. آن محدودیت چیست؟ عبارت است از این که ما نظر اسلام را میخواهیم؛ خودمان را محدود میکنیم به نظر اسلام و چهارچوب اسلامی. این، اولین محدودیت. در بحث آزادی، از محدودیت نترسیم... همان طور که عرض کردم، اولین محدودیت ما که درباره‌ی مباحث آزادی در اسلام حرف میزنیم، این است که

---

۱ . بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی، ۱۳۹۱/۸/۲۳.

۲ . همان.

میگوئیم در «اسلام»؛ یعنی از اول، چهارچوب درست میکنیم؛ از اول برایش محدوده درست میکنیم. آزادی در اسلام به چه معناست؟ این خودش شد محدوده. نه، بحث ما اصلاً این است. [۱]

در آیه‌ی معروف سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف میفرماید: «الّذین یتّبعون الرّسول النّبیّ الأمّیّ الّذی یجدونه مکتوبا فی التّوراة و الانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحلّ لهم الطّیّبات و یحرّم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الأغلال الّتی کانت علیهم». این واضح‌ترین آیه در قرآن برای آزادی است، که «اصر» را برمیدارد. «اصر» آن طنابهائی است که به پایه‌ی خیمه میبندند تا باد آن را نبرد؛ یعنی آن را متصل میکند به زمین. «و لکنّه اخلد الی الأرض»؛ این اخلاد الی الأرض است. «اواصر» ما آن چیزهائی است که ما را میچسباند به زمین، مانع پروازمان میشود. «غل» هم که غل است دیگر، غل و زنجیر است؛ که پیغمبر آمده است غل و زنجیر را بردارد. در همین آیه، قبل از آنکه «یضع عنهم اصرهم و الأغلال الّتی کانت علیهم» را بگوید، میگوید: «و یحلّ لهم الطّیّبات و یحرّم علیهم الخبائث». خب، حلال و حرام یعنی چه؟ حلال و حرام یعنی حد گذاشتن، منع کردن؛ ممنوعیت همراهش است. از وجود محدودیت و ممنوعیت در ذهنمان، هنگامی که راجع به آزادی بحث میکنیم، اصلاً ابا نداشته باشیم. [۲]

امروز ما کمبود داریم، ما خلأهای زیادی داریم، شکافهای زیادی وجود دارد؛ و ضمن اینکه منابع داریم، منظومه‌ی فکری نداریم. .. ما باید برویم به سمت منظومه‌سازی؛ یعنی قطعات مختلف این پازل را در جای خود بنشانیم، یک ترسیم کامل درست کنیم؛ به این احتیاج داریم. این هم کار یک ذره، دو ذره

---

۱ . بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی، ۱۳۹۱/۸/۲۳.

۲ . همان.

نیست؛ کار یک جلسه، دو جلسه نیست؛ کارِ جمعی است و تسلط لازم دارد؛ هم تسلط به منابع اسلامی، هم تسلط به منابع غربی. [۱]

ما در تمسک به منابع اسلامی - که همین طور که بعضی از آقایان اشاره کردند، منابع قرآنی و غیر قرآنی و حدیثی، فراوان وجود دارد؛ که باز بنده در همان سلسله سخنرانی‌های آن وقت، فرصت و مجال داشتم، گشته بودم و مبالغی را پیدا کرده بودم، که آنها را در نماز جمعه میخواندم ...ما باید به منابع مراجعه کنیم، برای اینکه بتوانیم آن منظومه‌ی فکری مربوط به آزادی را از مجموع این منابع بگیریم. [۲]

در اسلام مبنای اصلی آزادی انسان، توحید است...نقطه‌ی کانونی، توحید است. توحید فقط عبارت نیست از اعتقاد به خدا؛ توحید عبارت است از اعتقاد به خدا، و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا، و عدم عبودیت غیر خدا؛ «تعالوا الی کلمۀ سواء بیننا و بینکم الّا نعبد الّا اللّه و لا نشرک به شیئا».(۶) نمیگوید «لا نشرک به احدا» - البته یک جائی هم «احداً» دارد، اما اینجا اعم از آن است - میفرماید: «و لا نشرک به شیئا»؛ هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید. یعنی شما اگر از عاداتِ بی‌دلیل پیروی کنید، این برخلاف توحید است؛ از انسانها پیروی کنید، همین جور است؛ از نظامهای اجتماعی پیروی کنید، همین جور است - آنجائی که به اراده‌ی الهی منتهی نشود - همه‌ی اینها شرک به خداست، و توحید عبارت است از اعراض از این شرک. «فمن یکفر بالطّاغوت و یؤمن باللّه فقد استمسک بالعروۀ الوثقی»؛ کفر به طاغوت وجود دارد، بعدش هم ایمان به خدا. [۳]

---

۱ . بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی،۱۳۹۱/۸/۲۳.

۲ . همان.

۳ . همان.

یک آزادی دیگری وجود دارد که میتوان آن را آزادی معنوی دانست و آن، آزادی از چنگ عوامل درونی‌ای است که مانع عمل آزاد ما در جامعه میشود، یا مانع آزاداندیشی ما در جامعه میشود؛ مثل ترس از مرگ، ترس از گرسنگی، ترس از فقر. در قرآن به این ترسها اشاره شده است: «فلا تخشوا النّاس و اخشون»، «فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین»، خطاب به پیغمبر: «و تخشی النّاس و اللّه احقّ ان تخشاه». یا ترس از سلب امتیازات. فرض کنید ما در فلان دستگاه یک امتیازی داریم؛ اگر این حرف را بزنیم، اگر این آزادگی را به خرج دهیم، اگر این امر به معروف را بکنیم، ساقط میشویم. یا طمع. طمع موجب میشود که من عیب شما را نگویم، با شما آزادانه برخورد نکنم - شمائی که صاحب قدرت هستید - برای خاطر اینکه در شما طمع دارم. یا حسادت، یا تعصبهای بیجا و غلط، یا تحجر؛ اینها هم یک نوع موانع درونی است، که آزادی از اینها را هم میشود اسمش را گذاشت آزادی معنوی.[۱]

۱۶. دقت در بکارگیری عناصر کار آمد و خوش فهم در فعالیت های فرهنگی

درک نادرست، کج سلیقگی و دیر فهمی در مسائل فرهنگی، به بروز ضایعه‌ی مهمی منجر خواهد شد که در نتیجه آن، افکار صحیح، میدان عمل پیدا نخواهد کرد، بر همین اساس در گزینش ها باید از افراد کج سلیقه و بد فهم، هر چندکه متدین و مؤمن نیز باشند، اجتناب شود.[۲]

می‌شود خیلی کارها کرد؛ می‌شود خیلی ابتکارها بخرج داد؛ عمده این است که شما عناصر کارآمد را استخدام کنید؛ البته جهتگیری هم باید حفظ بشود.[۳]

۱ . بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی، ۱۳۹۱/۸/۲۳.

۲. همان.

۳. بیانات در دیدار با مدیران مراکز سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در استانها، ۱۳۷۰/۱۲/۷.

۱۷. حفظ اخلاص در نیت و صفا؛ لازمه پیشرفت و تأثیر فعالیت فرهنگی

نکته‌ی دوم که اهمیت آن از نکته‌ی اول بیشتر هم هست، صفا و خلوص ایشان است. خود این صفا هم موجب شده است که ایشان بتواند کارها را پیش ببرد. خدای متعال با نیتهای خالص همراه است؛ خلوص نیت تأثیر عجیبی دارد در پیشرفت کارهائی که با این نیت انجام میگیرد. این هم یک نکته است؛ خیلی مهم است. [1]

۱۸. تحمل تنگناها و کار سخت حتی در شرایط محدودیت امکانات

وقتی انسان می‌بیند که مشکل زیاد است، تلاش را باید زیاد بکند. این است دیگر. وقتی که می‌رسیم به جایی که سخت است و نمی‌شود آن‌جا کند، باید ضربه را قوی‌تر وارد کنیم، قوت را بیشتر بکنیم، تا ان شاء الله خداوند کمک کند.[2]

---

۱. بیانات در دیدار اساتید و فارغ‌التحصیلان تخصصی مهدویت. ۱۳۹۰/۴/۱۸.

۲. دردیدار اعضای کانون پرورش فکری کودکان، ۱۳۷۱/۵/۵.

۱. کسب آمادگی روحی و معنوی و رعایت اخلاق اسلامی، لازمهٔ موفقیت در ادای مسئولیت

برادران عزیز و خواهران عزیز! بارتان سنگین و کارتان دشوار است. اگر خوب عمل کنید، اجرتان دو برابر است؛ اما اگر خدای نکرده بد عمل کنید، مؤاخذه‌تان هم دو برابر است. برای اینکه بتوانید این راه را سالم طی کنید... باید خود را به خدا وصل کنید. قرآن خواندنِ هر روز را فراموش نکنید. هر روز حتماً قرآن بخوانید؛ هر مقداری می‌توانید. آن‌هایی که ترجمه‌ی قرآن را می‌فهمند، با تدبر به ترجمه نگاه کنند. آن‌هایی که ترجمه‌ی قرآن را نمی‌فهمند، یک قرآن مترجَم خوب- که الحمد للّه زیاد هم داریم- کنار دستشان بگذارند و به ترجمه‌ی آن نگاه کنند. ممکن است ده دقیقه صرف وقت کنید و یک صفحه یا دو صفحه بخوانید؛ اما هر روز بخوانید؛ این را یک سیره‌ی قطعی برای خودتان قرار دهید. علامت بگذارید، فردا از دنباله‌اش بخوانید. تا آنجایی که می‌توانید، به نماز و توجه و ذکر در نماز و به نوافل اهمیت دهید. خدای

متعال به پیغمبر اکرم می‌فرماید: « قُمِ الَّیْلَ إِلَّا قَلِیلًا * نِّصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً * أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْءَانَ تَرْتِیلاً * إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیلا»؛[1] یعنی نصف شب را بیدار بمان، یا دو ثلث شب را بیدار بمان و عبادت کن- که این برای پیغمبر است؛ من و شما خیلی دهنمان می‌چاید که از این حرفها برای خودمان بزنیم- چرا؟ «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیلا»؛ ما می‌خواهیم سخن سنگینی را به تو القاء کنیم؛ می‌خواهیم حرف بزرگی را به تو بزنیم؛ بنابراین باید خودت را آماده کنی.

اگر شما می‌خواهید بر مخاطبانتان تأثیر بگذارید... باید با اخلاق با آنها مواجه شوید. باید نشان دهید که اخلاقمان تغییر پیدا کرده است. ما باید اثبات کنیم که اسلام در آن بطن‌البطن جان ما و در آن ژرفای روح ما نفوذ و رسوخ کرده و به خورد جان ما رفته است، والا اگر اسم اسلام و ظاهر اسلام و ادعای اسلام و ادعای جمهوری اسلامی باشد، قبل از ما هم دیگران کرده‌اند؛ بعد از ما هم کسانی کرده‌اند و خواهند کرد. خیلی هم ارزش ندارد؛ گاهی اوقات به ضرر هم هست.[2]

۲. پرهیز از شتابزدگی و شجاعت برگشت از اشتباهات

«وَ إِیَّاکَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا»؛[3] در کارها پیش از موعد عجله نکنید و شتابزدگی به خرج ندهید. امیرالمؤمنین در خطبه‌ی دیگری، عجله کردن و پیش از موعد کار را انجام دادن، تشبیه می‌کنند به چیدن میوه قبل از رسیدن

---

۱. شب را، جز کمی، بپاخیز! (۲) نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن، (۳) یا بر نصف آن بیفزا، و قرآن را با دقّت و تأمّل بخوان (۴) چرا که ما بزودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد. (سوره مزمل، آیه ۵-۲).

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با حجةالاسلام والمسلمین محمدی ری‌شهری و دست‌اندرکاران امور حج، ۱۳۷۶/۱۲/۱۳.

۳. نهج البلاغه دشتی، نامه ۵۳، ص ۵۹۱.

خودش. می‌فرمایند کسی که میوه را قبل از اوان چیدنش می‌چیند، مثل کسی است که برای دیگران زراعت کرده؛ یعنی خودش هیچ سودی نمی‌برد.[۱] شما اگر در زمینی که مال دیگری است، تخمی بپاشید، سودش را او می‌برد؛ شما هیچ سودی نمی‌برید. بذری که داخل ملک خودتان می‌کارید و نهالی که آنجا می‌نشانید و زحمتش را می‌کشید، اگر میوه هم داد، لیکن میوه را قبل از آنکه برسد و قابل استفاده بشود، چیدید؛ در واقع همه‌ی زحمات خودتان را به هدر داده‌اید. عجله و قبل از اوان به کاری دست زدن را حضرت در آن بیان مطرح می‌کنند. اینجا هم که می‌فرمایند عجله نکن، «أَوِ التَّسَقُّطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا»؛[۲] تسقط هم نکن. تسقط، یعنی اهمال و کوتاهی کردن و کار را به تعویق انداختن. پس عجله و اهمال کاری هم ممنوع. «أَوِ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَت»؛[۳] وقتی معلوم شد کار غلط است، روی آن پافشاری و لجاجت نکن؛ مثلاً ما ایده‌ای را مطرح کردیم و استدلال کردیم و دنبالش هم رفتیم و زحمت هم کشیدیم، اما کسانی مخالفت کردند و ما هم گفتیم نه و پیش رفتیم؛ حالا رسیدیم به جایی که دیگر واضح شد غلط است؛ اینجا حرفتان را پس بگیرید؛ هیچ اشکالی ندارد. پس لجاجت به خرج ندهید؛ اگر «اذا تنکّرت»؛ وقتی منکر بودن آن واضح شد. «أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَت»؛[۴] آنجایی که معلوم شد لازم است این کار انجام بگیرد، انسان نباید کوتاهی کند.[۵]

---

۱. مُجْتَنِی الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِينَاعِهَا كَالزَّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ. (نهج البلاغه دشتی، خطبه ۵، ص ۵۱).
۲. نهج البلاغه دشتی، نامه ۵۳، ص ۵۹۱.
۳. همان.
۴. همان.
۵. رهبر معظم انقلاب، دیدار اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۴/۷/۱۷.

۳. تنظیم اولویت‌های کاری

اولویت‌های کاری را مشخص کنید؛ معنایش این نیست که به کارهای غیر اولی نپردازید؛ نه، چند نقطه‌ی برجسته را که می‌تواند در بخشهای دیگر اثر بگذارد و حالت سرفصل و چهارراه به خود می‌گیرد، این‌ها را مشخص کنید- چه در زمینه‌های اقتصادی، چه در زمینه‌های فرهنگی و چه در بقیه‌ی زمینه‌هایی که موجود است- و به طور مداوم روی آن‌ها تکیه کنید؛ اگر امر دائر شد بین آن‌ها و غیر آن‌ها، آن‌ها را مقدّم بدارید.[۱]

۴. کسب آمادگی‌های موردنیاز برای پذیرش مسئولیت

به اعتقاد بنده، سه بخش عمده در مسئول وجود دارد؛ سه آمادگی و احساس مسئولیت: اوّل اینکه، برای نفسِ کار و عمل آماده باشد. تنبلی و بی‌حالی و سهل‌انگاری و کار را به دست حوادث و قضا و قدر سپردن، اوّلین بلایی است که ممکن است یک مدیر را از صلاحیت کافی و لازم ساقط کند. جدّی بودن در کار، آرام نداشتن برای کار، احساس مسئولیت برای اصل اقدام و کار و وظیفه‌ای که بر عهده گرفته، بسیار مهم است. به همین جهت هم هست که اگر کسی واقعاً در بخشی از بخشهای کشور احساس می‌کند که کفایت لازم برای این کار را ندارد، معلوم نیست که پذیرش آن کار، مشروع باشد. چون قبول این کار، به معنای این است که تعهّد کند و بپذیرد که این کار را به انجام برساند. این، بدون کفایت و لیاقت، امکان‌پذیر نیست. این، آن نکته‌ی اوّل در باب مدیر و مسئول است.[۲]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۵/۶/۶.
۲ . بیانات مقام معظم رهبری در مراسم تنفیذ حکم دوره دوم ریاست جمهوری، ۱۳۷۲/۵/۱۲.

۵.مسئولیت‌پذیری

هنر یک مدیر این است که مسئولیت‌پذیری داشته باشد. بر مبنای یک پایه‌ی منطقی، کار را انجام دهید و مسئولیتش را هم به گردن بگیرید؛ بگویید این کار را کردم، مسئولیتش هم با من است. از مسئولیت نباید هراس داشت. آن چیزی که پیش خدای متعال و پیش مسئولان ارشد نظام و پیش مردم عذر واقعی شمرده می‌شود، همین است که انسان بگوید من این اقدام را بر این اساس منطقی کرده‌ام. پس باید یک اساسِ منطقیِ قانونی وجود داشته باشد، که ملاک هم قانون است. بنابراین هیچ مشکلی نباید وجود داشته باشد.[۱]

۶. گذر از موانع

موانع نباید کسی را بترساند. هنر مدیریّت همین است که از موانع عبور کند. موانع نه باید انسان را متوقّف کند- فضلاً از اینکه به قهقرا بکشاند و به عقب برگرداند- نه باید انسان را مأیوس نماید و بگوید چون در مقابل ما این مانع به وجود آمد، پس نمی‌شود جلو رفت. نه؛ باید مانع را از بین برد یا از مانع عبور کرد یا یک راه غیر مواجه با مانع جستجو نمود. نباید مانع را بزرگ کرد و گفت نمی‌شود کار کنیم. نه؛ باید کار و تلاش کرد.[۲]

۷. سرعت، همراه با دقت!

نکته‌ی بعدی این است که سرعت را با دقت همراه کنید. سرعت غیر از شتابزدگی است؛ شتابزدگی بد است. سرعت وقتی با دقت همراه شد، کار معقول و صحیح است. سرعتِ بدون دقت، می‌شود شتابزدگی. مواظب باشید

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار اعضای هیئت دولت، به مناسبت هفته‌ی دولت، ۱۳۸/۶/۴.
۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار اعضای هیئت دولت، به مناسبت هفته‌ی دولت، ۱۳۸۱/۶/۴.

در تصمیم‌گیری‌ها و نوع کارها، شتابزدگی پیش نیاید و دست‌پاچه‌مان نکنند. گاهی اوقات دست‌پاچه کردنِ مسئولان به مسائل مختلف - گاهی بعضی از نخبگان، بعضی از آحاد مردم و بعضی از مرتبطین، آدم را سر یک کاری دست‌پاچه می‌کنند- آن‌ها را عقب می‌اندازد. انسان وقتی‌که دست‌پاچه شد، حتّی گاهی همان کاری هم که در فرصت معینی می‌توانست انجام بدهد، آن را هم نمی‌تواند انجام بدهد؛ یعنی تأخیر هم می‌افتد. علاوه بر اینکه خیلی اوقات کار هم غلط و همراه با ضایعه انجام می‌گیرد.[۱]

۸. تزریق روحیۀ وجدان کاری به نیروها

بحمد اللّه برادران عزیز به نکات اساسی مدیریت توجه دارند؛ اما من می‌خواهم یک نکته را که واقعاً در کشور ما باید رویش قدری کار بشود، عرض بکنم و آن، وجدان کاری است که باید در کارکنان ما خیلی زیاد تزریق و تلقین بشود. در طول سالهای سلطه‌ی دشمنانِ این ملت در کشور ما، خیلی از ذخایر معنویمان دست خورده شده که از جمله، همین موضوع است... باید به وجدان کار، وجدان آن وظیفه و مسئولیتی که بر دوش هریک از افراد شماست، خیلی اهمیت بدهید و آن را احیا کنید. امروز کار در کشور ما، بایستی پُرتلاش انجام بگیرد. بدون آن وجدان کار هم نمی‌شود.[۲]

۹. الگو بودن

او لباس ساده می‌پوشید. هر غذایی که در مقابل او بود و فراهم می‌شد، می‌خورد؛ غذای خاصی نمی‌خواست؛ غذایی را به عنوان نامطلوب رد نمی‌کرد.

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۵/۶/۶.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت وزیران، در آستانه‌ی هفته‌ی دولت، ۱۳۶۹/۶/۱.

در همه‌ی تاریخ بشریت، این خلقیات بی‌نظیر است. در عین معاشرت، او در کمال نظافت و طهارت ظاهری و معنوی بود، که عبد الله بن عمر گفت: «مَا رَأَيْتُ أَحَداً أَجْوَدَ وَ لا أَنْجَدَ وَ لا أَشْجَعَ وَ لا أَوْضَأَ مِنْ رَسُولِ الله»؛[۱] از او بخشنده‌تر و یاری‌کننده‌تر و شجاعتر و درخشان‌تر کسی را ندیدم. این، رفتار پیامبر با مردم بود؛ معاشرت انسانی، معاشرت حَسَن، معاشرت مانند خود مردم، بدون تکبر، بدون جبروت. با اینکه پیامبر هیبت الهی و طبیعی داشت و در حضور او مردم دست و پای خودشان را گم می‌کردند، اما او با مردم ملاطفت و خوش اخلاقی می‌کرد. وقتی در جمعی نشسته بود، شناخته نمی‌شد که او پیامبر و فرمانده و بزرگ این جمعیت است. مدیریت اجتماعی و نظامی او در حد اعلی بود و به همه کار سر می‌کشید. البته جامعه، جامعه‌ی کوچکی بود؛ مدینه بود و اطراف مدینه، و بعد هم مکه و یکی، دو شهر دیگر؛ اما به کار مردم اهتمام داشت و منظم و مرتب بود. در آن جامعه‌ی بدوی، مدیریت و دفتر و حساب و محاسبه و تشویق و تنبیه را در میان مردم باب کرد. این هم زندگی معاشرتی پیامبر بود، که باید برای همه‌ی ما هم برای مسئولان کشور، هم برای آحاد مردم اسوه و الگو باشد.[۲]

۱۰. توجه به کادرسازی و تربیت مدیران پس از خود

من یک وقت به مسئولان یک بخشی گفتم که وظیفه‌ی اوّل شما این است که هرکدام برای خودتان یک جانشین یا تربیت کنید، یا فکر کنید و پیدا کنید؛ چون اگر یک روز خدای نکرده در راه، پای شما وارد چاله‌ای شد و شکست، کار ما لنگ نماند. بعضی کسان این کار را نمی‌کنند تا مبادا برای خودشان

---

۱. شیخ حسن (فرزند شیخ طبرسی)، مکارم الاخلاق، ص ۱۸.

۲. رهبر معظم انقلاب، خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۰/۷/۵

هوو درست شود! غافل از اینکه اگر قرار شد هوو درست شود، یکی از موجبات آن همین است که آدم نتوانسته این کار را بکند. پس افراد ذخیره داشته باشید و آن‌ها را روی نیمکت بنشانید. اگر دیدید بازیکن تیم یک‌خرده کج و معوج حرکت می‌کند، بلافاصله او را عوض کنید. باید دائم افراد خود را زیر نظر نگه دارید.[۱]

۱۱. تعامل با مشاوران و نخبگان

نکته‌ی بعدی، تعامل با نخبگان همفکر و بااخلاص است... کسانی هستند که با شما همدلند و از جنس شمایند و حقیقتاً هم نخبه‌ی فکری و دارای نظر صائب هستند. اصلا نباید خود را از تعامل با این‌ها و استفاده‌ی از وجود این‌ها محروم کرد؛ همچنان که از ظرفیت مدیریتی کشور نباید غافل شد. ما الآن در طول این سالهای متمادی، بالأخره افراد زیادی داشته‌ایم که در این چرخه‌ی مدیریتی کشور ورز خورده‌اند؛ این ورز خوردن نیروها و ورزیده شدن آن‌ها خیلی چیز با ارزشی است. این ظرفیتی است و از این ظرفیت باید استفاده کرد. در هر رده‌ای از مسئولیتها که می‌توانید اعتماد کنید، حتماً از این مدیریتها استفاده کنید؛ این‌ها به درد بخورند. البته یک‌وقتی آدمی است که عناد و دشمنی دارد، بنای بر اخلال و کارشکنی دارد، خوب، بدیهی است که از او نمی‌توان استفاده کرد. اما وقتی یک مدیر شایسته و آدم بااخلاصی است و به کشور و اهداف کلان نظام و این‌ها علاقه‌مند هم است، از این ظرفیت مدیریتی حتماً استفاده کنید. این‌ها به تدریج جمع شده‌اند و نباید آسان از دست داد.[۲]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت ۱۳۸۰/۶/۵

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۵/۶/۶.

۱۲. منبع نشاط و امید بودن در مجموعه

در درون تشکیلات خود به مدیرانی که زیردست شما هستند، نشاط و امید بدهید و آن‌ها را وادار کنید کار را زیاد کنند. البته یک مقدار هم با پیگیری، کارها درست می‌شود... اگر باید اقدامی صورت گیرد، ... نباید بگذارید شما را از پیشرفت آن بی‌خبر بگذارند؛ یعنی باید دائم سؤال و پیگیری کنید. این خودش ایجادِ نشاط می‌نماید.[۱]

۱۳. حمایت از زیرمجموعه، در عین رسیدگی به گزارشها

به گزارشها ترتیب اثر بدهید و روی آن‌ها حساس باشید. باید انسان شامه‌یی پیدا کند که تا یک گزارش می‌آید، آن نکته‌ی حق را در آن گزارش استشمام کند، یا لااقل در حد بالایی این‌طور باشد.[۲]

۱۴. تطبیق اولویت ها با امکانات

از جمله مصادیق امانت، رعایت اولویّت‌ها در هزینه کردن است. گاهی هزینه‌ها، هزینه‌های درستی است؛ اما اولویّت‌دار نیست. شما نگاه کنید، اولویّت‌ها را با امکانات تطبیق کنید. امکانات ما محدود است؛ لذا اولویّت‌ها را با امکانات چِفت کنید... خلاصه اینکه باید برای بیت‌المال، بسیار اهمیت قائل شد.[۳]

۱۵. رعایت انضباط مالی در هزینه کردن

ریخت‌وپاش مالی و زیاده‌روی در خرج کردن و زیاده‌روی در مصرف، به‌هیچ‌وجه صفت خوبی نیست. نه اسمش جود و سخاست و نه کرم و بزرگ منشی است.

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار اعضای هیئت دولت، به مناسبت هفته‌ی دولت، ۱۳۸۱/۶/۴.
۲. بیانات در دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت وزیران، به مناسبت گرامیداشت هفته‌ی دولت، ۱۳۷۰/۶/۳.
۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۰/۶/۵.

فقط اسمش «بی‌انضباطی اقتصادی و مالی» است. کسانی که بی‌خود خرج می‌کنند؛ زیادی خرج می‌کنند و زیادی برای خودشان مصرف می‌کنند و رعایت موجودی جامعه را از لحاظ امکانات اقتصادی نمی‌کنند، انسان‌هایی هستند که از نظر من بی‌انضباط از لحاظ امکانات اقتصادی و مالی هستند... من از مسئولین امور می‌خواهم جدّاً در زمینه‌ی مصرف اموال عمومی، در جاهایی که اولویّت ندارد -و لو ممکن است مورد نیاز هم باشد، اما نیاز درجه‌ی یک نیست- خودداری کنند. آن جایی که امر دایر است بین نیازِ بااولوّیت و نیاز بی‌اولویّت، خودداری کنید. آن جایی که نیاز نیست و حاجت نیست، حتماً مصرف نشود. آن جایی که حاجت هست، اما حاجت بالاتری نیز هست آنجا هم مصرف نشود و این امکان مالی در حاجت برتر و بالاتر مصرف گردد.[1]

۱۶. مدیریت توأم با محبت و عواطف

بحمد اللّه در جامعه‌ی ما، دلها به هم نزدیک است. از آن انگیزه‌های خودخواهانه و قدرت‌طلبانه‌یی که نظایرش در دنیا دیده می‌شود، در جامعه‌ی ما به‌ندرت دیده می‌شود. نمی‌گویم وجود ندارد شیطان همه جا هست اما آن‌طوری که در دنیا معمول است، در جامعه‌ی ما نیست. به آن شدتی که همه جا هست، بحمد اللّه اینجا نیست. اینجا، معنویت و وظیفه‌ی دینی حاکم است. کوشش کنید که این جامعه و این نظام اسلامی و این کشور اسلامی را با وحدت کلمه، یکپارچگی، مدیریتِ توأمِ با محبت و عواطف و همراهی مردم، آن‌چنان بسازید و پیش ببرید که امید ملتها، با دیدن شما روزافزون بشود. این، آن چیزی است که اسلام از ما می‌خواهد.[2]

---

۱. رهبر معظم انقلاب، پیام نوروزی به مناسبت حلول سال جدید، ۱۳۷۴/۱/۱.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۳۶۹/۴/۲۰.

۱۷. پاسخگویی نسبت به تصمیم گیریها

پاسخگویی یک حقیقت اسلامی است؛ این همان مسئولیت است. مسئولیت، یعنی هر انسانی در هر مرتبه‌یی که هست، در درجه‌ی اول از خود سؤال کند، ببیند رفتار و گفتار و تصمیم‌گیری او تحت تأثیر چه بود؛ عاقلانه و بر اساس پرهیزگاری بود، یا خودخواهانه و برای شهوات و اغراض شخصی بود. اگر انسان توانست وجدان خود را آرام کند و به ندای اندرون خود پاسخ گوید، خواهد توانست به دیگران هم پاسخگو باشد. «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً».[1] همین چشمی که شما دارید- که می‌تواند ببیند، بشناسد و تشخیص دهد- همین گوشی که دارید- که می‌تواند سخن حق را بشنود و به دل شما منتقل کند و جوارح شما را تحت تأثیر قرار دهد- همین قلبی که دارید- که می‌تواند احساس کند، تصمیم بگیرد و راه را انتخاب کند (که از هویت واقعی انسان به «قلب» تعبیر می‌شود)- وسیله‌ای است که خدای متعال شما را در مقابل این‌ها پاسخگو می‌داند. همه‌ی ما باید جواب دهیم با چشمِ خود چه دیدیم؛ آیا دیدیم؟ آیا دقت کردیم؟ آیا خواستیم ببینیم؟ خواستیم بشنویم؟ خواستیم تصمیم بگیریم و عمل کنیم؟ این همان پاسخگویی است. فرمود: «کُلُّکُمْ رَاعٍ وَ کُلُّکُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیَّتِه»؛[2] همه‌ی شما مسئولید. البته کسی که حیطه‌ی وسیعی از زندگی انسانها با قلم و زبان و تصمیم او تحت تأثیر قرار می‌گیرد، مسئولیتش به همان نسبت بیشتر است؛ ... همه باید پاسخگو باشند؛ پاسخگوی کار خود، پاسخگوی تصمیم خود، پاسخگوی سخنی که بر زبان آورده‌اند و تصمیمی که گرفته‌اند؛ این معنای پاسخگویی است؛ این یک حقیقت اسلامی است و همه باید به آن پایبند

۱. گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد. (سوره اسراء، آیه ۳۶).

۲. همه چوپانید، و از همه در بارۀ آنچه زیر نظر شما است خواهند پرسید. (شیخ حسن دیلمی، ارشاد القلوب، ص ۱۸۴؛ ترجمه از استاد احمد آرام).

باشیم. هر انسان وقتی می‌خواهد حرفی بزند، اگر بداند در مقابل این حرف باید پاسخگو باشد، یک طور حرف خواهد زد؛ اما اگر بداند مطلق‌العنان است و پاسخگو نیست، طور دیگری حرف خواهد زد. انسان وقتی می‌خواهد تصمیم بگیرد و عمل کند، اگر بداند در مقابل اقدام خود پاسخگو خواهد بود، یک طور عمل می‌کند؛ اما اگر احساس کند نه، مطلق‌العنان است و از او سؤال نمی‌شود و او را به بازخواست نمی‌کشند، طور دیگری عمل می‌کند.[۱]

هم در برابر خطایی که انجام می‌گیرد، واقعاً پاسخگو باشند؛ هم در برابر کار لازمی که باید انجام می‌گرفته و انجام نمی‌گیرد، پاسخگو باشند. در خیلی از موارد خلافی انجام نگرفته؛ اما خلاف این بوده که کارهای زیادی باید انجام می‌گرفته، ولی انجام نگرفته. کار نکردن به مقدار لازم هم یک نوع تخلف است.[۲]

۱۸. گزارش دهی از کارهای صورت گرفته

یک نکته‌ی دیگر هم کارهای خوبی است که ... انجام گرفته... محتوا و فواید این کارها را با شکل صحیح برای مردم بیان کنید تا معلوم شود این کارها انجام گرفته است.[۳]

۱۹. نشر معنویت و جلوگیری از شیوع فساد

آخرین نصیحت من- که مهم‌ترینش هم هست- توجه به معنویّت و اخلاق است. عزیزان من! همه‌ی شما- پیرتان، جوانتان، روحانیتان، غیر روحانیتان...

---

۱. رهبر معظم انقلاب، دیدار اقشار مختلف مردم، ۱۳۸۳/۱/۲۶.

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار اعضای هیئت دولت ۱۳۸۴/۶/۸

۳. رهبر معظم انقلاب، دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت ۱۳۸۵/۶/۶

- باید خودتان را سرباز دین بدانید و همّت شما این باشد که مردم متدیّن شوند.[۱]

۲۰. واگذاری مسئولیت به دیگران در زمان لازم

اگر در جایی احساس کردید که مسئولیت شما موجب این است که کارها راکد بشود، حتماً مسئولیت را واگذار کنید... آقایی است که اشتغالات خیلی زیادی دارد... این، به کارها نمی‌رسد و همین‌طور در آنجا مانده است. این شغل را به یک نفر دیگر واگذار کنند که بیاید، سریع این کار را انجام بدهد. یعنی این‌طور نباشد که برای ما، شغل مسأله‌ی اول باشد. مسأله‌ی اول، کار است.[۲]

---

۱. ؟؟؟

۲. رهبر معظم انقلاب، دیدار با رئیس و مسؤولان قوّه‌ی قضائیه، ۱۳۶۹/۴/۴.

خلاصه

برای اینکه بتوانیم کار فرهنگی کنیم باید درک صحیحی از آن کار داشته باشیم و در این زمینه، خبره و کارشناس باشیم. باید بتوانیم با مهرورزی و استفاده از شیوه‌های جذاب، سالم و منطقی، آن را در ذهن و قلب نهادینه کنیم. همچنین باید برای پیشبرد کار فرهنگی به نکات زیر توجه کنیم. به‌کارگیری روحانیون توانمند، القای غیر مستقیم پیامها، زدودن آفات فرهنگی پیش از عمق یافتن آنها، استفاده از هنر و نوآوری در فعالیتها، ایجاد فضای انتقاد و مناظره سالم، توجه به آزاداندیشی و آزادی بیان برای تولید علم و فرهنگ، حفظ اخلاص در نیت، تحمل تنگناها و کار سخت حتی در شرایط محدودیت امکانات.

مدیران فرهنگی نیز برای افزایش کارآیی خود باید به این نکات توجه کنند. کسب آمادگی روحی و معنوی و رعایت اخلاق اسلامی، پرهیز از شتابزدگی و شجاعت برگشت از اشتباهات، تنظیم اولویت‌های کاری، کسب آمادگی‌های مورد نیاز برای پذیرش مسئولیت، مسئولیت‌پذیری، گذر از موانع، همراه‌کردن سرعت با دقت در کارها، تزریق روحیه وجدان کاری به نیروها، الگو بودن برای دیگران، توجه به کادرسازی و تربیت مدیران پس از خود، تعامل با مشاوران و نخبگان، تزریق نشاط و امید به دیگران، حمایت از زیرمجموعه در عین رسیدگی به گزارشها، تطبیق اولویت‌ها با امکانات، رعایت انضباط مالی در هزینه کردن، نشر معنویت و جلوگیری از شیوع فساد، مدیریت توأم با محبت و واگذاری مسئولیت به دیگران در زمان لازم.

سئوالات

هفت مورد از الزامات اجرایی را در کار فرهنگی نام ببرید.

هفت مورد از وظایف مدیران فرهنگی را نام ببرید.

فهرست تفصیلی

بخش اول: توسعه‌ی فرهنگی؛ راهکار دستیابی به فرهنگ آرمانی ۷
مقدمه ۹
فصل اول: اصول و سیاست‌های کلان در توسعه‌ی فرهنگی ۱۱
۱. پایبندی به فرهنگ ملی ۱۱
۲. تلاش برای جذب حداکثری و هدایت همگان ۱۲
۳. حفظ صحت، سلامت و اخلاقی بودن روشهای کار فرهنگی ۱۳
۴. چندبعدی بودن کار فرهنگی و توجه به ابعاد وجودی انسان ۱۳
۵. اولویت بندی مخاطبین و توجه به اولویت‌ها در کار فرهنگی ۱۴
۵-۱. کودکان ۱۵
۵-۲. نوجوانان و جوانان ۱۶
۵-۳. زنان ۲۸
۶. اولویت بندی موضوعات کارها و توجه به نیازها ۴۴
۱. لزوم ایجاد جبهه‌ی فرهنگی انقلاب و پویش جبهه‌ای در این عرصه ۴۷

فصل دوم: راهبردهای کلان در توسعه‌ی فرهنگی ۴۷
۱-۱. لزوم تجمع اصحاب حق.. ۵۳
۱-۲. تقویت روحیه‌ی کار جمعی و تشکیلاتی... ۵۴
۱-۳. لزوم حفظ آرایش اسلامی و انقلابی... ۵۸
۱-۴. لزوم دفاع از مرزهای فرهنگی... ۵۸
۲. مبارزه با شبهات و انحرافات فکری.. ۶۳
۳. اعمال قدرت در مواقع ضروری برای حراست از فرهنگ اسلامی ۷۰
۴. حفظ محوریت علما و روحانیون در کار فرهنگی..................................... ۷۱
۵. توجه به جایگاه وحدت و پرهیز از تفرقه افکنی... ۷۲
۶. داشتن نگاه جهانی و حساسیت نسبت به حوادث و وقایع فرامرزی......... ۷۸
۷. الگوسازی و سوق دادن مخاطب به سمت اسوه‌های دینی......................... ۸۵
۷-۱. اهل بیت(علیهم السلام).. ۸۶
۷-۲. امام راحل(قدس سره).. ۱۲۵
۷-۳. شهدا.. ۱۴۱
۷-۴. پهلوانان ارزشمدار.. ۱۴۵
فصل سوم: فرآیند توسعه‌ی فرهنگی ۱۴۷
۱. گسترش کمّی فرهنگ.. ۱۴۸
۱-۱. تولید ادبیات.. ۱۴۸
۱-۲. نهادسازی.. ۱۴۹
۱-۳. تولید و توزیع محصولات فرهنگی... ۱۵۰
۲. گسترش کیفی فرهنگ... ۱۵۲
۲-۱. تولید علم و فرهنگ.. ۱۵۳

۲-۲. تربیت عناصر کارآمد فرهنگی ۱۵۴
۲-۳. بیدارکردن عقول، آشناسازی با مبانی معرفتی اسلام و عمق‌بخشی به اعتقادات ۱۵۸
۲-۴. نشر مکارم اخلاق و پرورش روح مخاطب ۱۶۱
۲-۵. جهت دهی به ذائقه مردم در جهت ارزشهای فرهنگی ۱۶۵
۲-۶. تقویت هویت و اعتمادبنفس ملی ۱۶۸
۲-۷. سالم سازی فضای عمومی کشور ۱۶۹
۲-۸. سوق دادن جامعه به سمت حیات طیبه ۱۷۳
۲-۹. اقامه شعائر دینی و توجه به ظواهر اسلامی ۱۷۸
۲-۱۰. تبیین جایگاه ولایت و ترویج روحیهٔ ولایتمداری ۱۷۹
۲-۱۰-۱. نظام ولایت فقیه؛ راه تمسک به ولایت اهل‌بیت(علیهم‌السلام) ۱۸۳
۲-۱۱. هدفگذاری تربیتی برای نسلهای آینده و تأمین الزامات آن ۱۸۶
۲-۱۲. بصیرت افزایی ۱۸۷
۲-۱۲-۱. اهمیت و جایگاه بصیرت ۱۸۸
۲-۱۲-۲. سطوح بصیرت ۱۹۲
۲-۱۲-۳. الگوهای بصیرت ۱۹۷
۲-۱۲-۴. راهکار دستیابی به بصیرت ۲۰۰
۲-۱۲-۴-۱. ایمان و تقوی ۲۰۰
۲-۱۲-۴-۲. نماز با آداب ۲۰۱
۲-۱۲-۴-۳. تدبّر در قرآن ۲۰۱
۲-۱۲-۴-۴. مطالعه و گفتگوی استدلالی ۲۰۴
۲-۱۲-۴-۵. تبعیّت از ولایت فقیه ۲۰۶

خلاصه ۲۰۷
سئوالات ۲۰۸
بخش دوم: کار فرهنگی ۲۰۹
مقدمه........ ۲۱۱
فصل اول: الزامات اجرایی در کار فرهنگی........ ۲۱۳
۱. درک صحیح از کار فرهنگی........ ۲۱۳
۲. ضرورت خبره گی و کارشناسی بودن کار فرهنگی ۲۱۵
۳. تأثیرگذاری بر ذهن، شخصیت و قلب افراد........ ۲۱۶
۴. محبت؛ راه جذب به دین........ ۲۱۶
۵. به کاری گیری شیوه های جذاب، سالم و شادی بخش........ ۲۱۷
۶. محوریت دادن به تلاش مخاطب در هدایت او........ ۲۱۸
۷. عرضۀ برهانی و منطقی مطالب و پرهیز از طرح مباحث ضعیف و خرافی ۲۲۰
۸. لزوم ایجاد عادت برای گسترش، تغییر یا تامین فرهنگ........ ۲۲۳
۹. القای غیر مستقیم پیامها و مفاهیم و آموزش از طریق رفتار ۲۲۴
۱۰. لزوم زدودن آفات فرهنگی سطحی پیش از عمق یافتن آن........ ۲۲۵
۱۱. به کارگیری روحانیون توانمند در فعالیت های فرهنگی........ ۲۲۵
۱۲. لزوم هنری و نوآورانه بودن فعالیت های فرهنگی........ ۲۲۹
۱۳. پرهیز از کارهای ضعیف و کم کیفیت ۲۳۵
۱۴. ایجاد فضای انتقاد سالم ، مناظره و آزادی بیان برای بیدار کردن عقل جمعی ۲۳۶
۱۵. توجه به آزاد اندیشی و آزادی بیان برای تولید علم و فرهنگ........ ۲۳۸
۱۶. دقت در بکارگیری عناصر کار آمد و خوش فهم در فعالیت های فرهنگی.. ۲۴۴

۱۷. حفظ اخلاص در نیت و صفا؛ لازمه پیشرفت و تأثیر فعالیت فرهنگی۲۴۵
۱۸. تحمل تنگناها و کار سخت حتی در شرایط محدودیت امکانات ۲۴۵
۱. کسب آمادگی روحی و معنوی و رعایت اخلاق اسلامی، لازمهٔ موفقیت در ادای مسئولیت ۲۴۷
فصل دوم: وظایف مدیران فرهنگی ۲۴۷
۲. پرهیز از شتابزدگی و شجاعت برگشت از اشتباهات ۲۴۸
۳. تنظیم اولویت‌های کاری ۲۵۰
۴. کسب آمادگی‌های موردنیاز برای پذیرش مسئولیت ۲۵۰
۵.مسئولیت‌پذیری ۲۵۱
۶. گذر از موانع ۲۵۱
۷. سرعت، همراه با دقت! ۲۵۱
۸. تزریق روحیهٔ وجدان کاری به نیروها ۲۵۲
۹. الگو بودن ۲۵۲
۱۰. توجه به کادرسازی و تربیت مدیران پس از خود ۲۵۳
۱۱. تعامل با مشاوران و نخبگان ۲۵۴
۱۲. منبع نشاط و امید بودن در مجموعه ۲۵۵
۱۳. حمایت از زیرمجموعه، در عین رسیدگی به گزارشها ۲۵۵
۱۴. تطبیق اولویت ها با امکانات ۲۵۵
۱۵. رعایت انضباط مالی در هزینه کردن ۲۵۵
۱۶. مدیریت توأم با محبت و عواطف ۲۵۶
۱۷. پاسخگویی نسبت به تصمیم گیریها ۲۵۷
۱۸. گزارش دهی از کارهای صورت گرفته ۲۵۸

۱۹. نشر معنویت و جلوگیری از شیوع فساد ۲۵۸
۲۰. واگذاری مسئولیت به دیگران در زمان لازم ۲۵۹
خلاصه ۲۶۰
سئوالات ۲۶۱